



## هر مقال عمل یک خروار تنوری می خواهد

ظرف مدت کوتاهی که از تولد خواندیدنی ابتکار بدیع شاعر نام آشنا مهرداد فلاح (مهر) می گذرد؛ با و بر آن بسیار اما ناکافی سخن رفته است. به گونه ای که هیچ نحله یا اثر هنری به اندازه ی این ژانر تازه محل تضارب آرا مخاطبان خاص حوزه ی مجازی قرار نگرفته است (نگاهی به لیست خلاصه شده ی زیر موید این ادعاست) اما از این پس نیز می توان و باید پیرامونش خواند و نوشت

(فهرست خلاصه شده ی شخصیت هایی که در باره خواندیدنی نظر داده اند بدون ترتیب بخصوص)

( مهرداد فلاح- فرید قدمی – علی مسعودی نیا - علی حسن زاده – روژان مظفری- بهمن ارجمند – کیوان اصلاح پذیر- بیژن باران- عارف رضائی – مینو نصرت- مهرداد عارفانی- فرشته اصلاحی- ماکان محمدی- حسین مکی زاده – حامد رحمتی- جلیل قیصری- نسترن مکارمی- نیما- پژک صفری- برزو علی پور- پیروزه قلی پور – حسین طوافی – لیلا مشفق- ابوالفضل حسنی- خیام ظهیری- فدرس ساروی- ثابتی- رضا حیرانی- پویا میرزاپور- اسماعیل مهرانفر- آرش قربانی- علیرضا آشوری رودپشتی- سبحان سالمی- مازیار عارفانی- معصومه مظفری – آرش الله وردی- حامد نیکبخت- مینا توکلی- سروش سمیعی- امیر محمد اعتمادی- حسین ایمانیان- شهرام عدیلی پور- احسان رضوانی- نعمت باقری- شاهرخ مظفریان- سعید احمد زاده اردبیلی- احسان مهدیان- حمیدرضا تقی پور- محمد تقی جنت امانی- سوده نگین تاج- علی ابدالی- مجید ضرغامی- مهدی حسین زاده- زهرا دهقان- فریبا فیاضی- مستان- تیرداد راد- سهیل قاسمی- مهناز یوسفی- حامد سلیمان تبار- الهام خیراندیش- محبوبه م – حسین دیلم کتونی- طاهر رهبری- محمد بیانی- احسان رستمی- داود ملک زاده – محمدلوطیج- تینا پیرسرای- حسین تیموری- مجید قبادیان سوادکوهی- فریاد ناصری- رضا افشاری- یاسر متاجی- ابوسعید مرضایی- میثم متاجی- ژاله سیفی- نیلوفر اعتمادی- سمانه میر- منیژه رزاقی- فرشته فرشاد- مریم آزاد- حسین علیزاده – شبنم شیروانی- تینا پیرسرای- عباس قبادی – حمید تقی آبادی – مهرداد سنجابی- مسعود عطایی- پروانه دلاور- مصطفی فخرابی – مینا صدیقی- خیرالله فرخی- آرش نصرت الهی- رجب بذرافشان- پویا عزیزی- مهرآوه مشکان – رضا جمالی حاجیانی- علی حاجیان زاده – کفایش – عزت بهمنی- آریا اریارمن – فواد گودرزی- حسن سهولی- سامان سپینتا- سجاد گودرزی- علی عبدالحی- رضا آشفته- مینا توکلی- ابوالفضل پاشا- کوروش همه خانی- عاطفه صرفه جو- مهدی چرچی- فواد گودرزی- پژمان رفیعی- مصطفی- خدایگان- مجید براری- ابراهیم کمکی- فخرالدین سعیدی- سارا محدث- نادر نظامی- بهمن باقری فر- آرش رادمنش- مینا در علی- حدیث جمالی- لادن جمالی- یونس معروف نژاد- عه تا و و ...)

بنا به درخواست برخی دوستان درس سایت مهرداد فلاح (مهر) خالق خواندیدنیها و وب هایی که در باره خواندیدنی سخن گفته اند قید می شود تا دسترسی به نمونه آثار و سایر گفتمانهای مرتبط ممکن شود لینک اول وبگاه مهر و باقی در مورد خواندیدنی اند

<http://fo.persianblog.ir>

<http://www.farheekhtegan.ir/content/view/10563/40>

<http://www.allahom.blogfa.com>

<http://tananegi.blogfa.com/post-82.aspx>

<http://hameddarabarticle.blogspot.com>

نقد ، نظر ، سنوآل یا پیشنهاد شما در باره خواندیدنی چیست؟

## رضا آشفته :

خواندندینی هم مثل هر گونه ادبی و شعری می تواند از جایگاه معتبر و با دوامی برخوردار شود؛ مشروط بر آنکه از ادا و اطوار مبرا باشد و بلکه با اتکای به فکری نو و در عین حال با وفاداری به جوهره ی شعری، بخواند با زبان و بیان مسائل روز اخت و عجین شود. بنابراین زیبایی شناساسی خواندندینی باید به فکر و فلسفه ی در خور تاملی منجر شود و همین خود رفته رفته دل و نگاه مخاطب را جذب خود می نماید تا به عنوان گونه ای جدید پذیرفتنی شود. ما در این دنیا می توانیم از پس معرفی هرگونه نوینی برآییم. اما بی چون و چرا شدن آن شرایط مطلوب خود را می طلبد و در ضمن با مخالفان و منتقدان زیادی هم روبرو می شود که هر چه اقتدار اولیه آن بیشتر باشد ریشه گرفتن و رشد و نمو آن نیز تا به ثمر رسیدن، پیشتازی خواهد کرد. روزگار ما دنیای تلفیقیها و ترکیبهای تازه است و به همین خاطر شعر با هر رسانه و پدیده دیگر قابلیت ممزوج شدن و یکی شدن را دارد. شعر خواندندینی نیز می تواند با هنر نقاشی یا فیلم و ویدئو ممزوج شود و حتا رسانه صدا و رادیو را به خدمت بگیرد ضمن آنکه هدف غایی خواندن است حالا با هر وسیله ای که ممکن است

عه تا :

جناب آشفته عزیز ضمن سپاس از لطف توجه و توافق با برخی نظرات شما مقصود از "اداو اطوار" را بطور واضح و مصداقی در نیافتم مضاف اینکه "بی چون و چرا شدن" را هم به تعبیری که از آن معروف است در هیچ ژانر و قالبی از هنر قابل حصول نمیدانم چرا که ذات هنر به چون و چرا وابسته است و حیاتش در گرو توانی که در پاسخگویی به پرسش دارد. گونه ی مواجهه ی مخاطبانه با هنر منجمله شعر نیز شامل ادراک با یک یا چند حس از جمله شنیدن ، دیدن ، خواندن ، لمس کردن و "هدف غایی" را کسب التذاذ و شیدایی ، آموزش ، و کاربرد میدانم که در گونه ی خاص "خواندندینی" مواجهه از طریق "خوابینش = خواندن + دیدن" و هدف از خوابینش را افزایش لذت (در قیاس با شعر سطری) + الهام هنری تلقی می کنم

## مسلم ناظمی :

ثانیاً هرچه خواستم بنویسم بیش از آنکه ابهام کم شود بر ابهام افزوده شد. آیا خواندندینی در حوزه شعر اتفاق افتاده یا در حوزه گرافیک. یا اگر در هر دو حوزه، کدام یک از لحاظ زمانی تقدم داشته اند؟ اول شعری نوشته شده و به صورت خواندندینی درآمده؟ یا برای فرمی گرافیکی در ذهن کلماتی تراشیده شده اند؟ اینها چقدر به نقاشی خط ها امثال رسول جلیلی شباهت دارند؟ آیا خواندندینی را فقط باید در حوزه فرم بحث کرد یا محتوای آن هم قابل نقد است؟ و بسیار سوال از دست که می رم برایشان جوابی ببرازانم. راستی کاش چند نمونه خواندندینی هم در ین صفحه می گذاشتی.

عه تا :

سلام مسلم عزیز پیش از هر چیز عرض کنم این و کلیه ی پاسخهای من به رنگ قرمز منعکس کننده ی نظرات من بعنوان یک مخاطب دوست دار خواندندینی است و ممکن است با نظر شاعر و خالق آن آقای مهرداد فلاح تفاوت داشته باشد

خواندندینی ژانر جدیدی از هنر است که میتوان آنرا محصول نیاز مخاطب و متن به دگرگونی در شکل و محتوای شعر دانست. خواندندینی واجد کیفیات شعر و گرافیک در انتقال معنا و مضمون به مخاطب است. اگر چه ممکن است در آثار تولید شده ی تاکنون بتوان سهم کلمه را در انتقال فحوا کمی بیش از گرافیک دانست اما بعلت نبود تضمین برای چونی تولیدات اتی نمی شود مقدار کمی سهام این دو عنصر متشکله ی اصلی را تعیین کرد. \* در مورد تقدم و تاخر ظهور عناصر مرکب تشکیل دهنده خواندندینی بعید میتوان به نتیجه ی مشخصی رسید چرا که وقتی سوژه در ناخودگاه هنرمند نطفه می بندد کلمه و نقش بصورتی تار و مبهم با هم در می آمیزند و ذهن را تحت تاثیر همزمان خود می گیرند. هنرمند طی فرایند مولد هنر شروع به بازتاب و عینیت بخشی به نرم افزار شکل گرفته در ذهن می کند و تمام تلاش او در جهت ترسیم فرمال و محتوای معنوی سوژه با کمک عناصر دو یا چند گانه است. قاعده ی از پیش اندیشیده ای برای رعایت تقدم بروز عناصر وجود ندارد و ظهور فرم و محتوا بسته به تصویر خام نطفه بسته ی ذهن اولویت می یابند یعنی گاه تصویر تقدم می یابد گاه کلمه

چون از نقاشی خط آقای رسول جلیلی بی خبرم به این سؤال نمی توانم جواب دهم. \* فرم و محتوای خواندنی قابل نقد است و باید باشد اما روش برخورد انتقادی من با آنها بصورت منفک و مجزا نیست بلکه چون هرکدام را بخش مکمل و متمم دیگری می بینم مجموعه ی اثر را توامان نقد می کنم گو اینکه گاهی ناچارم بندی را به نقد گرافیک اختصاص دهم ولی گرافیکی که در خدمت کلیت کار است نه جداگانه و مجرد. \* و نمونه کار را بخاطر سنگین کردن صفحه نگذاشتم چون پیش بینی میکنم ظرفیت این صفحه از کلمه و گفتمان لبریز و سنگین خواهد شد و نمونه کار خواندنی ظرفیت زیادی می گیرد با اینحال شاید...

---

### سامان سپینتا :

خواندنی نوپاست کاری ست که به باور من حاصل ترکیب خط(گزاره های شعری) و فتوشاپ است و این ترکیب نه لزوما خوب و نه لزوما بد است بلکه آن چه ما را به داوری می نشاند تا در باب این فرم از کار موضع بگیریم ؛ میزان قوت و ضعف بعد جمالشناسیک اثر و اندازه ی تاثیر و نفوذ آن در ذهن و ضمیر مخاطبان جدی شعر و حیطه ی ادبیات است . و این که آیا خواندنی در این مدت کوتاهی که از پیدایشش می گذرد موفق شده است که در دو حیطه ی ذهن و ضمیر مخاطب و جهان شعر جا باز کند یا نه پرسشی ست که گویا زمان پاسخ به آن هنوز فرا نرسیده است . خود من به عنوان یک مخاطب جدی شعر ، شعر سطری را با آن فرم آشنایش دوست تر می دارم و هنوز چنان که باید و شاید با این فرم از کار اخت و آشنا نشده ام و اگر نظری در باب خواندنی داده ام صرفا حاصل خوانش گزاره های شعری آن جدای از عنصر رنگ و تصویر بوده است . من هرگاه با خواندنی رو به رو می شوم لباس رنگ و گرافیک را از تن او در می آورم و زبان شوخ و طنز و جسور فلاح را برهنه می نگرم کاری که قطعاً فلاح به آن رضایت نخواهد داد .

---

### کروب رضایی :

شعر خواندنی عمر چندانی ندارد یعنی از عمرش چند وقتی نیست که می گذرد و در واقع می توان گفت مثل خیلی از صنایع دیگر ما وارداتی است و همان ترجمه poem concrete می باشد که از آن اینگونه نوشته اند شرحی بر شکل جسم یا کشیدن تصویری آبجکتیو....مثلا برای واژه ماهیگیری یا fishing از کلماتی که در انتها منجر به خلق تصویری از خود ماهی می شود استفاده نمودو از این قبیل کلمات زیادند برای قایقرانی از ترکیب نسیم و موج و اب دریا با به زنجیر کشیدن کلماتی از این دست به خلق موج قایقی پر از کلمه نایل آمد.... شعر کانکریت یا دیداری خواندنی شعری که در آن ظاهر حروف و کلمات نسبت به معنا ارجحیت دارند شاید بتوان از آن بعنوان نوعی "نقاشی شعر" یاد نمود

عه تا :

### کروب محبوب سلام

تصور وارداتی بودن این نوع ادبی معمولن نخستین گزینه ای است که در ذهن مخاطب نقش می بندد چرا که اولین صور دیگری (ولو با شکل و ماهیت یکسر متفاوت) از آمیزش نقش و کلمه همچون همین شعر کانکریت با آدرس میدا غرب وجود دارد(هرچند که در ایران خودمان هم گرایشاتی به ترکیب گرافیک و کلمه البته با شمایل و اهداف دیگری وجود داشته است مثل : تهذیب و حاشیه نگاری ، مینیاتور خط ، نقاشیخط ، پرتره نگاری حروف و ...) و دومن در باور شکسته نفس ما هر بدعت انقلابی به بیگانه (بخصوص غرب) منصوب می شود اما با عنایت به ماهیت خواندنی ، اسلوب اجرای آن ، سهم گرافیک در القا معنا ، هدف آن و... همچنین دفاع مولف ، استقلال و قائم به ذاتی آن قابل استخراج است (گو اینکه حتا با اثبات موجودیت منشا و ریشه ی آن در غرب نیز از وزن هنری ان کاسته نمی شود)بذل توجه به گفتار فلاح در همین رابطه خالی از لطف نیست :

مهر : ... بعد این ها اصلن با چیزی به نام "شعر توگراف" نسبتی ندارند . در آن جا یادم می آید که جای بعضی کلمات شکل آن ها را می

گذاشتند ! این رویه ها تزیین گری ست و می دانید که مهرداد فلاح از هر چه تزیین بیزار است .

## صحبت :

خواندندنی ، این نوع تر کیببات سابقه ای کهن دارد در سفر نامه ی ناصر خسرو به وفور دیده می شود و هنر مندان باسلیقه ی متاخر نیز گونه ای از این ترکیب را ( خط و نقاشی ، سیاه مشق ، حاشیه های کتابها با بهره گیری از شکسته نستعلیق و تذهیب ) به طبع هنری خویش آراسته و به منصفه ظهور عام رسانده ... .  
پیشرفت تکنولوژی به هنر مند خوش ذوقی مثل مهرداد فلاح این امکان را می دهد تا سوژه ای را که در ذهن می پروراند با بهره گیری از گرافیک ابژه نماید. البته اگر واقعگرایانه به این ژانر توجه خاص مبذول شود بی شک جاذبه اش محدود به مخاطبین بسیار خاص است، شاید در آینده تعمیم به عام شود... راستی چرا شاعر هنرمند این گونه ترکیب را دید خواندنی نامیده است ، زیرا ابتدای ببینیم تا در ک درستی برای خواندن میسر شود ( ولی عصر استریت گواه این ادعاست

عه تا :

سلام و محبت به صحبت برادر . شاید در حال حاضر فقط مخاطبین خاص طرف مخاطب خواندندنی باشند اما بی شک می تواند و باید راهی برای نفوذ به ذهن و روان طیف گسترده تری از شعر دوستان بگشاید که گسترش و استمرار حیاتش بسته به توفیقی ست که در جذب مخاطب و راهیان سراینده دارد

## نسترن مکاری می :

خواندندنی یک تجربه ی شخصی درونگرایانه و مخاطب پسند است . علت این مخاطب پسندی نه به وزنه ی ادبی کار برمیگردد (که من به شخصه با نوشته های صرفا شعر و صرفا خواندنی مهرداد راحتتر و عمیقتر ارتباط برقرار میکردم) نه به وزنه ی دیداری و گرافیکی کار (که هنوز خیلی باید پا بزند تا بتواند در عرصه ی تصویری کار خودی نشان بدهد) علت فقط در نو اوری و خلاقیتی است که در این سبک جدید که دیگر نه شعر است و نه نقاشی نهفته است . خواندندنی خلقی نو در ادبیات و گرافیک است ولی اینکه انرا با نوآوری نیما در دوره ی خودش مقایسه کنیم خطای بزرگیست نیما با همه ی ابعاد شعری که میخواست در هم بشکندش آشنا و مسلط بود مهرداد لاقلا به وجه گرافیکی کاری که دارد آغاز میکند چندان مسلط نیست و به همین دلیل وجه متنی را هم در جاهایی قربانی میکند (یک جور گسست و گریز کلمات از یکدیگر در خواندندنی هست که در مقایسه با شعر های فقط شعر مهرداد بدجوری به چشم میاید )

یکی از نکته هایی که برای من محل اشکال است طرز نگاه خود مهرداد به خواندندنیست چند بار روبرو شدم با این پیشنهادات از جانب او و دوستان که خواندندنی را به صورت کتاب تابلو پرینت یا چه و چه در اوریم یکی از نکاتی که این دوستان فراموش کرده اند این است که کار مولتی مدیا باید ارایه ی مولتی مدیا داشته باشد نقاشی دیجیتال اگر چاپ و به صورت بنر ارایه شود از کمترین ارزش هنری برخوردار نیست کار ویدیو ارت هم اگر به صورت سی دی به نمایش خانگی دراید بی ارزش است آخرین کار مهردادت ولیعصر استریت هم مشمول همین ایراد بود برای مشاهده ی کار باید یکسره تصویر را پایین و بالا کشید یا برای راحتی پرینت گرفت اتفاقی که باعث شده خوانش تمامی کار را با دشواری روبرو کند . مثل اینکه مهرداد فراموش کرده که نحوه ی ارایه اثر به اندازه ی خود اثر مهم است میدانم که این طرز برخورد و نشانه گیری من در مقابل خواندندنی صدای مخالفت خلیها را بلند میکند من هم قصد قضاوت و حکم دادن درباره ی ان را ندارم و تنها زمان میتواند به ما نشان دهد که خواندندنی در ادامه ی حیاتش چقدر بادوام و توفیق خواهد بود. ولی این که دم از مرگ شعر نوشتاری بز نیم خطاست . اینکه محصول خامی چون خواندندنی را جانشین شعر نوشتاری بدانیم هم خطاست . به نظر من چیزی که مهرداد را در مسیری که پیش گرفته ابدیده میکند نقد بیرحم است . با تایید و تعریف های سهل گیرانه دریغش نکنیم

عه تا :

سلام دوست شاعر خانم مکارمی

دوست عزیزم

نکته ای در کامنت شما که مرا پاک مبهوت کرده نظری است که در باره ی چاپ مجموعه خواندنی دارید! با چه استدلالی می گوید کاری که در مولتی مدیا تولید شده در صورت چاپ کاغذی ارزش هنری ندارد؟ چرا نمی شود پرینت آثار را مثلن روی کاغذی مرغوب (چون گلاسه) چاپ و تکثیر کرد؟ من زحمت و احتمالن آزارندگی خوانش ولیعصر را می پذیرم اما جدن راه نمی برم چرا اگر پرینتی رنگی از آن خوانش شود کیفیت هنری کار نزول می کند . اگر چاپ شود که نحوه ارائه ی اثر ( که روی آن تاکید دارید) آسانتر می شود پس چرا؟! / قیاس مهر با نیما ممکن است مع الفارق باشد اما مهر هم شعر سطری را می شناسد و سالها با آن دست و پنجه نرم کرده است اگر چه گرافیک مورد استفاده ی او بتهایی ارج نقاشی (به معنای هنری) را ندارد ولی نیاز خواندنی هم در همین حدودی بنظر می رسد که در آثار مهر منعکس است مضامین این طبیعی است که اوایل تولید این ژانر با افت وخیز و ضعف و قوت همراه باشد چنانکه هر ابتکار هنری ابتدا فقط در حال معارفه است و آثار ماندنی پس از شناسایی و تثبیت خلق می شوند

من ندیده ام مهر از مرگ شعر سطری بگوید او فقط معتقد است با ظهور خواندنی دوره ی جدیدی از حیات نوع شعر آغاز می شود دوره ای که عمده ی توجه آینده را بخود جلب خواهد کرد و بدیهی است که شعر سطری همچنان سروده خواهد شد چنانکه با حضور شعر نو کلاسیک هنوز زنده است اما ایا اکنون کیفیت و کمیت توجه به شعر کلاسیک در حد قبل از ظهور نیماست؟! با نقد بیرحمانه و بی اغماض خواندنی موافقم اما تشویق و تحسین خواندنی را هم مثل تزریق انرژی تقویتی برای شاعری زحمتکش و ناوار مفید میدانم علاوه بر آن بروز احساسات مخاطب در مواجهه با اثری که لذت و شعفش را بر می انگیزد طبیعی و حسنه ارزیابی می کنم چون کار مخاطب و منتقد بازتاب فراز و فرود توام است نه تاکید مفرط بر فرود تنها

**نسترن مکارمی (دیدگاه دوم) :**

(این که نسترن مکارمی می گوید: "خواندنی چیزی فراتر از شعر است"، حرف حساب است، اما من هم چنان مصرم که این شعر است که فراتر کشانده خودش را و چهره عوض کرده. خواندنی جایگزین شعر سطری نشده، ولی به ما از راهی می گوید که از این پس شعر پیشرو به ناچار در پیش خواهد گرفت: درآمیختگی با هر چه!) این عین جمله ی مهرداد است . رسما چیزی از مرگ شعر سطری نگفته قبول ولی این ناچاری از درآمیختگی با هر چه جسی غیر از اعلام مرگ شعر سطری به شما میدهد؟ غزل هم هنوز زنده است و من به عنوان یک غزل سرای سابق و سپید نویس امروز هنوز نمیتوانم بگویم غزل ناچار است خودش را استحال کند در ...چون خیلیها هنوز غزل را مینویسند و خیلی هم خوب مینویسند و معیارهای خودشان را دارند . به گمانم از این دست باز هم از مهر شنیده و خوانده بودم که این مساله اینقدر به خورد مغزم رفته ولی در این فرصت اندک نتوانستم عین جملات را پیدا کنم . فعلا همین ... و سلام

در ادامه می نویسند:

یک عالمه نوشته بودم همه اش پرید . یک نکته ی دیگر در خواندنی این است که با نگه داشتن موس روی متن متن دیگری ظاهر میشود مثلا در ایستگاه رنگ و درنگ (اینجا از راه و ریل و پل خبری نیست و من برای رفاقت با شما نیست که خودم را جر میدهم ...) خوب در اثر پرینت شده این قسمت را مثلا میخواهی با الصاق گوشه ی پرینت اضافه کنی؟ ان حسی که از کشف ناگهانی آن به مخاطب دست میدهد چی؟ من هم مثل شما شیفته ی خیلی از همین جستجو ها در خواندنی شده ام و به نظرم پتانسیلهای زیادی در این سبک نهفته است که مهرداد هنوز به آنها نپرداخته و با ارایه ی کاغذی خواندنی آنها را از دست میدهد . به نظر من خواندنی میتواند چیزی فراتر از متن و فرم و رنگ باشد...

عه تا :

سلامی دوباره دوست

وقتی مهر با صراحت می گوید "خواندندنی جایگزین شعر سطری نشده" تاکید می‌کند است که بر تولد ژانر تازه ای از هنر دارد و گمان نکنم کسی با این مخالف باشد اما اینکه مهر سرنوشت شعر سطری را در امیختگی با هر چه ... پیش بینی میکند را نمی توانم به منزله ی قطعیتی که در ادعای مرگ شعر سطری هست تلقی کنم چون یکی از گزینه های محتمل "هر چه" پدیده هایی است که از خود زبان زاینده باشند و دیگر گزینه ها ممکن است از دیگر انواع هنری چون گرافیک و غیره ولادت یافته باشند از آن گذشته مهرداد شاعر است نه طالع بین و پیشگو. حتی اگر با قطعیت هم چنان ادعایی کرده بود چیزی نبود که مخاطب را قانع کند و دلیلی در دست نیست تا هر چه او بگوید مقبول من و شما و دیگری باشد منم مثل شما معتقدم و دارم می بینم که غزل نمرده است و دارد خود را با دیگر امکانات زبان منجمله روزمره گی وفق می دهد اما نمیدانم در آینده چه ساختارهای کلامی یا غیر کلامی دیگری ممکن است بپذیرد. تا ممد حیاتش باشند

نگه داشتن موس و ظهور گزاره ای کلامی روی اثر را یکبار در خوابینش دوستم "چوپان" (وقف همان یکبار) دیدم با اینکه این عمل مورد تشویق مولف قرار گرفته بود اما انرا یک فرایند حاشیه ای دیدم که محل مناقشه ی کسی قرار نگرفت. و در صورت چاپ آثار (مثلن مجموعه ای از خواندندنیها) تصور میکنم نیازی بدان نیست چون قریب به اتفاق مخاطبین جذب شده به خواندندنی بدون کشف یا توجه یا اصلن اطلاع از آن به آثار جلب شده بودند و فاکتور اثر گذار و صاحب سهمی از شخصیت هیچکدام از نمونه ها نیست بلکه فقط یک امکان اضافی جنبی است که نبودش چیزی را عوض نمی کند یا در صورت چاپ می تواند با کارکرد تقلیل یافته تری روی بوم ظاهر شود مثلن در گوشه یا زیرنویس یا بصورتی کمرنگ و محو در جایی از اثر. / در مورد پتانسیلهای بالقوه ی خواندندنی با شما همعقیده ام اما این حرف دکتر خواجهات را هم قبول دارم که پیش از عینیت یافتن آن پتانسیلها نباید به آنها نازید

## کیوان اصلاح پذیر :

صحبت درباره خواندندنی بیش از آنکه بار تئوریک ایجاد کند به جنجال می انجامد ! شخصا یکی از پیگیرترین خوانندگان و منقدین خواندندنی ها بوده و هستم و آنچه به من انرژی پیگیری میداد و میدهد همین جنجال های ادبی است که بدون آن ، تنه ی لش مانده ی شعر امروز ایران - مانند فرش عتیقه اش - تکانی نمی خورد . کار فلاح جدا از ارزش ماندگاری یا تئوریکش از این نظر که رعشه ای در روح این جسم در حال احتضار انداخته است ارزش دارد . حال این رعشه میخواهد تکانه های مرگ باشد یا تولد . هر چه هست تکانه است و حتی اگر خواندندنی بعنوان یک ژانر شعری باقی نماند بعنوان تلاشی یکتنه و سترگ برای برخاستن و بازسازی هیکل عظیم سلیمانی شعر فارسی مورد ستایش آیندگان قرار خواهد گرفت . بنابراین نظراتی را که خواهام نوشت - هرچند مخالف - ارتباطی به تلاش مهرداد برای نوکردن کهنگی ها ندارد و من این تلاش عرقریز را ارجی بیشتر از حقانیت خود خواندندنی میگذارم .

عه تا :

## کیوان عزیز سلام

از پیگیری و جدیت در نقد و نظر راجع به شعر و بویژه خواندندنی آگاهم و قبلن هم در باره ی زوایایی از آن با هم گفتگو داشته ایم . یکی از علل اهمیت نظر دوستانی چون شما اشرافی ست که بر موضوع و کم و کیفش دارید. / در راستای داغ کردن تنور بحث و دیالوگ یا همان جنجال مورد اشاره ات که صد البته همه ی سعی ام را بکارخواهم برد تا از دخالت حواشی و اهانت برکنار بماند در انتظار نظراتت می مانم

## کیوان اصلاح پذیر (دیدگاه دوم) :

گرچه نمی دانم دیدگاه ( بد نیست پیشنهاد کنم بجای کامنت از دیدگاه استفاده شود یک کمی فارسی نویسی هم به امتحانش می آرد ) من بتواند به انبوه دیدگاه های دقیق دوستان اعم از موافق و مخالف چیزی بیفزاید اما از آنجا که این وبلاگخانه محل گردآمدن صداهای عاشق ادبیات شده است بنابراین برای عقب نماندن از قافله - که نیاز به غریبلی دارد که ندارم - همه تلاش خود را بکار خواهم بست .  
اگر خواندندنی فقط خواندندنی بود و ادعایی نداشت اینهمه حرف و حدیث هم نداشت اما خواندندنی با ادعایی بزرگ زاده شده است و از آن جدایی ناپذیر است . ادعای جانشینی شعر بصورت خطی و حروفی . بدون این ادعا ، خواندندنی اثری ست هنری و دلپذیر که در عین نواختن چشم از پس زمینه ی شعر نیز بهره میبرد ( البته بنا به مورد میتوان متن و پس

زمینه را به کلام و گرافیک تغییر داد ( این همنشینی کلام و گرافیک همانگونه که دوستان هم نوشته اند مسبوق به سابقه است گیرم که در خواندنی به اعتبار شاعر بودن پدید آورنده ، هنرمندانه تر و به ذائقه شعر دوستان خوشمزه تر است

و اگر مهرداد نقاش بود این خواندنی از قدرت گرافیکی بالاتری بهره مند میشد . تا اینجا کار مشکلی نیست و هم خوابنده و هم خواندنی ساز سر یک سفره لذت نشسته اند اما وقتی خواندنی ساز ادعا میکند که این ترکیب گرافیک و زبان ، مکانیکال نبوده و انداموار ( ارگانیک ) است بدیهی است پای سفره نشینان ، لقمه گرافیک یا کلام در گلویشان گیر کند . دلیل ساده من برای نا انداموار بودن خواندنی بسیار ساده است و دیگران هم اشاره کرده اند : گرافیک و کلام از دو مسیر مختلف می آیند و به دو فرجام مختلف تکامل یافته اند و در دو جای مختلف از مغز پردازش و درک میشوند و قابل انطباق یا سازمندی انداموار نیستند . این یک بیانیه ، ردیه ، سلیقه یا دیدگاه نیست بلکه یک امر علمی است . ما در آن واحد نمی توانیم این دو را با هم پردازش کنیم و چون بین دو نوع درک فاصله زمانی می افتد بناچار از وحدت ارگانیک دور می افتیم و بناچار یا نخست گرافیک یا کلام و سپس بعدی را درک میکنیم و این میشود ترکیب مکانیکال یا چرخ دنده ای که یکی پس از دیگری رخ میدهد نه همزمان . از آنجا که دیده م جناب عه تا به هواداری از خواندنی بر خاسته اند از ایشان میخواهم چنانچه در این مورد سخنی دارند بگویند تا بحث را ادامه دهم

عه تا :

عرض سلام و ادب محضر کیوان

همیشه رهنمود هایت برایم آموزنده بوده این بار هم به پیشنهاد مستدلت عمل کردم و دیدگاه نوشتن کامنتها را (اگر با اعتراض کسی روبرو نشوم!) راستش کمان نمی کنم مهر جایی با قطعیت این ادعای جانشینی حتمی را طرح کرده باشد اما بصورت نوعی پیش بینی و احتمال شاید حتی خود منم گفته باشم. اگر هم قطعیتی در این "ادعا" ( خواندنی جانشین قطعی شعر) از کلام من صادر شده باشد (که یادم نیست) اغراق آمیز بوده و بدین صورت اصلاحش میکنم : خواندنی به لطف ظرفیتهای هنری و التذاض احتمالان استطاعت جانشینی شعر سطری را در آینده خواهد داشت ! اما آنچه مهر می اندیشد لابد خودش خوهد گفت یا اگر کفایت کند در کامنت خانم مکار می گفته شده است !

ترکیب ارگانیک گرافیک و کلمه بنظر من در بسیاری از آثار خواندنی هست و باید باشد چرا که به مصداق آن مثال قدیمی که در دیالوگهای پیشین عرض شد در ترکیب فیزیکی خاصیت تفکیک عناصر مرکب وجود دارد اما ترکیب شیمیایی عمل ترکیب غیر قابل برگشت و محصول مرکب دارای ویژگیهای جدیدی است که در هیچکدام از عناصر منفرد متشکله وجود ندارد.

از این ویژگی علمی ( جدایی محل پردازش نموده های گرافیک و کلمه در مغز ) خبر ندارم اما حتی بیخبر از آن به دو دلیل می شود این فرضیه را رد کرد ۱- اولن جنس گرافیک و کلمه بعد از درج بر صفحه واحد است چون هر دو از نقطه (ریزترین عنصر تشکیل دهنده ی کلمه و گرافیک) تشکیل می شوند بنابراین از دو جای مختلف نمی آیند و خواستگاه مشترک دارند یعنی از یک تصویر می شود کلمه تراشید و از یک کلمه نیز میتوان صورت ساخت ۲- به فرض قبول وجود اختلاف زمانی در پردازش تصویر و کلمه توسط مغز ، وجود این ایسیلون اختلاف زمانی انقدر ناچیز است که در محاسبه با واحدهای زمانی ما (دقیقه و ثانیه) به حساب نمی آید مثال روشن آن هم فیلم است که با وجود خواستگاه متفاوت و گیرنده های مختلف صدا (توسط گوش) و تصویر متحرک (توسط چشم) گیرش کلیت معنا به نظر ما در آن واحد انجام می شود و بخاطر بسیار ناچیز بودن همان فاصله ی زمانی مفروض، چنین نیست که ابتدا تصویر را ببینیم بعد از زمانی (محسوس) صدا به گوشمان برسد. اما این پدیده در موادی که از ما فاصله ی زیادی دارند مثل تصویر و صدای جت یا هواپیما قابل احساس است (که البته اینهم ربطی به مغز ندارد و معلول تفاوت سرعت نور و صداست که اختلاف این دو بسیار زیاد است) . به این دلیل گمان می کنم ترکیب گرافیک و صدا میتواند و باید ارگانیک باشد

کیوان اصلاح پذیر(۳) :

منظور من از غیر ارگانیک بودن این است که ما کلام و تصویر را یک جور فهم نمی کنیم . مثال ساده : فهم یک کلمه یعنی فهم یک نشانه که ما به ازای مادی آن متشکل از نشانه های دیگری است که محصول هزاران سال مفهوم سازی برای این نشانه های خاص انسانی است که ما الفبا می نامیمشان اما برای فهم یک تصویر نیازی به دانستن نشانه نیست زیرا تصویر مابه ازای مستقیم مادی دارد . نشانه های زبان یک فرایند پیچیده مفهومی - نشانه ای ست و گرافیک اگر

هم بصورت نشانه باشد باز بصورت یک تصویر مادی درک میشود و ارتباطی به مفاهیم نشانه شده ندارد. این تفاوت آن قدر عظیم است که نمی توان آن دو را در یک فهم واحد ادغام کرد. نکته اصلی اتفاقاً همینجاست. خواندندنی در دو مرحله دریافت میشود که میتواند به اعتبار خواننده اختیاری باشد: گرافیک و نوشته یا نوشته و گرافیک اما نمیتواند دفعتاً و بصورت یکپارچه دریافت شود و از طنز روزگار هم این که خواندندنی مرکب است از خواندن و دیدن یعنی مهرداد اولاً به خواندن و سپس به دیدن عنایت داشته است

نمی دانم چرا در مقابل این نظریه که خواندندنی از دو بخش مجزای خواندن و دیدن تشکیل شده که بر روی هم اثر میگذارند، مقاومت میشود. این انگاره (تئوری) چیزی از اهمیت خواندندنی کم نمی کند فقط نحوه دریافت آن را توضیح میدهد و آن را نه به جای شعر بلکه در کنار و یکی از اشکال شعر چند رسانه ای (مولتی مدیا) قرار میدهد. دعوی من با خواندندنی نه بعنوان یک راه نو و زیبا در نوشتن و نقاشی بلکه بر سر در هم آمیزی کلام و تصویر و ارائه آن بعنوان جانشین کلام است.

عه تا (۳):

عرض سلام و ادب. کیوان عزیز با این گفته: (فهم یک کلمه یعنی فهم یک نشانه که ما به ازای مادی آن متشکل از نشانه های دیگری است) آیا قائل به دو مرحله کدگشایی برای فهم یک کلمه اید؟ مگر نه اینکه با دیدن شکل این حروف (درخت) ذهن به جسمی با موجودیت واقعی شامل ساقه و برگ و ریشه و... هدایت می شود از طرف دیگر مگر دیدن تصویر نقاشی شده ی درخت باز هم ذهن را به وجود واقعی درخت با موجودیت مستقل مادی متوجه نمی کند؟ پس چه تفاوت ماهوی میان این نمادهای نوشتاری اعم از علائم کلامی (حروف) و علائم نقاشی (تصاویر) وجود دارد؟ زبان تصویری و زبان کلامی دو زبان ارتباطی با منشاء واحد گرافیکال اند که عضو ارتباط با هر دو چشم و فقط در فرم نشانه های ناقل متفاوتند. بعبارت دیگر زبان کلامی ادامه و شکل کامل تر زبان تصویری است به این معنا که با پیچیدگی و تکثیر نیاز انسان به ارتباط با انسان و طبیعت (و کلن هستی) و عدم استطاعت زبان تصویری در ایجاد اشکال متنوع ارتباط زمینه برای استحاله خط و زبان نقاشی و تولد زبان کلامی بوجود آمد مثالهای زیادی می توان زد که نقاشی قدرت انتقال آنها را بی واسطه ندارد همچون مفاهیم انتزاعی و ذهنی (عشق، ایثار، نفرت، ...) یا اشیاء مادی بی شکل و رنگ مثل "هوا". در مورد تعریف اصلاح شده از امر "جانشینی" هم در کامنت قبلی عرض شد و اگر دعوا (بر سر در هم آمیزی کلام و تصویر و ارائه آن بعنوان جانشین کلام است) که احتمالن محلی برای مناقشه باقی نمانده؟

با احترام

کیوان اصلاح پذیر (۴):

از آنجا که نمی خواهم وارد مباحث پیچیده ی زبان و ماهیت آن بشوم (که از صلاحیت علمی من خارج است) این بحث را باجمع بندی نظراتم میبندم. خواندندنی هنری نوین متشکل از دو جزء کلام و نقاشی است. از تداخل و تاثیر این دو بریکدیگر، دریافتی حاصل میشود که متفاوت از دریافتی است که به تنهایی از هر یک از آن ها حاصل میشود. برای دریافت خواندندنی باید از کلام به گرافیک و برعکس حرکت کرد. در این سفر از کلمه به گرافیک یا برعکس است که دریافت ما مرتباً دگرگون میشود. دیالکتیک کلمه و نقاشی سنتزی را حاصل میکند که نه گرافیک است نه کلمه. این نوع جدید نه جانشین ادبیات و شعر است نه جانشین گرافیک و نقاشی بلکه خواندندنی است. پایان جمع بندی. اما اینکه آینده خواندندنی چیست؟ نه من میدانم و نه تو که نه تو مانی و نه من. با این حساب اگر خواندندنی بعنوان یک ژانر جدید (و نه جانشین) مطرح شود نه تنها با آن نمی جنگم بلکه مخلصش هم هستم!

پی نوشت:

اما راستش را بخواهی فکر میکنم فلاح یا حداقل طرفداران از کاسه داغتر خواندندنی با این نظر که خواندندنی جانشین شعر سطری نیست مخالفند! در جایی خواندم که: خواندندنی شعر سطری را به جای دوری از تاریخ پرتاب کرده است! والسلام

عه تا (۴):

سلام دوست بزرگوار جناب اصلاح پذیر

برای نظرت احترام عمیق قائلم و بزعم من از اول هم قرار با انتظاری مبنی بر تعویض رای هیچ طرفی از بحث نبود بلکه دیالوگ مفیدی که در خالاش برخی مسائل طرح و مختصرن بررسی شد نتیجه ی خوبی است که از این و چنین

گفتمانی ممکن است برای نوجویان کنجکاو به درد بخورد. / حقیقت اینکه خواندنی بعنوان ژانری با موجودیت فعلی لذتبخش و استعداد گسترش فراوان آتی از هنرهای محبوب من است اما داغتر از کاسه! نیستم چرا که فقط در حد اطلاعات اندک و علاقه ام اظهار نظر و قضاوت کرده و هر جا سؤال یا مطلبی خارج از حیطه ی دانسته یا صلاحیتیم یا ناظر به شخص دیگری باشد سکوت می کنم. و شجاعت اقرار یا اصلاح گفته های نادرستم را دارم. از صبر و حوصله و مشارکت آموزنده ات در بحث سپاسگزارم

## کیوان اصلاح پذیر (۵) :

عه تای عزیز  
چرا به خودت گرفتی؟ میدانی که صریح تر از آن هستم که کنایه بکار ببرم. اگر گفته ام طرفداران از آش داغ تر به این دلیل است که نام آن طرفداران را که در دیدگاه های خود در وبلاگ مهرداد از جانشینی خواندنی بجای شعر سطری سخن گفته اند، یادم نیست! به همین سادگی! به هر حال این بحث و گفتگوی یکتانه تو با موافقان و مخالفان نه تنها بوی طرفداری دگماتیستی نمیدهد بلکه رایحه خوش روشنگری از آن ساطع است و از تو، که ریش سفید وبلاگ های ادبی هستی، انتظاری هم جز از این نیست.  
لطفا این دیدگاه مرا حتما بعنوان پی نوشت آخر زیر نظراتم درج کن که تو برایم عزیز تر از گفتمانی.

## بهزاد خواجهات :

مهربان! با سپاس از این دعوت باید بگویم چیزی که شما خواندنی می خوانید اکنون در شعر سنتی ما سابقه دارد. امکان اسکن و ارسال وجود داشت من نمونه های آن را نشان تان می دادم. عجالتن مراجعه کنید به " بدیع از دیدگاه زیباشناسی" از دکتر وحیدیان کامکار ذیل عنوان شعر هندسی یا شعر تجسمی ( صص 160 و 162 ). حال مسئله این است که پدران ما با قلم این کار را می کردند و فی الواقع هنری هم لازم بود برای نگاشتن اش اما اینک به یمن نرم افزارهایی نظیر فتوشاپ و فتو ایمپکت این کار با چند کلیک انجام می شود. سابقه ی غربی این فن را هم که همگان می دانند یحتمل. پس ابتکاری بودن امتیاز این کار نیست. می ماند خود آثار خلق شده در این نوع که آن هم اندک است و چندان بنیه ای برای دفاع از خود ندارد. شاید شاهکارهایی خلق شود در آینده اما اینک؟ ندیده ام چیزی که دندان بگیرد مگر این که بخواهیم با جوسازی پلاکی رقم بزنیم به نام خود که آن هم عیبی ندارد اما استعداد و خلاقیتی می خواهد اندکی فراتر. از طرف دیگر من گمان می کنم کسی که به این کار دست می زند باید هم شاعر خوبی باشد و هم با گرافیک و ارتباطات بصری آشنا. شما کسی را می شناسید با این مشخصات؟ نیز بیفزایم که خود این گونه نه می تواند برای خود شاعر یک برنامه ی و موقعیت زمان گیر باشد و نه برای شعر دوران. تفنن و نوع آوری چرا! اما استمرار به عنوان یک گونه ی ادبی خیر چون سیکل بسته ای که از تصادم شعر و تصویر پدید می آید نهایتن یکی را به نفع دیگری پس خواهد زد و آن چه که باقی می ماند یا یک شعر کودکانه است و یا طرحی ساده و عاری از خلاقیت. ببینید فرض کنید که یک نقاش تابلویی بیافریند که در گوشه ای از آن با تمهیداتی فیلم نمایش داده شود. این یک ابتکار و به نوبه ی خود قابل اعتناست اما برای خود آن نقاش حتما قابل تکرار خواهد بود؟ گمان نمی کنم. ترکیب شعر و تصویر چه از چشم شعر و چه از چشم هنرهای بصری برگ برنده ای اگر باشد یک بار می شود با آن برد و نه بیش تر.

عه تا :

## محضر دکتر خواجهات سلام و سپاس از حضور و بذل نظر

۱- به فکر جمع آوری و نشر نمونه ها و منابعی هستم که دوستان جسته و گریخته آنها را بعنوان مرجع و سوابق بالقوه یا بالفعل خواندنی (از جمله : کانکریت شعر ، شعر توگراف ، نقاشی-خط ، تهذیب و حاشیه نگاری مصور ، و هر موجودیت مشابه دیگر) ذکر می کنند در این راستا اگر موردی روی نت در اختیار شما می باشد ادرس انرا مضایقه نفرمایید و البته تلاش می کنم کتاب مورد اشاره را هم بیابم. با همه ی اینها وجود تفاوت های ماهوی به لحاظ ( اجرا ، اهداف ، تاثیر) خواندنی با موارد مذکور متقاعد می کند که اطلاق "ابتکار" سخن گزافی نیست. ضمنن با اینکه محصول تصویر تجسم شده در ذهن نهایتن با ابزار نرم افزاری چون فتو شاپ یا... عینی می شود اما از حق نباید گذشت که طرح اثر و اسلوب امیزش کلمه و گرافیک ابتدا در ضمیر آگاه و ناخود آگاه هنرمند نطفه می بندد فراوری می شود و نهایتن تثبیت و خلق می گردد. پس نرم افزار فتو شاپ یا... مثل قلم شاعر فقط ابزار انتقال ایده به صفحه است و اینکه

بخاطر امکانات خاص سایبرنتی در امر انتقال تسهیل ایجاد می شود ضرورت زمان و نیاز زندگی امروز به فاکتور سرعت و صرفه جویی در وقت مفید است

۲- درست نمیدانم تعداد آثار (خواندنی) تولید و ارائه شده به مخاطب از لحاظ کمیت چقدر است اما انگار مثنی هست که نمونه ی خروار فردا باشد/ با اینکه در عدم ارتباط و التذاذ شما از خواندنی بحثی نمی توان داشت و بجای خود محترم است اما افرادی نیز هستند که انرا منبع غنی از التذاذ هنری می دانند و این حکایت موافق و مخالف چون هر نوع دیگر هنری بدیهی است

۳- شاید اگر وجه گرافیک را بتنهایی و خارج از کلیت متون خواندنی قضاوت کنیم فلاح را نقاش زبردستی نبینیم اما در تسلط او بر شعر ( از نگاه من ) حرفی نمی ماند . ولی در اینجا بحث داوری در باره قدرت شاعرانگی یا گرافیکست بودن تنهای او نیست بحث بر سر پدیده ی امیخته ای ست که از نگاه بسیاری واجد ویژگیهای هنری و قادر به تامین لذت بصری و ادراک مضمونیک توامان است.

۴- (سیکل بسته ای که از تصادم شعر و تصویر پدید می آید) اولن چرا این سیکل را بسته میدانید؟ ثانین چرا فکر میکنید که : (نهایتن یکی را به نفع دیگری پس خواهد زد و آن چه که باقی می ماند یا یک شعر کودکانه است و یا طرحی ساده و عاری از خلاقیت...؟) مگر نه اینکه در خلق این "تصادم" تمام امکانات و عناصر شعر و تصویر در اختیار خالق تصادم است تا در جهت تنوع ، تکثیر ، و به گزینی فرآورده ی تازه از آنها بهره ببرد؟ / مثالی که شما می گوید ( تابلویی با امکان نمایش فیلم در گوشه ای از آن) از جوانبی چون نیاز به وجود گیرنده های حسی نامتجانس ( چشم و گوش) همچنین وجود همزمان ( ثبات و حرکت) در تابلو و فیلم دارد با خواندنی که فقط به یک گیرنده (چشم) نیاز دارد و کلمه و تصویر از جنس همگن ثباتند چندان قابل انطباق نیست که اگر بود میتوانستم کلیپ های هنری تازه مد شده را بعنوان مثال معرفی کنم که در آنها برای ادراک بهتر عواطف و احساس مخاطب از تصاویر قرین معنا برای تقویت حسی که در شعر و صدای خواننده است استفاده می شود بدینگونه امکانات بیشتری به کمک دریافت مخاطب می آید و فهم سوژه یا درک عواطف موجود در مجموعه ی ( شعر + آهنگ + صدا + تصویر) عمیق تر و اسان تر می شود در اغلب نمونه های خواندنی وقتی کلمات و گزاره های شعری را از گرافیک همراهش جدا و بصورت مجزا بخوانیم تاثیر شعر و همینطور گرافیک بطور محسوسی تقلیل می یابد و این دلیلی است برای جذب و همنشینی قرین ایده ال گرافیک و کلمه

۵- (ترکیب شعر و تصویر چه از چشم شعر و چه از چشم هنرهای بصری برگ برنده ای اگر باشد یک بار می شود با آن برد و نه بیش تر . ) اگر واقعن معتقدید که همان یک بار با آن می شود برد! چه دلیلی دارد که بیشتر نشود؟ چگونه است که اشعار سپید یک شاعر سپید سرا با همه ی تشابهی که بهم و حتا آثار شاعران دیگر دارند به لطف تغییرات مختصری در فرم یا محتوا جایگاه ویژه ی خود را دارند اما خواندنی با پتانسیل بینهایت تغییر (حاصل اجتماع امکانات فراوان گرافیک و کلمه) فقط یک بار قابل اعتناست؟

جناب آقای دکتر خواجهات با همه ی احترام و منزلتی که برای شاءن ادبی و علمی شما قائلم باید عرض کنم نقد شما از خواندنی قانعم نکرد

\*\*\*\*\*

## بهزاد خواجهات (دیدگاه دوم) :

دوست من ! دفاع سخت کوشانه ی شما از این نوع ادبی اگر که از سر ایمان به خود آثار و جوانب آن باشد قابل تقدیر است اما شما هم نتوانستید من را که با شعر دیروز و امروز ایران و جهان آشنا هستم و مکانیسم های تغییر ژانرهای ادبی را خوانده و از آن گفته ام مجاب کند . این کارها در شعر ما سابقه دارد اما همین که اثری نیست از آثارشان یعنی که نسیمی بوده اند و گذران. البته همه ی سبک ها می گذرند اما مد ادبی فرق دارد با سبک . در پشت سبک اصالت است و در پشت مد جلوه های بی اقتضا .

1- دوست من ! این که شما به دنبال یافتن نمونه ها هستید چه گونه پاسخ من است که گفته ام هنوز نمونه های موجهی یافت می نشده از این نوع آثار؟ آیا منظور شما از نمونه کارهای فلاح است ؟ یعنی کارهای یک تن ؟  
2- این که می گوید این کارها ابتدا در ذهن خالق اش شکل می گیرد و سپس با ابزارهایی چون فتوشاپ به عینیت می رسد به گمانم نافی آرای بسیاری از زبان شناسان باشد که گفته اند اصولن آدمی با کلمات می اندیشد . پس شعر ذهنیتی مجرد نیست که بتوان آن را با رنگ و روغن و کلمه به جهان عینیت ها کشانید .

3- شاعری که دست می زند به ترکیب دو هنر مجزا (شعر-گرافیک) باید و باید هر دو هم بشناسد و هم به امکانات هر دو مسلط باشد و هم در هر دو خلاقیت بتواند و گسترش مرزهای تا کنونی هر دو . این ها بهانه است که فلان شاعر نقاش زبردستی نیست اما مبدع رسمی نو در این فن است . ما شاعریم و این آثار را از چشم این هنر می بینیم. برای یک نقاش یا گرافیست این آثار از منظر "گرافیک-شعر" دیده می شود . پس وجه گرافیکی آثار و دانستگی و توانستگی هنرمند امری فرعی نیست .

4- من این آثار را دارای سیکل بسته می دانم چون در برخورد با هم نوع سومی خلق می کنند (شعر-نقاشی) که در ذهن خواننده چندان قابل گسترش نیست . خواننده ی شعر با فرهنگ شعری خود شعر می خواند و یک نقاش با سابقه ی فرهنگی ذهنی اش یک نقاشی را تماشا می کند . منتها در تصادم این دو وجهی که خلق می شود نمی تواند هم پای هم پیش بروند چون جنس این دو یکی نیست .

5- اولاً در نقاشی هم ثبات و حرکت موجود است پس مثال من بی راه نبوده است به ویژه در نقاشی آبستره . وزن یا هارمونی شعر هم عنصری عینی نیست که بتوانیم شعر را فقط بصری قلمداد کنیم .

6 - دوست من ! شعر سپید یک فن یا شگرد نیست بلکه شانه تکانی از کلی تقید باز بسته به شعر است و طبیعتی قابل انتظار برای هر شعر پس مثال خوبی نیست برای تکرار شدن هر کاری بر صفحه ی سفید به نام شعر . این که "خواندنی" یا هر چیز دیگر پتانسیل دارد مرا به یاد حرف دوستی انداخت که می گفت برادرم قرار بود رضا زاده شود اما در پنج ماهگی مرد ! ما که اهل رمل نیستیم در نقد علمی . پتانسیل یعنی " خدا کند " اما کجاست این همه کراماتی که می گوئید ؟

7- من به شخصه به هر تجربه ورزی مقید به آگاهی در شعر و در هنر اعتقاد دارم و اصالت هر نوع ادبی را در مثلث جامعه - هنرمند - اثر ارزیابی می کنم . چون به هر جریان تاثیرگذاری که نگاه می کنم به این کیفیت متصف بوده است . تادل تان هم بخواد جوسازی و مانیفست سازی دیده ام . من نه با نوآوری مشکلی دارم و نه فلاح را در شعر این یک - دو دهه عاطل و بی تاثیر می دانم اما او دارد به بی راهه می رود و شما هم چندی دیگر می روید به سراغ یک جلوه ی نوتر . حرف من را جایی به یادگار بنویسید و بعدها بخوانید. باور کنید در حرف من ذره ای تحقیر و بغض نیست . و این کلام مودبانه ی شما بود که مرا به حرف آورد و امید که چنین دیالوگ هایی باشند و باشند .

عه تا( کامنت دوم ) :

جناب آقای دکتر خواجهات تشکر خالصانه ام را بابت اقدام نیک به تداوم بحث (که قطعاً برای من و بسیاری دیگر بار آموزشی خواهد داشت )بپذیرید به شما اطمینان میدهم دفاعم از خواندنی فقط بخاطر علاقه ای ست که به این ژانر و ظرفیت هنری آن دارم .

۱- بند اول پاسخم که در مورد یافتن پیشینه های اختلاط شعر و تصویر به هر نحوی از انحا داخلی و خارجی است که به گمان عده ای منبع یا مرجع کارهای جدید مهر هستند و بند دوم هم نمونه های تولید شده ی خواندنی است که فعلاً فقط با قلم فلاح تولید شده و می شوند. بله این راه هنوز غیر از مهر رهرو ندارد اما گمانم این است که اغلب راههای نو در اوایل کشف فقط با یک نفر سپرده می شوند


۲- و عده ای از فلاسفه و نظریه پردازان هم معتقد به اصالت اندیشه اند به گونه ای که وقتی به دریا می اندیشیم کاری به ،صوت ، و شکل کلمه ی دری ا نداریم که قراردادی تاریخی است بلکه ماهیت شی ای را در ذهن داریم که شامل آب ، موج ، ساحل ... است / بله شعر ذهنیت مجرد نیست اما به این مفهوم که وقتی می اندیشیم نخست معانی و مابه ازهای واقعی کلمات را به ذهن احضار می کنیم یعنی واقعیت وجودی اشیا وکنشها ، آنگاه معادلهای مناسب زبانی آن اشیا و اعمال را به ترتیب آن ارایشی که در ذهن ، میان آنها چیده ایم می گزینیم و فقط در این مرحله است که اشکال و نمادهای حروف روی کاغذ بوسیله قلم یا مانیتور با فتو شاپ تجلی می یابند

۳- شاید چون من مخاطبی هستم که چیز زیادی از هنر نقاشی نمیدانم و چون خالق خواندنی بیش از من به نقاشی وارد است نمی توانم سطح این قابلیت او را قضاوت کنم ولی همین میزان از نقوش و صور که با کلمات در تنیده شده است راضی ام می کند تا از امیزش آن با شعر تاویل بگیرم. / اقرار می کنم که فرق بین مخاطب عام و خاص از همینجاست که متن را مطابق دانش ، نیاز و توقع خود تفسیر و تعبیر می کنند چنانکه مثلن فلان شعر خاص را شما بهتر و بالاتر از من می گیرید و می فهمید و تاویل می کنید. ملاکهای ارتباط بین متن و مخاطب همیشه ناظر بر کیفیت متن نیست گاهی هم کیفیت متن خوب است فقط ادرس مخاطب اشتباهی رویش نوشته شده است.

۴- این فرمایش شما هم در بطن مورد سوم هست اگر عناصر بکار رفته در اثر (نقاشی و شعر) جداگانه بررسی شوند قبول دارم که مسئولیت اثر خیلی بیشتر می شود چون باید دو ذائقه ی مختلف را ارضا کند اما وقتی حاصل آن تلفیق معجون جدیدی شده که با ملاکهای منفرد شعر یا نقاشی تنها نمی شود انرا تحلیل کرد طبیعتن وظیفه ی ارضاء تک به تک مخاطبان هنرهای نقاشی و شعر از او ساقط و مسئولیت جدیدی بعهده می گیرد که شامل پاسخ به انتظار مخاطب جدید است (که یا باید ذائقه ی سنتی مخاطبان فعلی تغییر کند یا مخاطبان جدیدی برای خود تربیت کند)

۵- چنانکه عرض شد نقاشی را ابتدایی و عامی درک می کنم و نمیتوانم ثبات و حرکت همزمان نقاشی را تصور کنم اما قبول دارم که اگر از خواندندنی همچون شعر توقع شنیداری داشته باشیم جواب نخواهد داد ولی این اشکال آنقدر بزرگ نیست چرا که نفس برقراری ارتباط با اغلب انواع هنری دارای محدودیتهایی است سینما را همزمان باید دید و شنید - پیکر تراشی را نمیشود خواند یا شنید فقط باید لمس کرد و دید- موسیقی را فقط باید شنید و ...

۶- تعریفی که از شعر سپید دادید همان نیست که بین مخاطبان آن رایج است اما تعریف وسیعتری است که به نظر می رسد بهتر از تعاریف فعلی شعر سپید باشد با این تعریف در گفته ی قبلی من نحله ی خاصی از شعر بگذارید. / و در مورد "پتانسیل" و مثال رضازاده قانع شدم که تا عینی شدن ظرفیتهای قابل تصور از خواندندنی ، انرا برای خودم نگهدارم و جایی عنوان نکنم چون وعده ی سر خرمن تلقی می شود. اما به لطف تخصصم (معماری) ایده های فراوانی را برای تجربه ی اقسام خواندندنی تصور می کنم

۷- در مورد امکان تغییرات آتی در خواندندنی هم من و (به گمانم) هم فلاح با شما هم عقیده ایم یعنی اگر غیر از این بود که فلاح از سرایش قبلی خود به اینجا نرسیده بود و همچنان به تکرار خود ادامه میداد منم مطمئنن تکرار ملال آور یک نوع خلق هنری را برای همیشه بر نمی تابم با این وجود یادگاری ارزشمندت را نگه خواهم داشت و اینکه علیرغم ابقای بعضی اختلاف نظرها باور میکنم در نظرت تحقیر و بغض نیست و از شما غیر از اینهم انتظار نمی رود. در اخر تقاضا می کنم چنانچه فرصت ادامه ی بحث را دارید لطفن دامنه ی گفتگو را محدود به یک سوژه ی علمی مثلن تقدم یا اصالت (اندیشه و زبان) بفرمایید تا امکان بیشتری برای بهره از دانش شما فراهم باشد سپاسگزارم که وقت خود را صرف من و بسیاری دیگر کردید 

---

## شهبارا:

سلام بزرگوار . نمی دانم منظورتان از خواندندنی کارهای مهرداد فلاح است یا چیز دیگری . اگر چنین است که من اصلن هیچ از این کارها سر در نمی آورم و نمی فهمم . و اصلن من این چیزها را شعر نمی دانم . مهرداد فلاح را خیلی دوست دارم و برای اش احترام زیادی قائلم . از او بسیار آموخته ام . مهرداد انسان فرهیخته و بزرگی است و دانش زیادی دارد اما بی تعارف بگویم این ها شعر نیست . و مگر می شود یک جریان یا جنبش ادبی فقط یک نفر پیرو داشته باشد ؟ هم خودش مبدع و مبتکر کارش باشد و هم پیروش و اول و آخر و ظاهر و باطن اش خودش باشد ! مثل قطاری که فقط یک سر نشین دارد و معلوم نیست به کجا می رود ؛ هیچ مقصدی ندارد

عه تا :

عرض سلام و ادب شهبارای عزیز

در مورد نکته ی آخر فرموده ی شما گمانم تک افرینی مهر بعلت نوظهوری خواندندنی باشد و اینکه هنوز کسی خود را مایل یا قادر به خلق آثاری از این ژانر ندیده است وجود تردید و نیاز به تسلط نسبی بر سه لازمه ی اصلی افرینش (توان شاعری ، شناخت گرافیک ، و فن استفاده از نرم افزار های گرافیکی ) باشد و البته که نوزادی این پدیده علت اصلی است . / درمورد مقصد هم تصور می کنم اغلب یا حتا همه ی ژانرهای هنری فاقد مقصد از پیش تعریف شده باشند.

---

## داریوش احمدی :

اولا سپاسگذارم از تو و حضور مفیدت که در میان خیل بیخیال شاعران مجازی حقیقتی ست ناپ. که منجر به برخورد نظرات و تمییز سره از ناسره میشود.

قضاوت من با دیدن يك کار از این دوست هنرمند شاید چندان دقیق نباشد. اما به عنوان يك مخاطب حرفه ای ادبیات و هنر نکاتی بنظرم رسید که می گویم.

اگر خواندنی جریانی شعری بود دست منتقد برای نقد باز می بود اما وقتی با اثری مواجه می شویم که مدعی گونه ای جدید در هنر یا ادبیات یا هر دوست، تنها با اتکا به مبانی کلی هنر باید آنرا بررسی کرد. و برای تئوریزه کرنش نیاز است به گذر زمان و دیگر عوامل.

خواندنی اگر ترکیبی از شعر و گرافیک (و بطور دقیق تر تایپوگرافی) باشد جدای از بحث فرم و محتوا باید دید گرافیک و شعر در آن چگونه ترکیب شده اند و تا چه اندازه از هم قابل تجزیه هستند.

پس از جدانویسی متن ها متوجه پولیفونیک می شویم که طبق قواعد شعر «سطری» به هیچ عنوان ارتباط منطقی پیدا نکرده و ایرادات بزرگی بر آن وارد می شود. مشابه تجربه ای که دادنیستها با چینش اتفاقی تکه های روزنامه کنار هم بعنوان شعر انجام دادند که ناموفق ماند. بنابراین طبق عادت معمول در شعر نمی توان با خواندنی برخورد کرد. این درست است که ایهام در هنر معاصر به ایهام می رسد اما با این وجود هنر رو به سادگی می رود. و این خود بازگشتی به ریشه های اساطیری و روابط ساده ی انسان نخستین است. و در اینجا بانگاهی گذرا به خواندنی حتی در صورت برقراری ارتباط نمی توان منکر نفسگیر بودن آن شد. وانگهی پس از آن باید دید از کدام بیشتر لذت برده ایم؟ شعر یا خواندنی؟

باختین فرایند لذت هنری را از نقطه ی کاوش تا لحظه ی کشف می داند. اما آیا هر کشفی کاوش را لذت بخش می کند؟ این يك نظر مخالف نیست اما صرف ترکیب دو یا چند هنر که مشابه آنرا در تبلیغات يك کالای ساده ی مصرفی هم بارها دیده ایم در صورتی که منجر به خلق مفهومی تازه در هنر نگردد چه سودی دارد؟

در مراحل کنونی شاید بتوان خواندنی را بعنوان زیر مجموعه ای از کانسپچوال آرت معرفی کرد اما بعنوان گونه ای مستقل که برای نخستین بار در جهان هنر نمود کرده است خیر.

با احترام

## آرش گرگانی :

هر کارکرد جدیدی فی نفسه بی اینکه بخواهی از دیدگاه قضاوت تئوریک بدان نگاه کنی خواستی و جذاب است البته و البته تا زمانی که به شکل دستور العمل یا مانیفست در نیامده و همسان خواه نگردد. آسیبی که در مورد بسیاری از تلاشهای شاعرانه رخ داده است میل اقتدار گرایست که در متن وجود دارد و این تمایل مخرب به خودی خود هر خلایقی را ولو اصیل زیر سوال می برد. مهرداد فلاح اما هرگز درگیر چنین اقتدار طلبی نبوده است. چه در طول دهه هفتاد و چه پس از آن. در طول دهه هفتاد این موقعیت برای فلاح وجود داشت. اما آثار فلاح بی اینکه ادعای غلبه و اصالت داشته باشند از اصیل ترین نمونه های کار شاعرانه بودند که برخلاف بسیاری دیگر شعله ای نبودند که خاموشی را از ابتدا اختیار کرده باشند. خواندنی هم همین خصلت اساسی را دارد. طراحی نشده است که همه گیر شود. طراحی نشده است که دستور دهد یا به مانیفست بدل شود. طراحی شده است تا خوانده شود و صادقانه با جهان خود و جهان پیرامونش تعامل دارد. شنیده ام برخی با تمسخر از آن یاد می کنند. اما ترجیح می دهم رگه های هوشمندانه این فرم را دقیق نگاه کنم. احضار گرافیک و شعر در کنار هم گو اینکه تجربیاتی مشابه را به یاد می آورد اما در مورد نوع تجربه فلاح خصیصه هایی یکه دارد. یک زبانی که تزیینی و سانی مانتال نیست. برخلاف آنچه توقع آن دوستان بذله گو دوست دارند در آن ببینند. دو اینکه در اجرا دقیق است. تلاش برای پشت هم نویسی آن مرکزیت شاعرانه متن را به خطر می اندازد. پس نمایشی و متفرعانه نیست. عصبی نمی کند اما به چالش می کشد داشته هایمان را از شعرو ادبیات. خوانش دقیق تر مقاله ای می خواهد و بحثی طولانی تر. به هر حال همیشه گفته ام: مهرداد فلاح را اگر ما جدی نگیریم زمان جدی خواهد گرفت.

## علی مسعودی نیا :

حرف هایم را همان طور که اشاره کردی خیلی بیشترها زده ام در این مورد و تنها نظر جدید این روزهایم آن است که چنین شیوه ای برای نوشتن کار من نیست. یعنی اساسا تمایلی به تجربه اش ندارم. کلا در مورد تلفیقات بیناثرانی و بیناهنری در حیطه ی شعر نظرم منفی است. برایت مثالی بزنم. فرض کن من موسیقی را دوست دارم. تئاتر را هم دوست دارم. اما از تماشای اپرا که تلفیق این دو هنر است لذت نمی برم(البته لذت وافر می برم، جهت مثال عرض شد!) فلاح را دوست دارم. نقدهایش را و شعرهای قدیمش را هم. مدتی است با او حرف نزده ام و نمی دانم در حال حاضر نظرش چیست. اگر به نظرش خواندندنی هایش نوعی شعر است، اعتقاد امروز من این است که به چالش کشیدن شکل ظاهری متن یک جورهایی فرار به جلوست. شانه خالی کردن از اصل ماجراست. شانه خالی کردن از سرودن شعر است. اما اگر آن را گونه ی هنری جدیدی می داند، آن وقت بحث فرق می کند و من در آن حیطه تخصصی ندارم. تو هم به چه کارها و امی داری آدم را عه تا جان...

---

### حسن سهولی:

همیشه در مورد خواندندنی ها نوشته ام که دینامیزم اصلی خواندندنی زبان است و فضای حاصل از این انرژی که خلاقانه و در حال حاضر مبتکرانه و در نوع خود منحصر به فرد است هم از جهت بعد در فضای زبان و هم جانشینی عناصر برخاسته از آن از نگاه مخاطب و تر کیب و تلفیق عناصر و نمایش آن در سطح و عمق .

---

### اقبالدوست :

دوستان نظرات جالبی داده اند / حقیر معتقدم هر گونه تغییر در شکل و آهنگ شعر و بازی های شکلی و زبانی می تواند جالب زیبا جذاب و ... باشد اما کمکی به شعر نمی کند آیا زیباترین وزن ها به زیبایی ساده ترین موسیقی ها می شوند؟ آیا تصاویر ارائه شده می توانند کار نقاشی را انجام بدهند؟ کدام تصویر زیبا با هنر عکاسی رقابت می کند ؟ / به هر حال اینه همه خوب هستند اگر به شعریت و بیان مفهوم و زیبایی کلام چیزی اضافه کنند و الا اثری جز بازی و نمایش ندارند / پاینده و شاد و سربلند باید

---

### محبوبه افشاری :

در مورد خواندندنی باید بگویم که در حال حاضر به عنوان یک نوآوری باید به حمایت از آن پرداخت هرچند ریشه ی چند صد ساله داشته باشد اما تلفیق کلمه و شعر و رنگ به این شکل گمان می کنم از خلاقیتی خاص و شجاعتی رندانه بهره مند است و ادبیات را کد ما را دستخوش تحولی عمیق خواهد کرد اگر به چند وجهی کردن اثر و درگیر کردن آن با ابهامات ذهن نشین و تاویل پذیر نیز توجه بیشتری شود ، می دانیم برهمزنش نحوی بدون تحریک پتانسیل ذهنی ، جدا از بازی های زبانی به اتفاق بزرگی منجر نمی شود و بازی رنگ و فرم نیز به تنهایی جهانی را به خود اختصاص نخواهد داد. ماندگاری این ژانر ادبی در گرو مخاطب است و من به شخصه هنوز با کتاب اختصاصی خواندندنی رو به رو نشده ام گمان می کنم اتکا به نشر مجازی در نت با پشتوانه ای که خواندندینی در زمان حال دارد درست نباشد .

---

### ایرج عبادی :

تازه گی از ذات هنر جدا نیست. شعر معاصر ما دچار سر در گمی ست، دوران گذار از سنت به مدرنیته. فکر می کنم گاهی گنج در ویرانه پیدا شود. در میان خز عیلاتی که گاه این جا و آنجا به نام شعر مدرن دیده می شود ، یک نکته قابل است که تغییری در نگاه و فرمت شعر توسط شاعران ما صورت گرفته است. که بعضی از آنها اشعار ماندگاری شده است و به شعریت شعر خود را نزدیک کرده است. باید منتظر گام های بلندتر اهل قلم در این راستا بود. شاد باشید

## بهمن ارجمند :

با درود و سپاس محضر دوست عزیز! اگرچه آفرینه های جدید آقای فلاح با ذوق و سلیقه این جانب سازگار نیست ، اما ذوق و سلیقه فردی نمی تواند معیار ارزیابی یک اثر باشد. با این حال اگر بخواهیم برای این ذوق و سلیقه فردی چارچوبی در نظر بگیریم ، تعریفی است که از شعر باید ارائه دهیم ، تا هم از سلايق فردی پرهیز شود و هم بتوان از يك اثر دفاع نمود. ارسطو می گفت : شعر کلامی است مخیل. خواجه نصیر می گفت : شعر کلامی است مخیل و موزون و مقفی. این جانب در مقام سوال عرض می کنم : ما چه تعریفی باید از شعر ارائه دهیم تا آفرینه های آقای فلاح در چارچوب شعر بگنجد؟

عه تا :

عرض سلام محضر آقای ارجمند

بی که ادعای دانستن یا پاسخگویی علمی به پرسش بجای شما را داشته باشم فقط استنباط و تلقی شخصی خود را (بعنوان مخاطب عام) عرض می کنم (و اعتبار این نظر تا زمانی ست که توضیح منطقی تری بخوانم یا بشنوم)

ضمن اعتراف به اینکه اگر در حال حاضر یک تعریف جامع و مانع از شعر وجود دارد که کلیه ی نحله ها و سبک ها و قوالب را بطور کامل در بر می گیرد من از ان بی خبرم. باید بگویم همچون بسیاری از مخاطبان و شاعران تا وقوف بر تعریفی من حیث المجموع کامل به همان تعاریف نیم بند و نارس یا ناکافی از شعر همچون : (گره خوردگی عاطفی اندیشه و خیال در زبانی "موزون؟!") و (اهنگین) و مهمتر از ان از هنر مثل : (عالیترین نوع ارتباط) از سر ناچاری اکتفا کرده ام . اما در این وضعیت نسبتن آشفته و این ضعف تئوریک مفرط که مباحث اساسی چون هنر و شعر واجد تعاریف جامع و مانع (و مورد اتفاق قاطبه ی تئورسینها) نیستند بالطبع نمی توان انتظار تعریفی کامل از ژانری نوزاد و نو پا داشت و گذشته از اینها به شهادت نمونه های تولید شده و گفتار آفریننده ی آن (مهرداد فلاح) اصراری بر اثبات این پدیده بعنوان نوعی از شعر وجود ندارد بلکه میتوان آنرا (یک ژانر میان ژانری از هنر مرکب از درهم تنیدگی "گرافیک و کلمه " با کیفیت ارتباطی خوانش و بینش) یا (در هم تنیدگی نقش و متن برای تولید عاطفه و اندیشه و خیال) تلقی کرد

آنچه خواندیدی را به شعر مربوط می کند شاعرانگی یا شعریت متنی است که با گرافیک در هم می آمیزد اما محصول نهایی در هیچکدام از تعاریف کلاسیک شعر نمی گنجد و نیازمند تعریف جدیدی است که در آن گرافیک هم متناسب با رلی که در نمونه ی اثر ایفا می کند دیده شود بعبارت دیگر اگر "فرضن" متنی که در یک خواندیدی شرکت دارد واجد کیفیات شعر نباشد آنگاه به هیچ طریقی نمی شود این پدیده را به شعر ربط داد. در وضعیت حاضر هم (وضعیتی که کلمات بطن خواندیدی و ویژگیهای شعر دارند) گمان نمی کنم چشمداشت این ژانر از شعر آن باشد که پدر خواندگی یا قیمومیت خواندیدی را بپذیرد بلکه تصور این است که بدنبال جای پای مستقل و شخصیت قائم بخود می گردد.

این پدیده نیازمند ایجاد سازوکارهای مختص خود چون (نامگذاری و الحاقات ، تعاریف جامع از خود و ملحقات ، مکانیزمی برای نقد و سایر نظامهای مربوط به یک ژانر هنری) است که اگر در خلال تولید ، پایه و توان تئوریک مکفی از خود نشان دهد شانس ایجاد آنها و همچنین جذب مخاطب را خواهد یافت. اما در حال حاضر چون انرژی خالق ان به تولید ذهنی نمونه آثار معطوف است و حداکثر تلاش او از حیث تئوریک و تشریح مبانی نظری فقط به گفتن با مخاطبان می گذرد و چون بخش اعظمی از موجودیت خواندیدی را شعر تشکیل می دهد به منتقدین آگاه شعر نیاز دارد تا بی امان نقدش کنند و مبانی نظری آنرا تحقیق و شرح دهند البته تصور میکنم نگاه ناقدین خواندیدی علاوه بر اشراف بر شعر باید به حداقلی از شم زیبایی شناسی گرافیکال و تشخیص اشکالات همنشینی دو عنصر شعر و گرافیک مجهز باشد

**توضیح :** مسئولیت کلیه ی پاسخها و ضعفهای احتمالی تعاریف با اینجانب است و نباید ایرادهای احتمالی به حساب مهر گذاشته شود.

### فرید قدمی :

فکر می کنم قبلا زیاد درباره ی خواندنی های مهرداد حرف زده ام. اما خب... ! نگاهی که به کامنت های دوستان انداختم و سوسه ام کرد تا بنویسم باز. اینکه همین طوری بیاییم و بگوییم که این شعر وارداتی است و یا ما قبلا هم توی ادبیات مان داشته ایم و از این حرف های عجیب غریب واقعا تاسف آور است. این برمی گردد به محافظه کاری احمقانه ای که خیلی خوب در همه ی ما ریشه دوانیده و با یک بی سوادی محض و البته ارباب معرفت دانستن خودمان پیوند خورده بدجور! شعر کامینز و آپولینر و... را که ببینید می بینید که هیچ ربطی به کار مهرداد ندارد و مثلا "ایفل" آپولینر آمده با حروف فرانسه شکل برج ایفل را در آورده و سلامی به برج فرانسوی رسانده که کاملا جنبه ی تزئینی دارد و فقط یک جور می شود شعر را از بالا به پایین خواند. یا مثلا کارهای کامینز هم همین طور. درباره ی سنت ادبی هم همین بس که توهم نارسبستی احمقانه ی ما بر این باور است که اصولا هر چیزی از نظریات مارکس گرفته تا لاکان و هر نوع نوآوری در ادبیات خودمان هست و... از این دست شروورها! ای کاش کمی چشم هامان را باز کنیم و ببینیم که مهرداد توی شعرش چه کرده. کار خواندنی به هیچ رو تزئینی نیست و در واقع برای نخستین بار در ادبیات شعری ما شعر را نه به عنوان مجموعه ای گرافی یا درختچه ای، که به عنوان تن شعر در می کنیم. تمام تن شعر! نمی توانیم به اجزای کوچک منطقی تقسیمش کنیم. مثل آن زن در فیلم تحقیر گذار نیست که بشود بگوییم کجایش را دوست داریم. قوزکش را؟ پاهایش را؟ باسن اش را؟ شعر خواندنی تن زنی است که همه اش را باید با هم خواست. ولی عصر استریت مهرداد شاهکار است. تن شعر و تن آدمی و تن خیابان یکی می شوند. همانطور که بودلر از شعر می خواست.

### علیرضا شکرریز :

افلاطون اعتقاد داشت کلمات با معنا یکی هستند یعنی بین سرشت کلمه و مصداق بیرونی آن تفاوتی قائل نبود بعد ما لایبنتس با این جریان مخالفت کرد و گفت که اگر اینگونه است پس زبان و جهان یک شکل دارند تا اینکه ارسطو جواب را داد که زبان قراردادی است اما ما در کل از شعر چه چیز را می خواهیم بدست بیاوریم از شکل و تصویر نیز چه چیز برای من که رسیدن به لذت از هنرمهم است و فکر می کنم دیگران هم همینطور هر چند لذت برای هر مخاطب ممکن است تاویل خاصی داشته باشد اما از آنجا که شعر به نظر من بسته به شرایط روحی شاعر اتفاق می افتد اگر شاعر این توانایی را داشته باشد که با خواندنی ما را به لذت برساند این گوی و این میدان

### علیرضا حاتمی :

صحبت در مورد ژانری ادبی و پدیده ای تقریباً نوظهرگاهی مخاطب و ناقد رابه حاشیه هایی میکشاند که در نهایت به هیچ اجماع و نظر در خور و فراگیری که بتواند کاوشگر و بیان کننده ی نیازها و ارائه دهنده ی راهکارهایی موثر برای ادامه ی راه باشد منتج نمیشود. اصولاً نقد ژانرها یا گونه ها ی ادبی و هنری بخصوص در حوزه ی مورد بحث ما بیشتر در حیطه ی فرم و محتوا صورت میپذیرد که البته باید به نقش واژه و تفکر زاینده ی خالق اینگونه آثار نیز توجه ویژه ای شود چرا که این ذهن تصویر گرا و واقع بین شاعر است که چیزی فراتر از آنچه که بنام شعر میشناسیم رابه ساده ترین شکل پدیده آورده و در اختیار خوانبیننده قرار میدهد. به هر حال من فکر میکنم که تاثیر گذاری و پذیرش عمومی اینگونه ژانرها نیازمند گذشت زمان و کسب تجربه در تقویم شعری است تا بتواند هم قابل هضم باشد و هم به اشتراک نظر و در نهایت مقبولیت از سوی جامعه و یابتر بگوییم از سوی مخاطبین خاص قرار گیرد

## مهدی تقی نژاد :

شعر هنری کلامی است که در زبان اتفاق می‌افتد. از طرفی اگرچه از ابتدا افرادی تلاش کرده‌اند شعر را تعریف کنند اما همچنان شعر از تعریف ناشده‌هاست. حتی تعریف‌های تازه از شعر نیز دلیل بر این است که شعر در تعریف معینی نمی‌گنجد. با این حال کلمه، موسیقی، عاطفه و خیال را عناصر تشکیل دهنده شعر می‌شناسیم. انتظار این است که این آمیختگی عناصر به گونه‌ای باشد که هیچ‌کدام از عناصر به طور معین و مشخص در شعر دیده نشوند و کلیتی دیده شود که به آن شعر گفته می‌شود. مثل ظرف سوپی که اگر قاشقی از آن برداشته شود به آن سوپ گفته می‌شود نه آب یا گوشت یا جو یا سبزی یا چیزهای دیگر. اما در ظرف سالاد چون آمیختگی زیاد نیست می‌توان اجزا تشکیل دهنده سالاد را به راحتی تفکیک کرد. در خواندنی علاوه بر عناصر تشکیل دهنده قبلی شعر که انتظار این است همه آن‌ها حضور جدی داشته باشند عنصر دیگری به نام گرافیک حضور دارد. این عنصر بر عناصر پیشین اضافه شده است. در واقع گرافیک در طول سایر عناصر باید دیده شود و نه در عرض آن‌ها. ضمن این‌که باید به گونه‌ای شعر با گرافیک در هم تنیده شوند که قابل تفکیک نباشند و نتوان آن‌ها را همزمان به‌طور جداگانه تصور کرد. نکته دیگر این که اضافه شدن عنصر جدید (گرافیک) باید امتیازی افزون برای شعر باشد نه ابزاری برای پرکردن خلایی که نتوانسته‌ایم با عناصر اولیه شعر پرکنیم. طبیعی است آفریننده این‌گونه شعر باید شاعر باشد به معنی واقعی کلمه و با اعجاز گرافیک هم آشنا باشد که گمان می‌کنم جناب فلاح چنین ویژگی‌هایی را دارند و همین شرایط ایشان را به خلق این ژانر کشانده است. البته تاکید بر ویژگی‌های بومی و بومی‌سازی این هنر به تولید آثاری ماندگار می‌انجامد که جناب فلاح می‌تواند. و نکته آخر تصور کنید بر دیوارهای شهر آثاری این چنین رقم بخورد. چقدر در برانگیختن شهروندان و دعوت آن‌ها به اندیشیدن موثر است. امید که چنین شود

## مهرداد فلاح (مهر) :

عه تایی عزیزم !  
من چند روزی نبودم و تازه امروز چهارشنبه 13 مرداد در جریان این بحث‌ها قرار گرفتم. عجلالتن هنوز فرصت نکرده ام حرف دوستان را کامل بخوانم. همین جور از این جا و آن جا نکته ای خواندم فعلاً. گفتیم این کامنت را بنویسم و به نوعی عذر تقصیر بخواهم تا بعد ...  
اصل برای من دیدگاه دوستانی چون توست در این باره که با تامل کافی و پس از درگیری طولانی مدت با خواندنی، نکته ای می‌گویند حاصل اندیشه و مسولیت شناسی هنری. برخی هم فقط از سر عناد و دشمنی می‌تازند که چون کورکورانه است، ارزش خاصی هم ندارد. با این حال، می‌گویم سر فرصت در این بحث پردازنده شرکت جویم. می‌دانی که ابایی از مجادله و بحث ندارم؛ آن هم در جایی که حرف شعر در میان باشد!

..

..

..

برنا و پویا باشی رفیق !

ذهن آدمی چیز عجیب و پیچیده ای ست و این البته حرف من یکی هم نیست و صد البته داستانی نه تازه به قول نیما ! اما چرا این جا و در این لحظه، من این نکته را باز گفتم؟ وقتی حرف و صحبت دوستان را خواندم در باره ی "خواندنی"، همین جور ناخواسته این به ذهنم خلید و به هیجانم آورد برای دمی کوتاه. در مجموع دوستانی را که نظر داده اند، می‌شود در سه دسته گنجاند:

1- باخبران. دوستدار 2- بی‌خبران. نیکخواه 3- بی‌باخبران. زخم‌زن

من البته همه‌شان را دوست دارم و همین که سخن گفته اند، سخن‌شان را مغتنم می‌شمارم و این تعارف نیست به واقع. دلبستگان آفرینشگری و ادب و شهر و هنر اندک شمارند در این مملکت گل و بلبل و در این وانفسای "چیز پرستی"، آن کس که از خیال و شعر سخن می‌گوید (حتا اگر دشنام هم بدهد)، ارجمند است و بزرگوار من شاعر اما برای "هیچ کس" می‌نویسد؛ برای سایه اش لابد! شاید گزنده بنماید این سخن. "صادق"، ولی صادق است و درست و بی‌شائبه. پس اگر هدفی و حرفی هم در آفریده ی هنرمند مثلن نهفته باشد، مخاطبش همان هیچ کس است. من شاعر نه می‌خواهم کسی را اقناع کنم و نه هدایتش (نعوذ و بالله!) خواندنی‌های من نیز دم و دنباله ی همان چیز هایی ست که سال‌هاست می‌نویسم.

می نویسم ، چون ناچارم از نوشتن و آفریدن و هیچ کار دیگری نیست که این قدر برایم لذت بخش و هیجان انگیز باشد ؛ همین !

البته خوشم می آید که یکی چون من هم با دیدن و خواندن کارم به هیجان بیاید و لذت ببرد ، ولی نه در پی آنم که جهانگیر شوم و نه در پی افتخار کسی هستم جز همان که گفتم .

عه تای عزیز

گرامی می دارم تلاش و کوشش تو را در بازبینی و باز شناسی خواندندنی و تو خود البته بهتر می دانی که در این راه ، چه تیر ها و تهمت هایی بر تو خواهند زد . نترس ! این تنها توصیه ای ست که می توانم به تو بکنم . اگر بترسی ، ناچار می شوی تفرّد و استقلال را زیر پا بگذاری و برای اهل هنر ، هیچ چیز فاجعه بار تر از این نیست .

عه تا :

عرض سلام و ادب

مهر عزیز از مشارکت و حضور شما در بحث جدن خوشحالم . انگیزه ی من بعنوان مخاطبی عام از طرح و دفاع از خواندندنی فقط به عشق هنر ، شعر ، و خواندندنی است و برای تولید کنندگان آثار هنری جهان و سرزمینم فارغ از کیستی احترام بسیار قائم بسیار بیش از احترام به دانشمندان تجربی یا سیاستمداران. از بد قلمی و نفرت بعضی که از ابتدای پستهای فراخوان آثار دهه ی هشتاد با حیل مختلف (خصوص در پیامهای خصوصی) آغاز شده است هم نه ترسی دارم نه رنجشی چون چنین بددهنان فحش فروش به تبع حسادت ، نزدیک بینی ، خودپرستی و... وقتی متاع فکری خاصی برای عرضه ندارند چون رهنمان در سیاهی مستقر و سنگ اغراض پرتاب می کنند.

بعنوان مخاطبی که حق دارد از هنر محبوبش دفاع کند جدل و گفتمان پاک را با بزرگان دنیای مجاز (که اغلب نام و مراتب ادبی و علمی بالا دارند) تا انجا ادامه می دهم که جهالتهای من و نوآموزانی چون من تا حد امکان برطرف شود.

**مهرداد فلاح (مهر) :**

دوستان!

برای آفرینشگری مهم ایده است و خیال و چه می دانم ...

فتوشاپ چه دخلی به خواندندنی دارد !؟

تمام این 60 خواندندنی که من تا کنون آفریده ام ، ابتدا در ذهن من و بعد روی کاغذ با مداد یا خودکار و بعد اگر لازم بوده به کمک فتوشاپ در فضای نت بازسازی شده اند همین !

این فتو شاپ یک وسیله ی کار آمد است برای طراحی و گرافیک و ... میلیون ها نفر یا آن کار می کنند و هزاران چیز گوناگون با آن می سازند که نمی شود آن کارها را هنری دانست . مگر با خط خوش می شود شعر عالی ساخت !؟ مگر با مداد نمی دانم فلان مارک می شود حتمن داستان عالی نوشت !؟ مگر با بهترین دوربین های فیلم برداری ( اگر ذهن خلاق و خیال بار آور نباشد ) می شود فیلم هنری ساخت !؟

خواندندنی شعر دوران در آمیختگی ست دوستان !

اما چرا خواندندنی شعر است ؟

چون همان گونه که پیش تر هم گفته ام ، اعتبار و موجبیت شکل های دیداری و گرافیکال در خواندندنی ، همه زیانزاد است . به این معنا که در خواندندنی ، فرم دیداری از حرکت درونی و معناساز گزاره های کلامی پدیدار می شود و تمام نیروی خلاقه ی این نوع شعر دقیقن در همین جاست که بیرون می زند . گفتم که خلاف نظر برخی دوستان سهل انگار و سهل پندار و سهل دیدار ( ! ) ، این فرم های بصری به هیچ وجه ما به ازای تصاویر درون کلامی نیستند که اگر چنین می بود که و اسفاها می بایست می زدم به ریش خود !

و دیگر این که حتا اگر خواندندنی را ژانر نوظهوری بنامیم و بدانیم ، باز از اصل مساله نمی توان غافل شد . البته شاید ترس برخی دوستان درجا زده ای که سال هاست دارند یک جور شعر سطری هزاران بار مصرف شده را باز تولید می کنند ، کمی بریزد و خیال کنند که هم چنان می توانند با کالای کهنه و دل آزار شان در این بازار برای خود نام و نانی هم چنان دست و پا کنند ، ولی چه سود که قلمرو هنر و شعر پیشرو را با این درجاءوندگان دل به نام و درس و دانشگاه و دکترا داده کاری نیست و هر چه هم که تیغ بکشند بر پیشانی خواندندنی ، خون سبزش از جریان باز نخواهد ایستاد که خواندندنی فرزند برومند عصر در آمیختگی ژانر ها و در همروی مرزهاست ... بگذریم !

## بهر روز قزلباش :

- کلمه هم دیده می شود هم خوانده می شود هم شنیده می شود پس لابد باید آنرا بتوان گفت. اما تصویر دیده می شود و خوانده می شود. البته فهمیده شدن بر هر دو صادق است.
- حالا طرح چند پرسش برای افتتاح بحث در باره خواندنی ضرورت دارد.
- 1- آیا پیچک پیچیده بر درخت چنار با گل های نیلوفری را می توان خواند؟
  - 2- این تصویر در ماهیت خود شعر است؟
  - 3- این شعر تصویری با اوصاف گفته شده است؟
  - 4- دامنه این بحث تا کجاست؟ یعنی احصاء معنی این تصویر ممکن است؟
  - 5- بین عناصر تشکیل دهنده آن و معنا رابطه با چه ممیزه ویژه ای تعریف می شود؟
  - 6- موتیف ها در " بیان " دارای چه مولفه های تعریف پذیری هستند؟ از منظر تصویر با همه ذاتش و کلمه با تمام متعلقات معنوی و تاریخی و ادبی و فلسفی و ... اش
  - 7- ببزیرید که دامنه پرسش از ماهیت ، ساخت ، ذهنیت ، و بسیاری از عناصر اساسی و فرعی خواندنی بی پایان است... پس اول باید آنرا با متد علمی تعریف کرد و یا از خیر و قید تعریف آن گذشت و فقط از آن تا حد امکان و علاقه لذت برد . یا فایده برد . یا ... شاید هم فایده گرایی و لذت جویی هدف نباشد... ولی علاقمندم برای ادامه این گفتگو پاسخهای را بشنوم و سپس... با احترام

عه تا :

محضر جناب قزلباش عرض سلام

از طرح هوشمندانه ی سئوالات می شود اندیشه ی وسیع پشت آنرا دید اما دوست بزرگوار تعداد آنها زیاد است و وقت و دانش و ادعای من کم چون مایل به سر هم بندی پاسخی باری به هر جهت نیستم و به بهانه ی پرسش و پاسخ مایلم از دانشت استفاده کنم فرصت فکر و مطالعه و رعایت نوبت می طلبم با احترام بسیار

ن. پژمان :

در واقع من از بهم ریخته گی نوشته ها و تأکید مولف بر جنبه های بصری و دیداری و نیز نوعی ساختار سه بعدی اغلب کار هایش یعنی آنچه که باعث میشود در هم تنیدگی فرمیک در اکثر نوشته هاش جا خالی کنند و به چشم نیابند خوشم میاد ( کار های من : 1+12 ، پینوکیو در دهان ماهی، گم شده ام!؟ .. و ، تاجه درویشی کنیم! ... میتوانند نمونه های خوبی باشند) ؛ بهره گیری از هنر های دیگه ای مثل گرافیک و یا حتا نقاشی و آنها را به خدمت شعر در آوردن، میتواند امری قابل تأمل و مخاطب پسندی به نظر آید ... با اینحال فکر میکنم درحال حاضر صادر کردن یک حکم قطعی در مورد کارهای جناب فلاح اندکی شتابزده و عجولانه به نظر بیاد !!

پژمان الماسی نیا :

از دعوت شما سپاسگزارم

«همه‌ی عمر دیر رسیدیم.»

آن‌طور که مرور کردم طی یک هفته‌ی گذشته در این نظرخواهی هرآنچه که باید، گفته و توسط شما رد یا تأیید شده است؛ تنها به این بسنده می‌کنم که به‌طور کلی اعلام حیات و استمرار گونه‌های مختلف ادبی ضامن بقا و پویایی ادبیات و جذب مخاطبان بیشتر از طیف‌های گوناگون با سلیقه‌هایی متفاوت است. پس فارغ از هرگونه قضاوت، حضور این شکل از ارائه‌ی ادبیات را هم بهتر از نبودنش می‌دانم.

اما به شخصه، سروده‌های مجموعه‌های پیشین شاعر نظیر «در بهترین انتظار» را که به گواه صفحه‌ی انتهایی کتاب، دومین مجموعه‌ی شعر مستقل سراینده است دوست‌تر دارم.

به‌عنوان مثال نگاه کنید به شعر "در تیرگی" از صفحه‌ی 25 همین کتاب:

بی‌هیچ زمینه‌ی روشن

در تیرگی

رها شده‌اند

و باران لحظه‌ها

سال‌هاست که می‌بارد

(در بهترین انتظار، ناشر: مؤلف، سروده‌های 69 تا 70، تاریخ انتشار: 1371)

با آرزوی سرافرازی

پژمان الماسی‌نیا

---

### حبیب شوکتی نیا :

بحث خوبی را پیش کشیده اید . مثل همیشه البته .

اتفاقن چند شب پیش با برخی دوستان در یک نشست غیر رسمی ی ادبی بحث خواندنی ها پیش آمد . درین بحث و اغلب بحث هایی که بر مخالفت با خواندنی ها مطرح ست یک ذهنیت سنتی حاکم ست . یعنی دوستان مخالف اغلب با ذهنیتی بسته و سنتی به سراغ خواندنی ها می روند . و از آنجایی که ما با فرمی مدرن از شعر روبه رو هستیم قاعدتن با نگاهی سنتی موفق به درک خوبی یا بدی این شیوه ی نو نخواهیم شد . ناگفته نگذرم این حرف بنده مصداق کسی چون بهزاد خواجهات نیست . که او با شیوه های سنتی و مدرن شعر آشناست اما مخالفتش به نظر من بیشتر بر پایه ی رو درروی استوارست . چه نظر شاعران بزرگ به ویژه در مورد هم (خوب یا بد) اغلب آغشته به نوعی دیپلماسی ست . و این دیپلماسی هیچ قرابتی با تعارف ندارد . یعنی در عین بی تعارفی گونه ی تعارف ذمتی در نگاهش نسبت به هم هست . اینکه از برخورد با اثری مثل خواندنی ها ناگهان یادمان بیاید که فلان و بهمان در آثار گذشته گان نیز این هنر آفرینی را داشته اند و موفق نبوده اند چون تداوم نداشته اند ، الحق از همان حرف هاست . و باز ریشه در نوعی سنت پرستی دارد .

به هر حال من به عنوان یک خواننده (حتا نه آنی که فلاح می گوید) از خواندنی لذت برده ام و به تلاش های فلاح

احترام می گذارم و در برابر خواجهات را نیز بزرگ می دانم و به دانش ادبی اش ایمان دارم

---

### عارف رضانی :

من پیشتر بارها نظراتم را در مورد کارهای موسوم به خواندنی. مهرداد فلاح نوشته ام که گاه همدلانه و گاه انتقادی بوده اند. بی گمان تکرار گفته های پیشین لطفی نخواهد داشت، اما از آنجا که به همت شما بحث داغی توسط دوستان در گرفته که اغلب سوای از مخالفت و موافقت، حداقل های یک گفتمان فرهنگی دموکرات را رعایت کرده اند و آن را فی نفسه دارای ارزش زیبایی شناختی می بینم، سر ذوق آمده تصمیم به شرکت در این بحث گرفتم. فعلم مختصری از نظرات خود در مورد این کارها را بیان می کنم و سعی می کنم حرف های تازه ای هم گفته باشم و بعدن اگر فرصتی بود به برخی مطالبی که پیش کشیده شده اعم از مخالف و موافق می پردازم و سعی می کنم از نظر تئوریک بسطشان دهم. بی شک مهرداد هنرمندی جسور و تجربه گر است. از آن دست هنرمندانی است که بیش از آنکه از نگاه کردن به صندوقچه ی پستوی هنری شان کیف کنند، از شکستن مرزهای خودساخته لذت می برند. خواندنی های مهرداد هم نمونه ای از جسارت عبور از خود را نشان می دهد. البته هیچ کنش انسانی خالی از جاه طلبی و نام طلبی و میل به دریافت جایزه از

جاناب دیگری بزرگ و اراده معطوف به قدرت نمی تواند باشد و مهرداد هم از دایره شمول این قاعده بیرون نیست. همین رانه هابند که اسباب ایجاد کل فرهنگ های بشری و حتا سوژه ی انسانی اند. برای داوری در مورد هر کنش بشری خاصه در دنیای هنر که ذاتن قدرت ستیز است باید برآیند نیروهای حاصل از آفرینش را مورد ارزیابی قرار داد و دید که آیا ارزش افزوده ای می توان برایش قائل بود یا خیر. تجربه ی خواندینی ها مسیر پرفراز و نشیبی را طی کرده و در مقاطعی به اوج هایی رسیده و گاهی به بیراهه رفته و خطر سانتی مانتالیسم از بیخ گوشش رد شده است. اما تجربه گری هوشمندانه و خود انتقادانه ی مهرداد به قله ای منتهی شد که خواندینی هم اکنون ایستاده و آن شعر ولیعصر استریت می باشد

چه چیز هنر است که آن را از باقی فعالیت های انسانی متمایز می کند؟ چشم نواز و گوشنواز و به طور کلی حس نواز بودن موجب خاص بودنش است؟ خیلی از مظاهر طبیعت هم این گونه اند. آیا لذت بخشی خاص بودگی هنر است؟ هر چه خور و خواب خشم و شهوت لذت بخش است. خاص بودگی هنر در ایدئولوژی ستیزی و ایدئولوژی زدایی آن است. همان ویژگی منحصر به فردی که سبب شده فیلسوفان بزرگی چون نیچه، هایدگر و فوکو هر یک به گونه ای تنها نیروی رهایی بخش انسان را در هنر بجویند. رولان بارت به ما یاد داده که گریزی از ایدئولوژی ها نداریم اما هم از او یاد گرفته ایم که ایدئولوژی ها هم فرم دارند. هنر به واسطه ی آشنایی زدایی پیوسته اش و فرم شکنی مداومش به ذهن بشر که همواره میل به تثبیت معنا و فرم پذیری ثابت و جمود شکنی دارد نرمش و تمرین آزادی و رهایی از ایدئولوژی های ریز و درشت را می دهد. ذهنی که خود را درگیر هنر آوانگارد می کند این آمادگی را می یابد که همواره از ایدئولوژی ها هم آشنایی زدایی نموده و نیمه ی عمر آنها را کوتاه نماید. یک نمونه ی جالب در همین بحث ها مشهود است. برخی صحبت از تعریف شعر و اینکه خواندینی ها چه حایگاهی در این تعریف دارند نمودند. تعریف خواهی همان چیزی است که ذهن ایدئولوژی خواه بشر دنبال آن است تا هر چیزی را برای خود آشنا کند و از هراس بی مرزی رهایی یابد. اما هنر آوانگارد هنر هراس آفرین است. مرز می شکند و گستره ی تعریف ها را جابجا می کند. هنرمند همچون صنعتگران فرهنگ منتظر خواست تعریف ها نمی ماند. تعریف ها را در می نوردد و به اذهان همراه خود شیوه ی در نوردیدن هر مرزی را مشق می دهد.

آینه ای که شما را مرتب می کند من نیستم  
اشتباه نگیرید!

## حسن خسروی وقار:

اما فکر می کنم در روزگاری که عموم فارسی زبانان نتوانسته اند با بسیاری از جریان های نوگرایی در ادبیات مانند سپید و پست مدرن و... کنار بیایند و آن ها را اصلا شعر نمی دانند، پرداختن به نوگرایی هایی که بر پایه ی اصالت و منطق شعر و... نباشد و حتی اصالت شعر را زیر سوال ببرد کار درستی نباشد و حتی لطامات سنگینی به ذهن شاعران جوان می زند.... البته تمام این جریانات ریشه ی تاریخی دارد که بهتراست تا وقتی که نام دکتر در پشت اسمم نقش نبسته به این عرصه وارد نشوم...

## سینا حشمدار:

من منظور شما را از "ابتکار بدیع شاعر نام آشنا مهرداد فلاح (مهر)" (متاسفانه متوجه نمی شوم. اگر بخواهیم در همین مدت کوتاهی که از تولد خواندینی می گذرد دست به تجربه ای مشابه با باقی شیوه ها و متدهایی که برای شعر توی این چند ساله به وجود آمده مواجه می شویم. این روزه انگار دور دور مانیفست دادن و سبک اختراع کردن است. مشکلی ندارد. فقط اجازه بدیم این گل آلود شدن آب که کاملا برای این شرایط عادیست و لازمه پیدایش مسیر جدید است بخوابد تا ببینیم بعد از چند وقت چه چیزی برایمان مانده است. در مورد کارهای آقای فلاح هم ایده خیلی از کارهایشان را دوست دارم ولی فعلا بیشتر از این چیزی به ذهنم نمی رسد.

## اعظم داوریان:

اما من فکر کردم ژانر ادبی تازه ای به عرصه ی ظهور رسیده و بی خبرم. این طراحیهای ضعیف روی شعرها و زمینه ی آنها واقعا قابل بحث نیستند. این را به عنوان یک عکاس و گرافیکست می نویسم. نه به عنوان یک شاعر. یعنی می خواهید بگویید این همه سال که بیتهایی از یک شعر و حتی گاهی شعرهای کامل روی کارت پستالها طراحی شده یا روی زمینه خوشنویسی شده اند یک کار ادبی خاص انجام می شده؟! ادبیات همه ی افتخارش در عرصه ی هنر به این است که برای خلق نیاز به هیچ چیز غیر از واژه نداشته از بوم نقاشی بگیر تا دوربینهای فیلمبرداری و افکنهای کامپیوتری. نمی خواستم نظری در این مورد منظور کنم اما فقط به احترام دعوتی که محترمانه فرستاده بودید نوشتم

## محمد علی حسنلو:

. مرا به صحبت از شاعری دعوت کرده ای که علاقه ی زیادی به ایشان دارم. من سعی می کنم با توجه به اطلاعات کم و بیشم در مورد آقای فلاح و همین طور خواندندنی حرف بزنم. واقعیت این هست که آقای فلاح همیشه در طول این سالها چهره متفاوتی نشان داده از خودش. به نوعی ایشان همیشه از مخاطبان خودشان جلوتر هستند و حتی در زمینه شعر به دنبال این نیستند که چیزی را برای خودشان عادت کنند و دائما از روی آن تقلید کنند. ورق زدن کتابهای ایشان گویای این موضوع هست کما اینکه خودشان هم همیشه اشاره داشته اند به این موضوع. حرفهایی هم که من می گویم نتیجه مطالعات خودم است از روی نظراتشان و یکی دو بار دیداری که با خود ایشان داشته ام. موضوعی که فکرم را مشغول کرده این است که آیا خواندندنی در لحظه سرودن هم این گونه نوشته می شود؟ من فکر می کنم نه! البته این نه نیاز به یک دلیل فاع کننده دارد. خیلی از شاعران آوانگارد و پیشرو ما تاکید بر این موضوع دارند که در دام تقلید از خودشان هم نیفتند. از همین جهت نگاه این نوع شاعران به شعر کاملا تکنیکی است این در واقع همان برهم زدن عادات ذهنی است که انگشت شمارند شاعرانی که توجه به این موضوع مهم دارند. آقای فلاح معتقدند شعر سطری نتیجه تلاش نسل ایشان است که حال به ما منتقل شده و در واقع ما داریم از تلاش آنها تغذیه می کنیم که به نظر خود من این حرف کاملا صحیح است. همین جا دوست دارم موضوعی را بگویم (همین موضوع ذهن مرا مدتها بود که درگیر کرده بود. به اینکه پس ما چکار کنیم آیا نباید شعر سطری بنویسیم؟ البته این موضوع را به خود ایشان نگفتم فقط در خودم کلنجار می رفتم و خوب حالا برای خودم جوابهای دارم دربار این موضوع) من فکر می کنم خواندندنی هم مثل هر اثر هنری دیگری نیاز به زمان دارد برای تثبیت شدن کامل و آشنا شدن بیشتر مخاطبان

نمی توان قطعنا مه ای کلی برای این موضوع صادر کرد. خواندندنی فعلا در بین جامعه ی شاعران مطرح است و حتی در همین طیف هم مخالف و موافق برای خودش زیاد دارد. کسانی هستند که در همان نگاه اول به خواندندنی می ترسند و به طور کلی بدون هیچ پیش زمینه ای شروع به ردش می کنند. کسانی هم هستند که چشم بسته می پذیرندش چون به قول بعضی آنها مهرداد فلاح سروده است!!! یکبار دوستی به من می گفت اگر خواندندنی را هرکسی غیر از مهرداد فلاح می سرود انقدر به آن توجه نمی شد. همین جا یک سوال کوچک برای آدم پیش می آید واقعا چرا این موضوع برای ایشان اتفاق افتاده نه سایر هم نسلی هایشان؟ برای من پاسخ این موضوع روشن است چند نفر مثل ایشان این تفکر را داشته اند که شاعر وظیفه اش ایجاد یک نگاه تازه است به نوعی بیرون کشیدن از صف و متفاوت بودن. آقای فلاح همیشه در حال تجربه اند و معتقدند لزومی ندارد شاعر به دنبال تثبیت یک زبان خاص برای خودش باشد دیدگاهی که خیلی از منتقدین روی آن پافشاری دارند. منظورم از این حرفها این است که شاید بتوان گفت تنها خود ایشان هستند که می توانستند حالا در این نقطه باشند و حرف از خواندندنی بزنند. از نظر من در دنیای شعر همه چیز تجربی است و همین برای من در کارنامه شعری ایشان برآیم ثابت می کند که ایشان ترسی ندارند از اینکه با متفاوت نویسی دچار ریزش مخاطب شوند، جرات تجربه خیلی بالایی دارند. مثلا در همین اثر اخیر "ولیعصر استریت" ما وقتی با خواندندنی های قبلی مقایسه اش می کنیم می بینیم که شاعر به شدت دنبال نشان دادن توانایی های این اثر هنری است. اثر با چهار رنگ نوشته می شود. یکی سیاه و بولد است، دیگری سیاه و خیلی ریزو دو خط دیگر هم گویا سبز و قرمزند. از این تئوری رنگ ها که بگذرم نوع نوشتار ایشان است که همانطور که گفتم با قبلیها فرق دارد و خوانش های متعددی را در دل خود دارد این اثر. کسانی که خوانده اند حتما با این موضوع برخورد کرده اند مثلا در همین اثر اخیر "ولیعصر استریت" ما وقتی با خواندندنی های قبلی مقایسه اش می کنیم می بینیم که شاعر به شدت دنبال نشان دادن توانایی های این اثر هنری است. اثر با چهار رنگ نوشته می شود. یکی سیاه و بولد است، دیگری سیاه و خیلی ریزو دو خط دیگر هم گویا سبز و قرمزند. از این تئوری رنگ ها که بگذرم نوع نوشتار ایشان است که همانطور که گفتم با قبلیها فرق دارد و خوانش های متعددی را در دل خود دارد این اثر. کسانی که خوانده اند حتما با این موضوع برخورد کرده اند. وقتی ولیعصر استریت را می خواندم با خودم فکر کردم که شاید بتوان گفت هرکدام از این خطوط نوشته شده (منظورم چهار رنگ گفته شده است) شاید اگر در ورق برای خودم بنویسیم خودشان به طور مستقل نشاندن دهنده ی یک شعر دیگر باشند یا حتی خود ستونهایی که در شعر بود که من برای خودم آنها را ده قسمت کردم (یعنی ده ستون) در واقع من آن قسمت ها را یک شعر مستقل می دانستم که شاعر آنها را نوشته و بعد با اصراری که قطعا دلیل پشت آن است با رنگهای متفاوت در بین هم جا داده. فعلا کاری به گرافیک به کار رفته در اثر ندارم در پی این هم نیستم که خواندندنی را با فتوشاپ یا گرافیک مقایسه کنم. دوست داشتم یک کپی برای خودم از ولیعصر استریت می گرفتم و آنرا با حوصله میخواندم تا اینجا حرفهای تازه تری می زدم، متاسفانه فعلا نتوانسته ام. نمی دانم چند ماه طول کشیده تا این اثر خلق شود ولی قطعا زیاد بوده. موضوع دیگری که هست بحث و بررسی خواندندنی نیاز به تولید تئوری های جدید دارد. نمی شود با نظرات قبلی آنها مورد بررسی قرار داد چرا که اگر بخواهیم سراغ آنها برویم به خیلی از چیزها باید شک کنیم. مثلا اینکه آیا خواندندنی روی عاطفه تاثیر می گذارد؟ مگر عاطفه جزء جدایی ناپذیر شعر نیست؟ یا مثلا آیا این سطرها که اصرار دارند دیگر افقی نباشند دارای تخیل هستند؟ همه این ها به من ثابت می کند که باید خیلی از تئوری ها را دور بریزم و سعی کنم بدون جبهه گیری و با صبر و تامل درباره این اثر هنر حرف بزنم. عه تاکنون حرفهای من طولانی شد و امیدوارم باعث آزار کسی نشده باشد در جایی از نوشته ام گفتم که آقای فلاح شاعر پیشرویی هستند، کلا من فکر می کنم نسل ایشان نسل متفاوتی بود که هنوز هم هستند. شناخت من روی دهه ی هفتاد خیلی کامل نیست و این هم علت دارد که چرا این طور گسست ایجاد شده. راستی در ابتدای متن اسامی یک عده ای از دوستان را نوشته ای که حرف زده اند در

مورد خواندنی . من فکر کردم نظراتشان در وبلاگ خود است ولی گویا نیست . به وبلاگ آقای فلاح هم رفتم برای خواندشان چیز خاصی ندیدن . البته به گمانم منظورت همان نظرانی ست که قبلا دوستان در وبلاگ آقای فلاح داده اند . من تصور می کردم همه در اینجا به طور مستقل حرف زده اند . امیدوارم در مورد خیلی از مسائل روزر شعر در وبلاگت بیشتر بتوانیم حرف بزنیم . چرا که اکثریت دوستان اینجا هستند و مکان خوبی است برای طرح ایده ها و بررسی بعضی اتفاقات

## پروین عابدی:

واضح است که هر کسی از دیدگاه خودش به مسایل پیرامونش نگاه می کند . به نظر من نقد کارهای جناب فلاح نیاز به یک اکپ کارشناسان که شامل گرافیستها ، آهنگساز ، نقاشان و شاعران است . نه این که کار سختی ست ، اما آسان هم نیست . این که ابتدا شعر خوانده می شود یا این که دیده می شود فکر می کنم بستگی دارد به نوع نگرش یا کل نگرش مخاطب . یا بستگی دارد به نوع شخصیت افراد . من ناخودآگاه به یاد نظریه ی گشتالت افتادم . " به وجود آوردن گشتالت ، یعنی ماده بی فرمی را بر اساس منطقی اصولی و به وسیله ساختاری با قاعده به صورت یکپارچه درآوردن . این روند یک عمل خلاقانه است که در آن با ترکیب مختلف عناصر گشتالت مانند فرم ، رنگ ، رویه و جنس ، محتوا ، واحدهای نو به وجود می آید . " (( ویکی پدیا ))

گشتالت معتقد است ما دنیا را در کل های معنی دار تجربه می کنیم و محرک های جداگانه را نمی بینیم و کلا هر آنچه می بینیم محرک های ترکیب یافته در سازمانها (گشتالت ها) بی است که برای ما معنی دارند . کار ابداعی جناب فلاح خارج از این نمی تواند باشد . بر اساس این نظریه می توانیم بگوییم که کل چیزی فراتر از مجموع اجزای آن است . در کارهای آقای فلاح مخاطب به احتمال بسیار قوی ابتدا کل را در دریافت خواهد کرد . و بعد جزء جزء و ریزه کاری های اشعار و حروف طراحی شده را . ما وقتی به موسیقی گوش می دهیم نت ها را که مجزا نمی کنیم تا آهنگ و صدای آن را دریافت کنیم . چون فراتر از آن نتهایی است که نوازنده آن را می نوازد . پدیده ی جالبی دیگری که به یاد آن افتادم ، پدیده ی " فای " هست . که ممکن است منجر به سرگیجه ی مخاطب شود . نمودار های درختی و تست های فرافکنی (( رورشاخ )) ، از موارد دیگری بود که من ناخود آگاه به یادشان افتادم . که هر کدام جای بحث دارد

همانطور که گفتم هر کسی از دید خودش به موضوعات نگاه می کند . من بیشترین تاثیر ابتکاری جناب فلاح رو نه در شعر که در طراحی و روانشناسی یادگیری و پرورش می بینم . اینکه ایجاد پرسشگری و حل مسئله می کند ، حائز اهمیت است . من ریاضی خوبی ندارم . اما احساس می کنم از اون دید هم قابل بررسی باشد . این که ایشان ابتکارشان صرفا مخاطب خاص داشته باشد یا نداشته باشد من تصور می کنم بر می گردد به نوع سلیقه افراد . با فرض این که همه ی موارد هم کارشناسانه نقد شود . برای مثال ممکن است من نوعی از تابلوی فرش خوشم بیاد که به دیوار اتاقم نصب کنم و دوستم تابلوی خانم کاری و دیگری یک تابلوی خط خطی شده ی ساده سیاه قلم . هر کدام که بهتر و راحت تر و آسانتر موجب ارتباط صمیمانه و صریح شود مطمئنا مخاطب همان را انتخاب خواهد کرد . با وجود این که انسانها موجودات پیچیده ای هستند اما در روابطشان و برقراری ارتباط مایل هستند بهترین و ساده ترین راه را انتخاب کنند . شعری که پیچیدگی داشته باشد ارتباط را مختل خواهد کرد به خصوص اگر موج و طراحی شده هم باشد اگر چه زیبا و خلاقانه . من وقتی اشعار جناب فلاح را بدون آن تصویر گری ها و کروکی ها می بینم زیباتر می خوانم و بهتر به ایشان و مفاهیم شعری ایشان وصل می شوم . اما وقتی بر می گردم به مدل ابتکاری ایشان دیگر مهرداد فلاحی نمی بینم . یا گویی نمی شناسم . احساس می کنم با شخصی غیر از ایشان سروکار دارم . البته امیدوارم به حساب کم لطفی نگذارید . من تنها حس درونی خودم را بیان می کنم در عین این که همه ی موارد گفته شده حقیقتا در کار ایشان محرز است

## اسماعیل قنواتی:

با مهرداد فلاح و کارهایی که میکند آشنا هستم . اولین چیزی که آدم در روپرو شدن با این کارها به ذهنش میرسد چیستی آن هاست ، چون فکر می کنم شعر تعریف خودش را دارد و اگر چه نه تعریفی کاملا ثابت و مطلق بلکه محدوده هایی برایش وجود دارد که چیزهای خارج از آن را می توان شناخت . بنابراین کاری که مهرداد فلاح انجام میدهد از دید من شعر نیست ، و این جمله ی من به هیچ وجه یک جمله ارزشگذارانه نیست بلکه دلپیش اینست که ابزارش با ابزار شعر تفاوت دارد و یا ابزار بیشتری را به خدمت گرفته است ، مانند شکل ، اندازه ، رنگ و ... باید این را بگویم که در گرافیک یک گونه ای داریم به نام تاپوگرافی که من با دیدن کار مهرداد فلاح به یاد آن می افتم .

تاپوگرافی در تلاش است شکل واژه ها را به شکل مفهوم آن ها نزدیک کند یعنی یک هماهنگی تصویری بین شکل واژه و همچنین جمله ها و معنای آن ها به وجود آورد . تاپوگرافی برای رسیدن به این هدف از همان ابزاری استفاده می کند که مهرداد فلاح از آن استفاده میکند . ولی چیزی که باید گفت این است مهرداد فلاح در این گونه کار هنری که می سازد از تمامی این ابزاری که استفاده می کند آیا سود می برد ، یا بهتر است بگویم آیا تمامی این ابزار به اثری که روبروی ماست سود

رسانده اند.

اینجاست که من فکر میکنم این کارها پیش از هر چیزی در تعریف شان دچار مشکلند و همچنین این کارها به شکل عجیبی مخاطب های با حوصله ای نیاز دارند ، مخاطب هایی که دوست داشته باشند چیزی را که می بینند نه فقط دلیل پیدایشش را بیابند بلکه برای وجودش دلیل بیافرینند .

## الهام کریمی:

من شعر خواندنی را در ادامه ی شعر concrete می بینم. شعر دیداری در واقع محصول کوششی ست که شاعران برای دیداری تر کردن اشعار خود و القای بیشتر مقصود به کار بسته اند. در این گونه شعرها هیات فیزیکی و صوری واژه ها تصویری دقیق از معنای ذهنی آن هاست. شاعر به جای آن که معنا را بنویسد ، تصویری از آن را ترسیم می کند نمونه های آن شعر هویت جاری از شفیهی کدکنی و اشعاری از نصرت رحمانی ، اخوان ثالث ، حمید مصدق و شعر میزگرد مروت از طاهره صفار زاده و ... است. بدالله رویایی در جایی گفته است: تا سال ها پیش تکلیف شعر را تصمیم گوش تعیین می کرد، ریتم، صدا، آهنگ، زنگ، حروف ، قافیه و ... حالا نوبت چشم رسیده است. قرن فیلم است و فصل انتقام چشم در شدت عبور ذهن از میان فاصله های سه بعدی ... با آرزوی موفقیت برای شاعر

## احمد:

از آنجا که معشوق همه ی ما و بویژه اهالی دنیای شعر و کسانیکه در این وادی قلم فرسایی میکنند، در نهایت آراستگی و وارستگی بوده و به هر زبان که بخوانندش می خواند و ... و نیز از آنجا که هر شخص به اعتبار ابزار خویش در این وادی قدم میگذازد "خواندنی" نیز در این جایگاه مرتبه ی خاص خود را خواهد یافت اما ، نباید فراموش کنیم همه ی آنچه گفته شد یک روی سکه و صد البته نظر، میزان مشارکت ، همراهی و التذاذ مخاطب از یک اثر هنری (شعر) روی دیگر و به عبارتی روی اصلی آن است فکر نمیکنم در اعمال سلیقه و پیمودن راههای فرعی و بویژه مورد اخیر(خواندنی) که جناب آقای فلاح به آن پرداخته اند، چنان نبوغ و نو آوری نهفته باشد که از چشمهای تیز بین و ژرف نگر نوابغ شعر پارسی ، متقدمین و متاخرین مخفی بوده باشد یا از به پایین کشیدن عروس شعر پارسی از حجله گاه غزل و یا قوالب شناخته شده

عاجز و ناتوان بوده باشند و بطور خلاصه میتوان به این نتیجه رسید که اجبار مخاطب به پرداختن به نوع خاصی از رویکرد سلیقه ایی در شعر و به زحمت انداختن او در رسیدن به یک تصویر زیبا و ایجاد یک حس رضایت در او و نیز ربودن این عروس بزم عاشقان از دست مشاطه ی تشبیهات زیبا ، استعاره های بدیع و ملاعبه های پر رمز و راز ، در ذهن هیچ صاحب ذوق و سلیقه ایی مقبول و مستدل نمی نماید البته تصور اینکه آنچه عرض شد صرفا در چها چوب تقابل ، تحجر و عدم اعتقاد به نو آوری و گنشدن افقهای جدید به روی مشتاقان این قند پارسی است ، تعبیری ناتواپ خواهد بودو به قول فرمایش دوستان "کنجاوی ذهن و فرصت اندیشیدن" در هیچ زمانی و در هیچ نوع گفتاری از هیچ صاحب ذوق و اندیشه ایی سلب نخواهد شد اما نو آوری و ایجاد فرصتهای جدید ، مستلزم فراهم بودن ابزارهای متناسب و ظریف ، کار آمد و هنرمندانه خواهد بود .

عه تا :

عرض سلام محضر جناب یزلانی

فرمایشات متین شما بخاطر کلیت و فراگیری قابل تصدیق است اما موردی از ان که از دریچه ی نگاهی کلاسیک به نو آوری نگرسته می شود جای تامل و مذاقه دارد

((فکر نمیکنم در اعمال سلیقه و پیمودن راههای فرعی و بویژه مورد اخیر(خواندنی)که جناب آقای فلاح به آن پرداخته اند، چنان نبوغ و نو آوری نهفته باشد که از چشمهای تیز بین و ژرف نگر نوابغ شعر پارسی ، متقدمین و متاخرین مخفی بوده باشد یا از به پایین کشیدن عروس شعر پارسی از حجله گاه غزل و یا قوالب شناخته شده

عاجز و ناتوان بوده باشند)) اگر این استدلال کهنسال مبنای داوری در خصوص یک پدیده ی نو قرار گیرد قاعدتاً مسیر هر ابتکار و اختراع و ابداع فقط به این دلیل که قبلاً از (چشمهای تیز بین و ژرف نگر نوابغ شعر پارسی ، متقدمین و متاخرین) مخفی مانده است مسدود می شود و نباید به اندیشه های بکر بها داد چرا که اگر قیمتی بود قبلاً توسط بزرگان دیده و پذیرفته می شد؟

این قضاوت فاکتور مهم زمان را در معادلات وارد نمی کند. زمانی که با عبور خود شرایط ، ضرورت ها ، دانش و تجارب و اندیشه ها را تغییر می دهد و مردمان هر عصری را به وفق پذیری با دوره ی خود مجبور میکند. دیگر اینکه چنین نگرشی به این واقعیت کمتر توجه دارد که ظهور یک تازه مساوی با مرگ زودرس کهنه نیست که اگر بود غزل و دیگر قوالب سنتی در همان ظهور نیما می مردند در حالی که هنوز اوزان هجایی و ریتمیک ( که از اولین و مسن ترین نحله های شعرند) سروده می شوند و هوادارانی دارند. هر تازه ادامه و شکل دیگری از کهنه است .

تصور نمی کنم اجبار مخاطب به پذیرش شکل جدیدی از هنر هم شدنی باشد و غافل نباید شد که استعارات و صنایع شعری هنوز هم در سروده های گوناگون نو ، سپید و اوانگارد و همینطور در گزاره های شعری خواندنی بکار گرفته می شوند ولو اینکه مختصری تغییر کرده باشند .

---

## مهسا فعال:

آنچه در مورد این مطلب به نظرم می رسد این است که آیا این اثر می تواند گره هایی که در ذهن مخاطب توسط کلمه ایجاد می گردد توسط گرافیک از بین ببرد؟ آیا امکانش هست که سوال توسط کلمه ایجاد شود و توسط تصویر رمز گشایی گردد و یا بالعکس؟

اگر اینگونه باشد و یا تصویر در خدمت شعر باشد حالا به هر نحوی موافقم که اینگونه خواندنی ها باشد آنچه از آقای فلاح تاکنون خوانده ام اینطور بوده است امیدوارم سایر کسانی که راه ایشان را در پیش می گیرند دیدن را از ایشان آموخته اما چگونه دیدن را خود بیاموزند.

عه تا:

دوست خوب خانم فعال کارکرد نمونه های فعلی در واقع شبیه همین است فقط با این تفاوت که تفکیک کارکرد عناصر مرکب در خواندنی و تقسیم وظیفه به شکل صریحی که شما می گوید ضرورت وجودی وحدت و انسجام متن را خدشه دار می کند. بعبارت دیگر انتظار تکمیل و اتمام فحوا از هر کدام از عناصر گرافیک و کلمه یکی از ادله ی فلسفه ی خواندنی است اما تسهیم سهام و برآورد میزان مسئولیت عناصر متشکله بعنوان پیش فرض به نوعی طرح از پیش اندیشیده مبدل می شود که مثل قافیه و ردیف و وزن شعر ایجاد محدودیت خواهد کرد. پس بهتر است سوز و مورد خاص در حال سرایش ، وزن ، مسئولیت ، و سهم موتیفها را تعیین کند تا این نحله ی نو اسیر قواعد و چهارچوبهای اضافی نشود .

---

## شبلم شیروانی:

خواندنی را یک پدیده ی نوظهور نمی دانم ، اول بار که به دیدن و خواندن یک خواندنی توسط مهرداد عزیز دعوت شدم بگونه ای نقاشی خط برایم تداعی شد. اما آثار خواندنی مهرداد است که آن را بدیع و لذت بخش می سازد علی رغم اینکه در گرافیک و مولفه ی بصری کار(،بدلایی عقلانی که در ذیل خواهم نوشت ) کمی دست به عصا قدم بر می دارد . خواندنی مخاطبانی خاص دارد . گمان نمی کنم روزی روزگاری عامه پسند بشود . فقط ممکن است دیگر نتواند تنوع طلبی این مخاطبان خاص را هم ارضا کند . بشخصه مایلم روزی کسی بیاید شعر سه بعدی بسراید. می بینید! نوپسندی عارضه ایست که درمانی جز کارهای خلاقانه نمی پذیرد. دیدگاه هنری مهرداد به مقوله شعر و جسارتش در ساختار شکنی تحسین برانگیز است. یک گراند خواندنی ها یک هوشمندی ناخودآگاه است که خوانبیشگر را همراه خویش می کند تا بکاود و گنجی با بضاعت ادبی و درک تصویری خویش بیاید. این برجسته ترین امتیاز خواندنیست. شاید بشود قابل قیاس با ایهامات شعری حافظش کرد که هر کس به فراخور نیت با آن فال می گیرد و به مراد دل خویش می رسد. جناب عه تا ! همین مخاطبان اندکی که روی آورده اند به خواندنی همگان منتقد ادبی نیستند و صبر و حوصله جنابعالی را در مکاشفه آثار ادبی نذارند به اعتقاد بنده لبه تیزی که خواندنی نباید بدان قدم نهد پیچیده کردن گرافیک آن است( با توجه به اینکه جای گذاری و رده بندی خواندنی در مقوله شعر صورت پذیرفته و اکثریت قریب به اتفاق منتقدان و مخاطبان ادیبانند) اگر درک تصویری خواندنی و وجه بصری آن مخاطب را به سردرگمی بکشاند . لاجرم خوانبیشگر عطایش را به لقایش خواهد بخشید. و از آن فاصله خواهد گرفت. مخلص کلام خواندنی یک اثر هنریست که حواس چندگانه خوانبیشگر را در یک پروسه ی : خوابینش، تفکر، کشف و التذاذ به خدمت می گیرد .

## مهدی حبیبیان :

سلام. من تنها چند سوال می پرسم چرا که برای نقد کردن خود را صاحب صلاحیت نمی دانم. اول اینکه آیا اگر غزلی را برداشتیم و تقطیع نیمایی کردیم و سطر ها را کوتاه و بلند کردیم می توانیم بگوییم شعر نیمایی ست ؟ می توانیم آن را خلافت نو آوری یا بدعت یا هرچه از این دست بنامیم ؟ دوم. آیا نباید لزومی برای شکل ها گونه ها یا ژانرهای جدید احساس کرد ؟ یا اصولن نیازی نیست که لزومی برای خلق ژانری جدید و گذشتن از کلاسیک شده ها و نشده ها قدیمی ترها و تازه تاسیس ها دلیلی داشت و صرف خلافت کافی ست ؟ سه. اگر شعر نو سپید یا هرچیز دیگری را به شکل گرافیکی تصویری یا هر چه که اسمش هست بنویسیم و در حقیقت بکشیم می توانیم بگوییم به سبک جناب آقای فلاح داریم شعر می گویم یا می کشیم ؟ واقعن نمی دانم این شعر گفتن است یا شعر کشیدن ؟ یا خیر این نوع از شعر در محتوا هم باید با گونه های دیگر تفاوت داشته باشد ؟ چهار. آیا برای هر خلافتی باید کلاه از سر برداشت و کف زد ؟ پنج. آیا جلوی هر خلافتی باید ایستاد و بی که حرف مبدعش را شنید در مورد آن نظر داد یا مسخره اش کرد و ردش کرد و متاسفانه گاهی فحش داد ؟

به هر شکل دست دوست عزیزی که او را نمی شناسم یعنی جناب آقای فلاح را به گرمی می فشارم و برایشان آرزوی توفیق دارم و امیدوارم چنانچه به راهی که می رود ایمان دارد و پایه های تئوریک کارش را محکم کرده هر چه زودتر توفیق در خور را بیابد.

از عه تای عزیز دوست همزمانم نیز کمال تشکر را دارم که ترویجه را قاطی میوه ها به حساب می آورد و دعوتم می کند.

عه تا :

سلام دوستم جناب حبیبیان

تا حدی که دانش اندکم یاری کند پاسخگو هستم

جواب اول : خیر... قسمت دوم هم خیر

جواب دوم : اگر "لزوم" را (مجموعه شرایط عینی در زمان خاص) تعریف کنیم نمی (شاید هم بیشتر) از لزوم تغییر یا همان "خلق جدید" بوجود میاید و "خلافت" نیم (یامابقی) دیگر است ولی به این نکته باید توجه داشت که خلافت خود محصول نیاز روز است یعنی اگر "لزومی" (مجموعه شرایط عینی در زمان خاص) موجود نباشد خلافت بوجود نمی آید!

جواب سه : لابد منظورت از "کشیدن" تغییر فونت یا تغییر فیزیک شکل حروف است اما خوب طبیعی است که با این عمل تنها خواندندنی بوجود نمی آید. (تغییر در محتوا) را نمیدانم منظورت چیست اما اگر منظورت این است که فقط یک گونه ی خاص از شعر باید با نقش و تصاویر ترکیب شود تا خواندندنی بوجود بیاید که درست نیست یعنی هر شعری اعم از (سپید با انواع مدرن ان یا آوانگارد و پست مدرن) به شرط آنکه با نقش و گرافیک بطور ارگانیک ترکیب شده باشد (بطوریکه قابل تفکیک نباشند و اگر تفکیک شود آن معنی ، تصویر ، تخیل ، اندیشه و عواطف قبلی خود را تبادر نکند) خواندندنی است که البته ویژگیهای دیگری هم چون چند صدایی ، چند تصویری ، قابلیت برداشتهای متکثر (تاویل پذیری) و... دارد

جواب چهار : معلوم است که خلافت در وجود هرکسی که باشد مشروط به بهره برداری به نفع جمع یا هنر یا علم خوب است و معمولن قابل تشویق است حالا نخواهی کلاه از سر برداری کسی مجبورت نمی کند اما کف بزنی جای دوری نمی رود

جواب پنج : فحش و مسخره و تحقیر را معمولن آنهایی می کنند که کسی نیستند

شش : حالا منظور و نتیجه ی این امتحان شبه ایدئولوژیک تشریحی چی بود؟

---

## شرحه شرحه:

ز اینکه مرا با شاعر خلاقی چون مهرداد فلاح آشنا کردید ، سپاسگزارم.

ولیعصر استریت اش را خواندم و به هوش و ذکاوت و نوآوری اش آفرین گفتم.

فلاح در این شعر دقیقا صفت آینه شدن را به بهترین نحو معرفی کرده است. آینه همه چیز را همانگونه که هست باز می تاباند ، البته با توجه به اینکه صاف و صیقلی باشد یا مقعر و محدب که من احساس کردم ایشان همان آینه ی صاف و صیقلی است .

در عین حال آینه هیچکدام از اینها نیست ، آینه فقط منعکس کننده ی آن چیزهایی است که در آن می تاباند بدون هیچگونه تعبیر و تفسیری که در اینجا می رسیم به راه صاف و ساده و بی ریای عرفان و عارفان پاکباز که در نظر فیلسوفان و چرا گویان به بشیزی نمی آرند.

از آنجایی که سالهاست مرده ام ، شعرش بدجوری به دلم نشست ! البته دلی که دیگر نه دل است و نه یک کپه گل 😊  
و بخشی از شعر خوشگل اش :

در اگر بشوم (در خودم) باز می‌رسم به خودم  
به همین جا که همیشه یک دیگر کپی شده‌ی پررو  
گیر می‌دهد که بیا و از من (به یادگار) عکسی بگیر  
همگانی‌ست این دگمه‌های بی‌فروغ دوخته بر چهره‌های نو  
که دو می‌زنند در کف این دست‌های ناخوان و  
خونی که گرم و سر به هوا  
می‌رود در این خیابان دوان تا هیچ و  
پیچی که استخوان پای کسی را می‌شکند  
که آخی بگویم و  
فرو بریزم در چشم‌های تو!  
هی تو!  
بنویس که زیر این سنگفرش قدیمی  
رودی جاری‌ست که می‌شود نشست و....

و این اصطلاح خواندنی نیز بدجوری به همان دلی که در وصف دیار بشری ام نگنجد  
نشست ! دست مریزاد به آقا مهرداد و آقا ع تا ی توامان 😊

آهان ! تا یادم نرفته از مشتری های پرو پا قرص همان ولیعصر استریت ، دقیقا به همان دلایلی که آقا مهرداد سروده و شاید  
هم دلایلی منطقی تر که به خودم مربوط می شود و دیگر اینکه این خیابون من حیث المجموع هنوز که هنوز است  
شایستگی یدک کشیدن نام ولیعصر را دارد ، چون ولیعصری که من قبول اش دارم خیلی شیک و پیک و آپ تو دیت و های  
کلس است 😊

## محمد علی رستمی:

می توان در خیابانی پرسه زد و نگاه عمیق یا نیمه عمیق و حتی سطحی به پیرامون انداخت می توان با هر  
رهگذری هم کلام شد و از روی کنجکاوی مسیر او را بدرقه کرد و یا حتی در ازدهام رهگذران تنها بود و حتی خود  
را فراموش کرد!  
نحوه عبور از خیابان و دیدن آنچه که دیگران توانایی دید معنا گرای آن را ندارند می تواند قابل بحث باشد و حتی  
موضوع و درونمایه تولد سخن موزون یا شعر...  
افرادی که در مقوله ی ادبیات درگیر هستند قطعاً راجع به ظهور شعر نظری دارند یا در این موضوع محتاج به  
جستجو و تفحص می باشند و یافته های پیشینیان راهگشای مسیر آنهاست!  
اینکه نخستین شعر را آدم گفت یا فرزندان آدم زیاد مهم نیست ولی ورق ورق تاریخ بشر مملو از سخن  
احساسی یا شعر می باشد!  
گاهی در این مسیر طولانی قالب جدیدی معرفی شده و یا اینکه شاعری به تبع روش گذشته بر دیوان قطور  
اشعار بشری افزوده است با این مقدمه کوتاه نخواستم نقبی بر مسیر تعادلی شعر نوگرای معاصر بزنم و  
همچون دیگران نقدی بر اشعار  
"خواندنی" داشته باشم زیرا جذابیت شعر دلیل مقبولیت است و جذب مخاطب بیشتر نشانه ی تشویق ! که به  
نظر هنوز این روش شعری نتوانسته در این مقوله جایگاه محکمی برای خود دست و پا کند و انتقاد برخی از  
صاحب نظران بر اثبات مسیر دشوار آن هنوز ابهاماتی را پیش روی خواندنی معرفی می کند.  
به هر حال بنده به نوآوری احترام قابل هستم و معتقدم نیاز اساسی در پیشرفت ادبی همسو شدن کمالات  
کسب شده در مسیری صحیح و اصولی می باشد

## سید محمد محمد پور:

تا کنون با خواندنی ارتباط خوبی برقرار نکرده ام اما هر وقت فارقار مهرداد فلاح به روز می شود می خوانم  
خواندنی شاید با استفاده از المانهای جدید موجب اثرگذاری شعر به روان مخاطب\_ مخاطب فعلا خاص\_ می شود، البته باز  
هم مخاطبی که دیده و ذهن او با چنین اثری در طول زمان عادت کرده باشد. بگذار مثالی بزنم سرعت توپ بازکنانی که بطور  
حرفه ای پینگ پنگ بازی می کنند گاهی به بیش از 190 کیلومتر بر ساعت می رسد که همراه با پیچ و تاب های خاص  
خودش طریقه دفاع و درواقع مواجه شدن با آن متفاوت است و کسی که اینگونه بطور حرفه ای با توپ کار نکرده قطعاً توان  
اجرای فرم و شکل بازی را ندارد و ... منظورم این است خواندنی زمان می خواهد و البته رهبری که قابلیت توضیح به تمام  
سوالهای پیش آمده را داشته باشد تا مخاطب عام راضی شود برای خواندنی وقت بگذارد .  
از طرف دیگر که دلیل کنار نیامدن من بعنوان یک مخاطب است این بوده که خواندنی به نظر من مثل قالب کلاسیک ماست

که در بیشتر موارد راوی فرصت ایجاز و ارجاع های بیشتر را از مخاطب می گیرد. وقتی با خواندنی مواجه می شوید به هر نحو کلمات و زنجیره ی آن به نوعی شما را به تصویری خاص که مد نظر شاعر یا خالق اثر اگر بگوییم سوق می دهد. به تصویر کشیدن کلماتی که در ذهن خالق اثر بوده و الفاء دقیقا همان تصویر خاص به مخاطب فرصت ارجاع و ایجاد فضای باز و درگیر کردن مخاطب را می گیرد که این باعث از بین رفتن التذاز به معنای بی حد آن که شعر همیشه به انسان می بخشد می شود

در هر صورت بعلت نوپا بودن چنین اثری نسبت دادن خوب یا بد و قضاوت کردن زود خواهد بود. و اینکه

با دوستی که از نزدیک با مهرداد فلاح صحبت کرده بود صحبت از خواندنی شد. می گفت که مهرداد فلاح به چیزی فراتر از شعر یعنی به ذات ذات شعر فکر می کند از آن روز هنوز به این فکر که ذات ذات شعر چیست؟ چه حد و مرزی دارد و سوالهایی بسیار ...

---

## حسین صولتی:

چندین بار کار های خواندنی جناب فلاح را دیدم ام... و خوانده ام... به واقع باید بگویم ... که منتظر شکل ساده ایی از ارتباط در آنها می گشتم .. که بتوانم راحت تر به درون سروده ها راه پیدا کنم .. اولین بار این شکل نوشتاری را در فیلم های ژاپنی و چینی دیدم .. که خطوط در فرم .. شکل و رنگ .. سیاه مشق بودند .. اما به علت نوع روایت و شکل خاص در زبان ژاپنی و چینی ... به شکلی از اشکال هندسی نیز شبیه بودند .. مخصوصا .. دوست داشتم .. در فیلم ها موقع نوشتن ان خواندنی ها .. خالق و صاحب اثر را با ان قلم مو های خاص تماشا کنم .... همیشه از ابهتی که یک سامورایی موقع نوشتن ان خواندنی ها .. یا همان هایکو تو گراف ها داشت ... به وجد می آمدم ... و دوست داشتم .. خالق و خود اثر را فقط موقع نگارش انها در طبیعت ببینم ... و حالتی که موقع نوشتن دارند ... و فرمی که دست .. و احساسی که از پیچ و خم دادن و حالت و موقعیتی که باعث خلق ان اثر میشد .. یعنی حالات درونی نویسنده .. در موقع پدید آوردن اثر .... را پیگیری کنم .. که نویسنده حروف متشکک .. در ثانیه به ثانیه خلق برایم جالب تر می بوده ... یعنی علت خلق اثر برایم گاهی به خاطر لمس زیبایی کار ارجح تر از خود اثر بوده است. ..

بار ها سعی کردم با دیدن کودکانه به این فرم نوشتار نگاه کنم ... تا هر چه بهتر وارد حیطه بندی شعر در این تصاویر شوم .. سوای محدوده ی زبانی و پارادوکسی که تصاویر خلق شده روی بوم .. از حیث رنگ .. فرم نوشتاری و انتقال مستقیم مفاهیم ... و بیشتر ... هنری که با جور چین کردن کلمات در کنار هم .. و تصاویری که به شکل خاص که سراینده می باید نوعی مفهوم را به واسطه ی منتقل نماید .. نگاهی که خالق اثر اتی از این دست به کلمات دارند همیشه نوعی هنجار شکنی برایم بوده است که برای نشان دادن احساسی و یا حالتی نسبت به یک موضوع خاص دارند ... بنده ب ه شخسه با تغییر مخالف نیستم .. نو اوری در نوع روایت را همراه التذازی که به مخاطب میدهد ابتداعا بیشتر احساس میشود.. مد نظر است .. و زیبای و نوع خط الرسم را در رده دوم اهمیت قرار میدهم شاید هم این دو در شرایط خاص جا به جا شوند .. نوعی زیبایی .. گرافیکی برای نمای بیرونی کلمات .. که با نگاه شاعر به نحوی درونی شده اند .. زیبایی بیرونی و ظاهر نوشتار .... که در وهله ی اول مخاطب را به سوی خود میکشند .. تا اثر از نقطه نظر زیبایی شناختی نیز حرفی برای گفتن در خود داشته باشد .. دارای اهمیت می باشد

---

## مریم عبدی:

به عقیده ی من خواندنی حرکت جسورانه ای از آقای فلاح می باشد ، گویی شاعر از امکانات زبانی و فرمی و محتوایی معمول خسته است و تکرار را در خود حس می کند پس به تلفیق می پردازد تلفیق گرافیک، شعر، زبان، فرم، واژه همه مهم تر رنگ من فکر میکنم آقای فلاح در تمامی خواندنی ها به عنصر رنگ و روانشناسی آن توجه ویژه ای دارد گویی تمام این ها جمع شده اند تا ما را به کشفی از شاعر یا کشفی در درون خود برساند. در واقع وقتی ما با یک خواندنی مواجه می شویم نیمکره ی سمت چپ ما سعی در خواندن حروف دارد و نیمکره ی راست سعی در تشخیص رنگ ها و اشکال، پس از همان برخورد اول با اثر ما غافلگیر می شویم چرا که شاعر نه تنها مرکز زدایی کرده است بلکه هیچ گونه تقسیم نهایی وجود ندارد، زیرا نه دیگر از معانی مشخص نهایی خبری هست و نه از مدلولی متعالی. به عقیده ی استراوس، ذهن انسان دارای ساز و کار و ساختاری است که به هر ماده ی پیش روی خود شکل می دهد. بنابراین ما در آثار خواندنی به تولید معنایی شگفتی می توانیم دست یابیم.

---

## مریم حقیقت:

من فکر میکنم/پس هستم/باید ابتدا به /حداقل/دورنمایی از مفهوم شعر رسید تا بعد در بستر ژانرهای مختلف مورد ارزیابی قرارش داد  
واژه آنجایی که این تعریف/به جا یا نابه-جا-درست یا غلت/در نزد اگر نگویم هر شخص لااقل هر گروهی ماهیتی متفاوت دارد به همان اندازه ژانرهای مختلف آن هم دچار همین وضعیتند  
بنده به شخسه فکر میکنم هر حرکتی که باعث بنای دید جدیدی بشود قابل اعتناست و خواندنی را جدی نخوانده ام لااقل

## شیوا فرازمند:

من با اینگونه کلام که به شعر تشبیه می شود موافق نیستم... شاید در وهله ی اول بتوان آن را پذیرفت اما دقت در آن نشان می دهد که آن را می توان چیزی غیر از شعر نامید و در بخش هنری آن را وارد دانست. چه که شعر حرکتی ست که در زبان اتفاق می افتد. چنان چه خواندنی را فقط با صدای بلند بخوانی جدا از تصویر آن خواهد بود و اگر قرار باشد تصویرش را هنگام خوانش پانومیم کنی وارد حیطه ی نمایش می شوی و اگر به دست مخاطب بدهی وارد نمای نقاشی و گرافیک می گردی. برای من که در زمینه ی نقاشی هم به طور حرفه ای دست دارم خواندنی بیشتر نمای آبستره دارد. آبستره ی اکسپرسیونیسم و حرکت هایی مشابه آن که البته در فضای نقاشی بسیار اتفاق افتاده و گاه در سبک های پاپ آرت نیز رد پای آن را می توانیم پیدا کنیم. در واقع به نظر من خواندنی تفاوت چندانی با گرافیک و نقاشی ندارد و من به شخصه نمی توانم آن را در حیطه ی شعر ببینم. تلذذ بصری در دیدن آن هنگام خوانش از بین می رود. گوش فقط صدا و جمله و زبان را می پذیرد و تلفیق گوش و چشم همان است که در بسیاری کارهای گرافیک در سبک هایی که گفتم اتفاق افتاده. و البته مشکل دیگر شروع شعر در آن است. اینکه جمله هارا چینی خاص کنیم اگر نتواند به خوانش درست آن کمک کند پس کار خاصی انجام نشده و هذیان را در ذهن متبادر می کند. این حرکت کار جدیدی است از آن جهت که دارد خودش را وارد حیطه ی شعر می کند. البته آقای صحبت به موارد خوبی اشاره کرده اند اما توجه داشته باشید که چینی های هدف دار در اشعاری که ایشان ذکر کردند در خواندنی دیده نمی شود. یا حداقل به همان برجستگی نیست. حرکت های سیاه منقش هم جزو هنرهای تجسمی دسته بندی می شود و ادبی نیست. همچنین به نظر من افراط در حرکتها فقط کار را به سمت آبستره ی کامل می کشد و من به نوبه ی خود این کار آقای فلاح را به عنوان شعر نمی پذیرم اما به عنوان هنری جدید یا هنری در بستره ی هنرهای تجسمی کاملاً می پذیرم موفق باشید

## اکبر ایل بیگی:

خواندنی "شکلی مدرن و تازه در شعر فارسی ست. شعری ست که می توان از خواندن و هم از دیدن آن لذت برد. و شعری ست که کلمه و گرافیک هنرمندانه در آن نقش بازی می کنند. و اما همه آگاهیم که هنر بدون "نوآوری" دیگر هنر نیست. و شعر که یک هنر زبانی یا ادبی ست، در مسیر پرفراز و نشیب خود بسیار از دیگر هنرها سود جسته تا شاید بتواند به هوایی تازه برای بیان حس و تجربه های نو دست یابد. و البته خواندنی یا شعر کانکریت در اروپا سابقه ی بیشتری دارد که شکوفایی آن در دهه ی 60 میلادی بود و بعد از آن دیگر نتوانست جای پای مستحکمی برای خود در بین دستاران شعر باز کند و به گوشه رانده شد. و این که بعضی از تحولات ادبی در ایران ریشه در غرب و بخصوص اروپا دارد، نباید نشان از کم اعتباری این تحولات باشد. بزرگانی چون نیما و هدایت برآستی بعد از آشنایی با زبان و ادبیات فرانسه بود که توانستند آن تحول شگرف در شعر و داستان را به شکوفایی برسانند. و دیگر این که من معتقد نیستم که خواندنی های آقای فلاح تقلید از شعر کانکریت و با دیگر ژانرها یا گونه های مشابه ی کانکریت در شعر اروپایی ست، او سخت به ضرورت تحول و نوآوری ایمان دارد و به این خاطر در شعر خویش به استقلال رسیده است و این تنها با احتراز از تقلید و تعبد به دست می آید، اما فکر می کنم که ایشان با آشنایی با این فرم ها و نیز با تجربه های شعری خود به "خواندنی" رسیده است. حرف زیاد شد. و به قول نیما: " این همه حرف است، حرف کی شد نان، تا رهند جان!"

## فتح الله زنگویی:

مطلب خوبی رابه منظر نقد گذاشته ایدچندوقتی هست که من هم به نوعی دلمشغول کارهای جناب فلاح هستم اینکه آیا بایدین خواندنی وشعرمرزی قائل شدایا اصولن خواندنی شعر هست باتعریف وتاریخی که از شعر وجودداردوظرفیت خواندنی تاکجاست فراترازشعراست ووو...

عه تا:

جناب زنگویی سرفصلهای خوبی عنوان کرده ای آنقدر خوب که مشتاقم تحلیل و حلاجی انها را با قلم شما بخوانم .

فتح الله زنگویی (کامنت دوم):

جناب عه تا واقعن صحبت کردن درمورد کارهای آقای فلاح سخت است کسی که باشعرزندگی می کند با این زمان وزبان محدودعذرم راپبذیر اما برداشت شخصی من ازخواندنیهای آقای فلاح این است که تطویل کلام و کار ازحوصله ی مخاطب امروزی خارج است وکارهای موجز ایشان به مراتب می تواندمخاطب عام تری داشته وتاثیرگذارترباشد مضاف اینکه یادآوری می کنم آیا التذاذ مخاطب دربرخورد با خواندنیهای آقای فلاح لذتی معما گونه ازسرکنجکاوی است یالذتی که ازکشف وشهود درگذراز متن به مخاطب دست می دهد جواب صادقانه به این پرسش مطمئنن می تواند روشنگر خیلی ازسئوالات باشد باسپاس ازشما

عه تا :

سلام مجدد

اگر سئوال شما متوجه من باشد عرض می کنم ماحصل اولین برخورد من با خواندنی دقیقن دفع بود و مقداری نفرت از ان (شاید به دلیل همان نگاه تربیت شده ی سنتی) اما مراجعات بعدی بتدریج منجر به رفاقت با اثار شد و اکنون لذتی که از کلنجار و کنجکاوی میبرم در مقابل لذت کشف و قرائتهایی که حس می کنم فردیت یافته و متعلق به خوانش و بازسازی من اند بسیار اندک است .

## مه نسور گه روسی:

سلام

به

عه تای عزیز و گرامی و با عرض پوزش بابت تاخیر

خواندنی را اگر بخواهیم مختصر توصیف نماییم ترکیب شعر و نقاشی ( گرافیک ) است و همچون شعر نمیتوان ذات انرا زیبا یا زشت بیان نمود بلکه نگاه زیبا بنظر میرسد که هنرمند خلاقیت خود را بنمایش بگذارد هم چنانکه شعر خلاقیت در ان دخیل است البته ناگفته نماند هم شعر و هم خواندنی و نقاشی و کلا هنرها سه گونه اند  
1- دریافت  
2- تراوش فکری هنرمند  
3- اقتباس که این مورد را نمیتوان هنر نامید زیرا بر گرفته از افکار دیگرانست البته دریافت مقام والایی در این زمینه دارد و چنین بنظر میرسد که خواندنی در مقام خلاقیت حیطه ی تنگتری دارد لازم بذکر است که هنرمند نگاه هنرش مقبول نظر واقع میگردد که صرفا با کمک قدرت تفکر و یا دریافت نه چیز دیگر بیان گردد ارتباط برقرار کردن با خواندنی کمی مشکلتر از شعر است و همین امر موجب میگردد تا همگان انرا غیر مقبول و گریزنده ببینند لذا در مجموع بیان شعر و خواندنی هردو احتیاج به نگرش از منظر متخصص هر یک را دارا هستند نه اعمال سلیقه

## تلخون:

ان چه مکتوب می شود نظر شخصی بنده در این باب است و به معنای صحیح بودن از دیدگاه حرفه ای نیست.در ضمن به صورت عمومی : چرا بهم سر نمی زنید ؟  
هنر تجلی ذات حق است به هر شکلی ... مرزی ندارد ... قانونی ندارد و قانونی نمی شکنند...افرینش های مختلف که یک پایش شعر باشد کم نیست (شعر-فریاد رپ که گاهها به ابتذال معنایی کشیده شده )خواندنی راهی نو نیست ... نامی نو

است که پردازنده اش خود را بدان معرفی کرده... ساختاری نشکسته... آیا شعر است؟  
عین القضاة همدانی می گوید: شعر را چون اینه دان... اینه را صورتی نیست... اما هر که درو نگه کند صورت خود توان دید...  
خواندندنی این اینه را می گیرد از مخاطب...  
یک شعر > ..... هزار خواننده >.... هزار تصویر (دیدنی)  
یک خواندندنی >..... هزار خواننده >.... یک تصویر  
نوعی اجبار اندیشه و کاشت حس افریننده در مذاق خواننده که ممکن است ازارنده باشد  
دور نخواهد بود که به مدد مدرنیته بسیاری بخت آزمایی کنند در این ورطه... و آن چه می تواند به آن استحکام... اعتبار و  
پویایی ببخشد قدرت و تعصب پردازنده ی آن است... و مراقبت ازین که دیدنی... خواندنی را به زانو در نیارود و از طرفی دو  
جزء تکمیل معنای هم باشند وگرنه می رود در ردیف هنر شعر و خط که سال هاست زیبایی کهن ترین هنر را به دوش می  
کشند.  
دور می بینم که این طفل شناس نامه ی شعر را داشته باشد.  
با نهایت احترام و فروتنی به هنر و هنرمند و هر چه تجلی خداست .

## ماه و نخل:

سلام  
اطلاعات چندانی در زمینه خواندندنی ندارم و اولین کاری که در این زمینه دیدم خواندندنی فوق العاده ولیعصر استریت بود که  
به گمانم شکل کمال یافته این اثر هنری نوپاست چیزی که این اثر هنری را جذاب می کرد علاوه بر زیبایی بصری آن لذت تصور  
تصاویر پازل گونه و بدیع در جملات بود هر چند یکدست نبودن زبان اثر و موجز نبودن آن و پراکنندگی جملات زمان بر و گاه خسته  
کننده می شد اما در نهایت خلاقیت منحصر به فرد پدید آورنده تحسین برانگیز بود شاید فقط مخاطب خاص میل و حوصله به  
ارتباط با اثر داشته باشد اما این هنر که فراتر از شعر است سلیقه هنری مخاطبین خود را ارتقا می دهد خواندندنی از دیدگاه من  
ریختن شعر در قالب و طرف شفاف و زیبایی است که به تماشای درک رنگ و محتوای اثر کمک می کند.  
و در پایان: اگر مبدع نیستیم منجمد هم نباشیم و بیاموزیم که به هر تازه ای بر حسب خارج بودن نزی

## شایان:

من اجازه می خواهم کمی از مقوله خواندندنی پا را فرا تر نهمیم قالب های دیگر و سروده های دیگر که شاید نتوان در قالب  
خاصی تعریفشان کرد اینروزها در این فضای مجازی و یا در کتابفروشی ها شاهد تولد آنها هستیم. ما تنها میتوانیم دیدگاه  
ادبی خود را بیان کنیم نه سلیقه خود را من تعجب می کنم برخی دوستان فرهیخته به تطویل یا موجز بودن سروده ها ایراد  
میگیرند و یا کلمات بکار رفته "دعای مدرن و فرامردن هم که جای خود دارد اینها را اعمال سلیقه میدانم تا نقد ادبی و این  
سیاق ما را به جلو نخواهد برد شاید اشکال از تعریف نشدن چهارچوب قابل قبول نقد است که جای بحث دارد شعر و سروده  
و یا هر اثر هنری اگر دارای قابلیت باشد خود موجه بودن و قبول عام و خاص را بدست خواهد آورد خواندندنی هم یکی از  
روشهای انتقال ذهن و احساس سراینده است و قابل بررسی ادبی و بی گمان اگر توان اثر گذاری نداشته باشد خود سراینده  
دیگر به سراغ آن نخواهد رفت و دیگر سرایندهگان نیز وقت و هم خود را صرف دیگر جنبه های شعر خواهند نمود بگذاریم شعر  
خود معرف خود باشد شعر بهتر از ما راه باز کردن در دل و روح آدمی را بلد است اینهمه ایراد به سبک هندی توسط طرفداران  
سبک عراقی گرفته شد اما می بینیم که اثر شعر بیدل چگونه در شعر معاصر امروز بطور مشخص در شعر سهراب سپهری  
تولد مجدد می یابد

## جهانگیر دشتی زاده:

خواندندنی...  
این اتفاق تازه ای نیست بیان اندیشه و احساس در قالب رنگ و شکل متفاوت... نقش و نوشته های این گونه هنوز هم بردیواره  
غارها.. از دستان هنرمندان اجدادمان بجا مانده هر کوش باستان شناسانه.. چه در مقبره فرعون.. چه در چین و یونان و ایران  
... میبینیم... میبینیم همینهاست که اکنون خواندندنی خوانده میشود...!!... فونت.. رنگ.. و ترکیبات.. نقاشی.. خط نقاشی  
.. گرافیک.. حتی...!.. پیشینیان هنرمندان ساحران.. برای بیان زیبایی.. عشق.. نفرت.. ترس.. تردید.. در نوع نوشتن این تفاوت را قائل  
بوده اند... حتماً... و دعانویسان امروز هم بیشتر این نوشته ها مارا به خواندندنیشان فرامیخوانند.. در تمامی آثار کلاسیک  
و حتا دستنوشته های عاشقانه.. شاعرانه.. عارفانه.. میبینیم که در نوع و رنگ و شکل نوشتن ابداع و ابتکاراتی بخرج داده  
اند.. هنرنقاشی و خط بخصوص زمانی که صنعت چاپ وجود نداشته بسیاری از هنرمندان را تحریک به این کارها نموده...  
مهم در شعر امروز ما.. (زبان).. و کارکردهای زبانی میباشد نه بزرگ و کوچک و بالا و پایین نوشتن و رنگین کردن زبان.. نمیخواستم  
این را بگویم در کارهای نقاشی مدرن.. من.. دیگران نیز این کارها را دیده میشوند.. شکل رنگ اندازه.. ترکیب.. چرا که در ساختار  
نقاشی تلفیق میتواند و باید اتفاق بیافتد چون ابزار ایجاد میکند.. ابزار رنگ است.. اما در شعر.. ابزار زبان است..؟! !

## مهران بقایی:

عه تا ي عزيز تشكر از دعوت پيش از اين خوانديني هاي جناب فلاح را خوانده بودم و نظرات دوستان را در وبلاگ ايشان و وبلاگ شما راستش من تا حدودي با نظر دكتر خواجهات از جهاتي موافقم و نياز به تكرر نمي بينم با اين تفاوت كه من معتقدم هر چيز زيبايي به هر حال زيباست و اين زيبايي اگر در حوزه ي ادبيات باشد لذتش عميقتر شاعر و نويسنده با واژگان سروكار دارند و هر تمهيدي براي رسيدن به اوج لذت ادبي في نفسه محترم است در دوره هاي گذشته هنرمندان نويسندگان و شاعران براي زيبايي آفريني تلاش ها کرده اند حال بسته به اين كه اين زيبايي تا چه اندازه ديروا و ماندگار باشد شدت و ضعفش متفاوت است قضاوت ما شايد چندان ( در اين زمان ) به كار نيايد شايد اگر فلاح ها ( با اعتقاد ) اين راه را ادامه دهند مثل هر جريان ادبي ديگري بتواند دلها را بريابد و جا پايي براي خودش بيايد اين يك معادله ي دوسويه است و به همان نسبت هم مي تواند خيلي زود فراموش شود

## امين شفيعی:

دوم راهنمایی که بودم توی هفته نامه ی مدرسمون یه مطلب ابداع کردم به نام ماریچ مقاله که در راه نوشتن از کمی پیچ و تاب دیداری استفاده می کردم خوشحالم که اون نوشته ی دیداری در حالتی پخته تر متولد شد دمیدن روح بیان و زبان به نوشته مساله ایه که مدت هاست ذهن خیلی ها رو معطوف کرده و باعث خلق آثار زیادی از این بین شده اما خوب این یکی تا حد زیادی منحصر به فرد تر از سایر کارایی بود که قبلا دیده بودم به نظرم الان برای اظهار نظر درمورد چگونگی و ویژگی های این کار خیلی زوده و باید منتظر شکل گیری مسیرش بود اما به هر حال به ذوق خلاق شما تبریک می گم همواره انوشه بزی

عه تا:

سلام دوست

جناب شفیعی حس و حال پاک و بی خرده شیشه ی دوران کودکی بستر مستعدی برای ارتباط و درک گونه های قابل فهم هنر است گمانم این کار ادامه و تکمیل همان نگاه صمیمی باشد

## غلامعباس خدامیان:

اما در مورد آقای فلاح من چند بار برایشون نظر نوشتم و حقیقتا از شیوه ارایه شان خوشم نیامد و احساس کردم اگر برای دل خودش می نویسد نباید کسی دنبالش برود و اگر برای مخاطب می نویسد چرا اینجوری ؟ به نظر من کسی که نمی تونه حرفهایش را بزنه بدون اینکه مشکلی برایش پیش بیاد هنرمند نیست . من هم میتوانم شروع کنم به بد و بیراه به این وان اما در زمانه سانسور هم در خود وهم در جامعه نمی توان صراحت داشت که گاهی هم با وقاحت همکاسه شود . وقتی به وبلاگ

k :

سلام، بابت تاخیرم عذر می خوام. راستش بعد از دعوتتون با کار آقای فلاح آشنا شدم و چند تا نکته به ذهنم رسید که بگم، یکی اینکه جسارت ایشون برام قابل تحسینه و بسیار ارزشمند هر چند که با کارهایشون نتونستم ارتباط برقرار کنم! (شاید از بی سوادگی من باشه) حدس می زنم به مرور زمان این نوع فضاسازی با شکست رویو بشه مثل نمونه های قبلی از مکاتب هنری جهان، با این تفاوت که کارهای آقای فلاح صرفن یه نوع تجربه گراییه نه مکتب هنری مثل دادایسم، دلیلمو می تونم این جور مطرح کنم که چند نفر می شناسید که بتونن یه اثر هنری از مکتب دادایسم نام بیرن، با وجود گذشت زمان (البته همیشه استثنا وجود داره) یا چند نفر به نقاشی سبک کوبیسم علاقه نشون میدن نسبت به نقاشی پرتره به هر حال برای ایشون آرزوی موفقیت در کارهایشون رو دارم و ممنون که منو قابل دونستید تا چند خطی براتون بنویسم .

روح الله احمدی:

راستش این نوع حرکات که نوآوری خوانده می شوند معمولا ادابازی شخصیت هایی هستند که شاید بیشتر هدفشون شناسوندن خودشون و پر کردن دهان مردم از اسمشون باشه (در مورد خواندندنی و مبتکر آن عرض نمیکنم... کلی تر از این حرفها حرف مینویسم)

جریان ادبیات فراتر از اسم گذاشتن روی حرکات و رفتارهای ادبی دوستان شاعر و هنرمند است اگر حرکتی مورد قبول مخاطب باشد خود به خود خودش را نشان خواهد داد در رابطه با این موضوعی که شما مطرح کردید هم باید بگم که بنده کاری به اسمش ندارم و اون رو به قالب شعری یا چیزی مثل این که قاعده و قانونی برانش تعیین شده باشه نمیدونم اما در عمل میگم که گاهی اوقات میتونه در جایگاهی قرار بگیره که مورد قبوله مخاطب باشه به شرطی که این قضیه شورش در نیاد ...

---

## یونس معروف نژاد:

معتقدم که در این زمان که شعر ما دچار یک سرگیجه شده . خواندندنی های مهرداد فلاح یکی از نمونه های خلاق شعر امروز ماست. این سخن به معنی تایید یا رد خواندندنی ها نیست. ولی به هر حال به زعم من سوبه ی خلاق و گوش شیطان کر بعضن دل انگیز نیز هست

---

## سیاوش جلیلیان:

نقاشی که با شعر ترسیم شده است فکر میکنم می توان به خواندندنی اینگونه نیز نگریست یعنی سوال اینکه در این آثار نقاشی بر شعر مقدم است یا شعر بر نقاشی؟ چه کسی میتواند پاسخگو باشد آیا اینکه آقای فلاح پیشینه در شعر دارد معیار خوبی برای پاسخگویی به این پرسش هست؟ به یقین خیر که یک نقاش نیز میتواند یا اندک آشنایی با شعر به این مسیر برود اما اگر فرصت شود و درباره چرایی این کار در آینده بحث شود (البته اگر دوام بیاورد) احتمالن به جایی نخواهیم رسید چرا اگر نیت نوآوری است که این مار مسیوق به سابقه است(نقاشی/خط) و با احترام به جناب فلاح اگر دغدغه شخصی است که بیراهه است چرا که تقریبا امکان لذت بردن از اینگونه خاص صفر است و جز سرگیجه پیزی عاید مخاطب نمیشود...  
با احترام به مهرداد فلاح عزیز

---

## سیاوش سبزی:

من ازهرتجربه ای که به چالش کشنده باشد و باعث فکرکردن درباره ی عناصر شعر شود استقبال می کنم هرچند آن تجربه تکراری باشد  
اما  
من فکر می کنم می شود به جنبه ی دیداری شعر هم توجه داشت و اجرا کرد اما فکر می کنم تقلیل کلمات یک شعر به خطوطی که نشان دهنده ی یک شکل باشند مسیر ی انحرافی است  
به نظر من به جای این که مثل خیابان ولی عصر بخواهیم شکل دیداری خیابان را نمایان سازیم باید ترتیبی بدهیم که شکل دیداری شعر نمایان شود واین یک مساله ی جدی است که فکر می کنم ساز و کار دیگری می خواهد و سعی می کنم در یک مقاله به آن پردازم

---

## محمد شهیدی:

در مورد مهر عزیز باید بگم شعر هایش را دوست تر داشته و دارم  
اما د رمورد خواندندنی هنا که هر از گاهی سرکی به انها می کشم و نظری هم می دهم باید بگم اگه به عنوان یک سبک ادبی یا فرمی جدید در شعر بخواهد مطرح شود باید به علل و انگیزه های خلش توجه کرد وقتی شعر معاصر را بررسی می کنیم به عنوان مثال کاری که نیمای بزرگ در شعر انجام داد و ژیروان زیادی هم بعدا پیدانمود و از دل ان فرم های به روزتری مثل شعر سپید و حجم و دیگر فرم هخایی که امثال یدالله رویایی و دیگران مطرح نمودند به وجود آمد اما واقعا غلغل خلق خواندندنی چیست بدون توجه به وارداتی بودن یا هر عنوان دیگر  
این سوالی است که مهرداد فلاح عزیز باید جواب بدهد در عصری که دیگر مخاطب نه مجالی ببرای خوانش های پیچیده دارد و نه با ذائقه اش جور در می آید تا لذت ببرد در عصری که می نیمالیست ها حرف اول را می زنند البته این به منزله نفی این نوع شعر و تصویر نیست که کشف های نهفته در دل خواندندنی ها لذت بخش است اما ایا شعر سپید سطری به بن بست رسیده و دیگر کاری از دستش بر نمی آید که باید به این نوع ژانر ادبی رو آورد .  
مسئله بعدی شاعر خوش نام این خواندندنی هاست اگر غیر از مهرداد فلاح کس دیگری این کار را می کرد باز هم اینگونه مورد توجه قرار می گرفت نمی خواهم انکار کنم اما این ژانر با ذائقه مخاطب جور در نمی آید مخاطب عام را می گویم

مخاطب خاص شعر برای تجربه و هاندیشیدن هم که باشد ان را امتحان می کند.  
به هر حال اگر بخواهیم ان را به عنوان یک قالب یا سبک جدیدی در شعر بپذیریم باید به گستردگی استفاده از ان هم بیندیشیم اگر عنصر گرافیک را از خواندنی بگیریم چه باقی می ماند ایا جز شعر بلند سطرکی چیز دیگری دارد!

## فرهاد کریمی:

با کارهای اخیر مهرداد فلاح آشنایی دارم و چند کاری از این نوع خواندیده ام. واقعیت اینکه من این نوع کارها را می پسندم به هر حال مخاطب فعلی ادبیات ما دیگر مردم عادی نیستند و ادبیات تخصصی وارد زندگی انسانها شده است. فرم همیشه می تواند موضوع و هدف شعر باشد و جدا کردن فرم از شعر کار عاقلانه ای نیست. ما می توانیم و به مرحله ای رسیده ایم که شعر را از وضعیت رسمی اش به طور کامل خارج کنیم. بهتر است آقای فلاح تئوری این ژانر را منتشر نمایند تا لایه های پنهان خواندنی ها هم خواندیده شوند. آقای محمدآزم هم چنین کارهایی در دست اجرا دارد و اسم آنرا (( شعر عکس )) گذاشته است که شباهتهایی با کار آقای فلاح دارد. دهه ی هفتاد تئوری های پیچیده و مبهمی به خورد شعر ما داده و لازم است با جایگزینی ژانرهای جدید و تعریف شده و تاکید بر تطبیق با قابلیت های زبان فارسی ، شعر از این پیچیدگی رهایی یابد و معتقدم شاعرانی چون آقای فلاح ، آقای آرم و ... این توانایی را دارند .

## مینا درعلی :

من به شخصه با هر رویکرد جدید - یا حتی نوع ارائه ی جدید از یک رویکرد قدیمی - موافقم. زیرا که این حرکتها لازمه ی جامعه ی پویا است و فارغ از دنباله روی ها و کپی های هم شدن ها باعث خلاقیت های دیگر و ارائه ی نو گرایی های دیگر می شود.

هنرمندان معمولا از شگردهای مختلف استفاده می کند تا با مخاطب خود ارتباط برقرار کنند و در این خواندنی ها هم به عنوان یک اثر هنری ، گرافیک به کمک کلمات آمده تا مخاطب راه رسیدن به لایه های زیرین را راحت تر و سهل تر طی کند . خواندنی در ابتدا با رویکردی ساده به گرافیک شروع شد که نمونه های آن را می توان در کارهای اولیه فلاح دید و بعد به شکلی پر رنگ تر گرافیک راه را از کلمه پیشی گرفت - در این مرحله به نظر من فلاح هم به اندازه ی مخاطب های خود داشت کشف می کرد - و در این آخر هم می بینیم که آنچنان این دو در هم آمیخته اند که گویی ما باید برای تفکیک این دو راه درازی را بپیماییم به خصوص در خیابان ولیعصر!

به زعم من هر حرکت نو هنری با واکنش هایی متفاوت روبرو می شود و این در جامعه ی ما این یعنی معضل گویی همه چیز را همه باید ببینند ، اما در جوامع دیگر به عنوان یک چالش هنری مورد توجه قرار می گیرد زیرا که در انجا به تفاوت ها احترام می گذارند!

من دنوع دلنگرانی را در رویکرد فلاح دیدم. دسته ی اول معتقد به این هستند که این ژانر نو انگیزانه جذابیتی برای مخاطب شعر به میزان شعر خطی ندارد و دسته ی دوم دل نگران آند که این راه خواندنی رهروی نخواهد داشت و به زودی به بوته ی فراموشی سپرده خواهد شد!

در مورد نظریه پردازان دسته ی اول من هم با این نظر موافقم که خواندن شعر های خطی ساده تر است و این نوع در هم تنیدگی و تلفیق کلمه - گرافیک در پاره ای موارد راه را بر خوانش سخت تر و دشوار تر می کند، گویی گرافیک مخاطب را به تقلایی کشفانه سوق می دهد و می بایست مخاطب خواندنی دو جندان انرژی بگذارد تا به سطرکی ساده دست یابد که نمونه هایش در کار فلاح می شود یافت اما از آن سو هم گرافیک قافیه را نیاخته و در برخی خواندنی ها آنچنان با شکل ظاهری اش به مخاطب و فضا سازی کمک کرده که چالش برانگیز تر از کلمات شده اند که نمونه ی بارزان همین خیابان ولیعصر است.

اما در شق دوم ماجرا ، خوب مگر همه ی ژانر های ادبی و هنری تا ابد ماندگار شدند؟ برای این ژانر خواندنی همین نمونه ی فلاح کافی است که صفحه ای در ادبیات به نام خواندنی و شاهکار خلق شده اش - که باز هم می گویم خیابان ولیعصر با رویکرد ادبی ، سیاسی و اجتماعی ، هنری اش - باز شده است و حتی اگر کسی هم تمایل به ادامه ی این ژانر نداشته باشد این حرکت ها را که نمی شود نادیده گرفت ، می شود؟!

من بر این باورم که چه نطفه ی این کار در فکر و زبان فلاح بوده یا از ادبیات پیشین به عاریت گرفته شده باشد، پروراندن و زایش شکل ماندگار این نطفه در خلاقیت و تسلط این شاعر به شعر و اوضاع اجتماعی سیاسی به زایش در آمده! و یک دخالت شاید بی جا برای آقای عه تا : ای کاش شما هم این صفحه را مستقل از خود می کردید و در پی پاسخ به هر دیدگاهی یک نظر موافق نسبت به شعر نمی نوشتید و نظراتان را در یک بخش مستقل در پایان کار می آوردید. با سپاس و آرزوی موفقیت برای شما .

عه تا:

عرض سلام محضر خانم درعلی

با انگیزه ی گشایش و توسعه ی بستر بحث و گفتگوی سازنده و به دفاع از هنری که بدان علاقه دارم گفتمان را با رعایت احترام به زیر نویس کامنتها می کشم تا در جریان دیالوگ قوت و ضعف های خواندنی از نگاه مخاطبان برجسته تر شود با اینحال اصرار نمی کنم این روش حتمن درست و مطلوب است گرچه دلیلی هم برای نادرست بودن ان ندارم با احترام و تشکر از نظر شما

## ماه تی تی :

همه چیز را همگان دانند  
من چیزی به نام خواندنی نمیشناختم. مهرداد فلاح را نیز. پس پستت باعث شد که بشناسم. بنابراین نظری ندارم در ابتدای راه. اما تنها چیزی که به ذهنم می رسه اینه که این نوع کار بدیعی است که شاید به خود فلاح منحصر بشه و اگه

دیگرانی دست به گفتن چنین شعری بزنند تقلیدی بی شکل بشه. از برخی شعرها خوشم آمد اما آنهایی که به تکرار و با تعویض کلمه ای به معنا، شعرا دامه پیدا میکند مرا یاد بحرطویل ها انداخت و گمانم زیاد با دنیای شعر امروز و مخاطب بی حوصله دوام نیابد

## اعظم کمالی :

اولین باری که یکی از دست نوشته های آقای فلاح را دیدم سوالی در ذهنم چرخید که ایشان چرکنویسشان را برای خواندن آورده اند یا اصل شعر همین است و من نگاه دیگری دارم! مدتهاست که این گونه نوشته ها را می خوانم هنوز نتوانسته ام شعر بنامم چرا که از قدیم گفته اند که زبان مانند شیر است و شعر / خامه ی آن است اما به راستی بجز تعداد اندکی بازیهای زبانی «احساس را کجای این نوع نوشته ها می توان دخیل کرد که پایه اصلی شعر احساس است. ما با احساسمان تصویر را مجسم می کنیم و نیازی نمی بینم که شعر بخواهد با نحوه ی نوشتاری یا به اصطلاح گرافیکی بخواهد چیزی را در ما القا کند. البته گاهی هم می توان سطرهای درخشانی را هم در این گونه شعرها دید که من خواننده به خود نهب می زدم کاش فلان شاعر این را به گونه ی دیگری می نوشت یا انقدر پیچ و خمش نمی داد تا من با یک بار خواندن و فقط یک بار خواندن لذت اولیه و ثانویه را ببرم و احتیاجی به ضبط تصویر آن نداشته باشم.

کاش این روزها بجای آوردن سبکهای نو به فکر غنی کردن شعر و زبان فارسی باشیم و بتوانیم سرمان را بالا نگه داریم که امروز شاملوی دیگری داریم فروغ دیگری داریم شاعرانی که در بطن جامعه رسوخ کرده اند نه شاعرانی که شعرهایشان را افرادی با سواد کمتر نتوانند درک کنند.

## شیخ:

به نظر من ان دست از خواندنی ها که موجز تر بوده موفق تر هم بوده ، دلیم بر این ادعا این است که کلن خواندن خواندنی برای مخاطب کمی سخت است ومخاطب برای رسیدن به خود شعر کمی جهد و تلاش بیشتری را باید به کار گیرد .

در نمونه ای همانند ولیعصر استریت مشخص بود که بسیاری از مخاطبین(همچون من)رشته کلام را گم کرده بودن و هرکس به شخصه برداشت خودش را از ان شعر میکرد و بزرگترین ایراد بر ان کار بزرگ سخت خوانده شدن مطلب بود ، به صورتی که خواننده بعد از خواندنش ارتورز !! میگرفت و زیبایی شعر مهرداد فلاح در پس این خستگی از خوانش میماند ، اما در کارهای موجزتر قطعن چنین نبوده ، و اگر هم بوده به خاطر آشنایی کم مهرداد با فتوشاپ در ان زمانها بوده (اما هم اکنون مهرداد فتوشاپ را بهتر می شناسد !)

من فکر می کنم خواندنی در آینده جایگاه خودش را خواهد یافت چون شاعر توانمندی پشت این ایده قرار گرفته (به شرط اینکه در این راه ، ره به افراط نبرد)

و من فکر می کنم بزرگترین راه حلی که امروز روز میتواند ادبیات ما را از این بی رونقی نجات دهد ساختارشکنی ست اما نه ان ساختارشکنی که همه گذشته مان را از بیخ و بن بزند.

خواندنی با ان ظاهر مدرنش همیشه پلی هم به گذشته میزند!

و این یعنی پیشروی

عه تا:

شیخ عزیز سپاس بابت بذل توجه و تاسف از کامنتهایی که پرید

طول و تفصیل خواندنی هم مثل هر نحله ی دیگر از هنر بسته به نیاز سوزده کوتاه یا بلند خلق می شود اما مثل قوالب سنتی شعر در قید تحدید حدود باقی نمی ماند ( فی المثل تعداد ابیات غزل را با کمی تلورانس از شش تا هفده ذکر کرده اند و همین محدودیت بیت تعلق سروده را به این یا ان قالب خاص مشخص می کند) اما کمیت ژانر خواندنی فقط به نیاز سوزده بستگی دارد. / سخت بودن خوابینش بعلت بیگانگی آن و احتیاج به تغییر مسیر ذهن معتاد مخاطب در اوایل آشنایی طبیعی است و به تصور من از همین تعلیق (احتمالن آزارنده) میتوان به نفع کلنچار ذهن و فرصت اندیشیدن استفاده کرد. / اثر هنری( ولیعصر استریت ) نه فقط شما بلکه اغلب مخاطبان منجمله مرا هم غافلگیر و در خم خود نگه داشت اما به نظر من در هر بار دیدار با آن می شود به بخشی (ولو ناچیز) از محتوای بسیار وسیع آن اکتفا کرد و با احضار قدرت خلاقه ی تخیل خود معنا یا معانی کثیری را دشت نمود/گم کردن رشته ی کلام در مواجهه با ولیعصر ایرادی و اشکالی نیست که بر مخاطب بشود وارد کرد چرا که به گمانم یکی از علل وجودی آن تاملین حیرت و شگفتای شیداساز روان مخاطب است همان دستپاچگی و بهت ناشی از عدم اشراف و تسلط بران باعث استمرار کندوکاو و جستجو می شود و التناذ خوانش زمانی به پایان می رسد که مخاطب بر متن مسلط شده باشد( کاری که چند ماه است دغدغه ی خاطر من است و انگار که تحقق پذیر نیست! با این حساب تا زمان کشف اکناف و اطرافش منبع لذت عظیمی مهیاست ) / هیچ ساختار شکنی نمی تواند بیخ و بن گذشته را بزند یا از ان منفصل باشد" اصولن ساختار شکنی یعنی ستیز با گذشته" هرچه رانه ی مبارزه با ساخته های پیشین قوی تر باشد لاجرم سروکار با گذشته بیشتر خواهد بود بدین ترتیب گذشته همیشه در حال و آینده موجود است/ فتو شاپ یا هر نرم افزار مورد استفاده ی دیگر مثل مارک قلمی که شاعر با آن شعر مینویسد فقط وسیله ی بیان اندیشه های فلاح است و هر آن ممکن است جایش را به ابزار یا اسلوب دیگری بدهد آنچه مهم است تولیدات ذهنی هنرمند است نه مارک قلمی که با آن می نویسد

---

## مهسا زهیری:

در اینکه آیا خواندندنی ابتکار محسوب میشه یا نه باید اساتید سبک شناسی و ... نظر بدهند  
اما من با کارهای آقای فلاح تقریباً آشنا هستم  
و تلاش ایشان هم قابل تقدیره  
همیشه نظرم این بوده که شعری که اصالت داشته باشه راه خودش رو پیدا می کنه و احتیاجی نیست ما راهش رو باز کنیم

---

## پرتقال سیاه:

بعد این که راست اش من زیاد اهل نظریه خواندن و نظریه پرداختن نیستم. و این می دانم که از ضعف من است. اما حالا و این جا خیلی به وجد آمده ام .  
اما من : می دانی عه تا جان بر این باورم وقتی صنعتی مثل همین تلویزیون از صفحه محدب سیاه و سفید و لامپی تبدیل شده حالا به سه بعدی فوق رنگی ال ای دی ووو!!! برای رضایت انسان معاصر حتمن دلیلی موجه دارد. حتمن انسان معاصر پیچیده تر از پیشینیان اش فکر می کند می نویسد حرف می زند زنده گی می کند. این خاصیت بشر است . به جلو تاختن و قانع نبودن .  
حالا این اتفاق چرا در شعر نیفتد.؟ چرا هنرمند که آگاه ترین مردم است به شهود و الهام و کشف و نزدیک ترین مردم است به طبیعت پیشتاز نباشد؟ و شعر که سهل و سخت ترین هنر است .  
ما در شعر به ظاهر تن ها با کلمه سرو کار داریم با زبان و اندیشه. زبانی که خلاق است در هر عصری و بین هر توده ای مشخصه های خود را پیدا می کند. ادبیات معیار و ادبیات کوچه و بازار. و اندیشه که ویژه گی این جاندار دو پاست. اما در واقع شعر آمیزه ای از تمام هنرهاست. ما در شعر با کلمات و خیال نقاشی می کشیم . خطاطی می کنیم . من باور دارم که کلمات هر کدام به رنگی هستند . و در نهایت هر شعری به رنگی ست.

حالا خواندندنی اتفاق تازه ی شعر ایران است. اتفاقی که شاعر نمی خواهد در سطح بماند. شاعر باید جلوتر و بالاتر از هم عصران اش بتازد تا مخاطب آگاه را به چالش بکشاند به لذت کشف به شیرینی شهود . شاعر دل اش نمی خواهد در سطح و رو حرف اش را بزند . می خواهد مخاطب را به میدان کلمه ببرد به میدان هنر . جایی که کلمه بتواند نقاشی های رنگی چند بعدی بکشد. و مخاطب آگاه پا به پا ی اش می آید .  
گاهی شاعر را گم می کنی در خواندندنی . گاهی باید از دور بایستی و بی آن که به کلمه ها و معنای شان بپردازي شکل سطور را عمیق نگاه کنی. بعد سطر به سطر کلمه به کلمه واج به واج به شعر وارد شوی . و شکلی عمیقی در ذهن ات حك شود. تکه ای از روح شاعر . مثل همین تصاویر سه بعدی . البته این اصلن باری نیست .  
این اتفاق خوش آیند از هرکجا که شروع شده باشد خوب است. و باید پرداخته شود . این که نظر مخالف هست طبیعی ست . مگر تا به حال برای هرنوع اتفاقی در هنر در جامعه برای هر حرکت خلاف جریان آبی همه موافق بوده اند؟

و این که این گونه از شعر در ادبیات ما می ماند یا نه بازهم به نظر من اصلن مهم نیست. باید نوشت و نوشت . هر شاعری با توجه به پیچیده گی های ذهن خودش می نویسد و هر مخاطبی از طن خود پارش می شود . زمان برای ماندگاری خواندندنی تصمیم می گیرد. شاعر درد اش را بنویسد و شاعرانه گی اش را . شاعر عشق را بچشد و بچشاند . شاعر روح اش را بزرگ کند دغدغه های اش بزرگ می شود کلمه راضی اش نمی کند می خواهد تمام جهان را به خدمت روح خویش بیاورد تا حرف اش را بنویسد . حرف تازه اش را با خواندندنی حک کند.  
باز هم از تو و دل مشغولی ها ی ات ممنون ام عزیز که نام ات را و رد قلم ات را پای شعرها می جویم و به جان می خوانم ات . و ممنون ام از مهرداد فلاح که ولیعصر استریت اش مثل خیابان ولیعصر گیج ام می کند از رنگ و آدم و اتفاق که چکیده است کلمه به کلمه در آن .  
درود و مهر

عه تا :

سلام و درود محضر دوست شاعر پرتقال عزیز

سپاس فراوان بابت انرژی مثبت و مفیدی که از قلمت جاریست

---

## حامد حاجی زاده :

اول از همه ممنونم از دعوتت . دوم آنکه واقعن اطلاعات زیادی درباره ی خواندندنی ندارم سوم اینکه به خودم گفتم این خوب نیست که چون اطلاعاتی ندارم اطلاعاتی هم بدست نیآورم ! پس از خودم پرسیدم خواندندنی چیست ؟ خواندنی ،

دیدنیست؟ خواندنی کی دیدنیست؟ خواندن دیدنیست؟ دیدن خواندنیست دیدنی کی خواندنیست؟ و خوب به هیچ چیز نرسیدم! گفتم بروم ببینم خواندنی جناب فلاح چیست رفتم خوردم به ولیعصر استریت حدود چهار ساعت طول کشید تا توانستم آن را بخوانم البته اگر پیشنهاد دوست خویم م. آرمان نبود درباره کی نوع خواندنش مطمئنم هرگز نمیتوانستم آن را به پایان ببرم (او اول سیاه ها را خوانده بود بعد سبز ها را بعد قرمز ها را ...) بگذریم نمی دانم مسیری که از برنامه طی شد چگونه به ولیعصر استریت رسیده برای این مسیر احترام زیادی قائلم اما برای من مسئله کی اصلی این است که خواندنی به من لذت نمیدهد و این برای من از همه چیز مهمتر است، با تقلب از دست شکسپیر: لذت بردن یا لذت نبردن، مسئله این است. در جایی نقدی خواندم از یکی از دوستان الان حضور ذهن ندارم از که بود اما در آن عنوان شده بود پیشا خواندنی و پسا خواندنی، یعنی تاریخ شعر؟ هنر؟ ادبیات؟ را به پس و پیش از خواندنی تقسیم کرده بود. به نظرم بعضی از دوستان در اظهار نظر در مورد تلاشهای جناب فلاح بزرگوار اغراق هایی دارند که حتا از ارزش تلاشهای ایشان می کاهد. جاهایی خوانده ام که بعضی از دوستان گفته اند راهی جز خواندنی نیست با توجه به اینکه هنوز تعریف روشنی از این ژانر؟ در ذهنم نیست بسیار با این نظر مخالفم. عه تای عزیز توجه داشته باشید من با خواندنی مخالف نیستم اما با اظهارنظرهای لبریز از شیفتگی که بعضی از دوستان نسبت آن دارند مشکل دارم. من ادعاهایی مبنی بر جایگزینی شعر خطی با حروفی از آقای فلاح را جایی نخوانده ام و ننشیده ام اما چیزهایی را که دوستان به خواندنی میچسبانند به قدری آن را پرمدها کرده که هنگام روبرو شدن با آن شیر بی یال و دم و اشکمی می بینی که همه را دارد و هیچ کدام را ندارد. جایی به شهرام عدیلی پور عزیز گفته ای زایش خواندنی (هنز نمی دانم چه ژانری است و به همان نام می خوانمش) نیاز به تسلط نسبی بر بر سه لازمه کی اصلی کی آفرینش؟! (توان شاعری، شناخت گرافیکی و توان استفاده از نرم افزارهای گرافیکی)

می باشد که نمی دانم توانایی آقای فلاح در دو مورد آخر چگونه است اما از آنچه که در کارهای جناب فلاح خواندیدهام لافلا با آنچه که شما بزرگوار می گوئید بسیار فرق میکند یا انتظار من از یک شعر گرافیکی خیلی بالاست. درباره کی دفاع جانانه کی جناب فلاح درباره کی خواندنی هم چه بگویم به نظرم کاش آنقدر که ایشان از خواندنی دفاع می کرد خود خواندنی هم توان دفاع از خود را داشت. اما در پایان عزیز اگر تهمت می به تو زدند در این راه دلسرد مشو چراغی که در بانکول روشن کرده ای بسیار فروزان است به تو تبریک می گویم و همچنان از تو می آموزم بدرد تو تا درودی سبز عه تای عزیز

عه تا:

سلامی از سر افتادگی به محضر حاجی زاده کی عزیز دوستم فارغ از صحت و سقم این یا آن نظر، صرفنظر از تعصب و اصرار بر گفته های پیشین، موافق نظر درستت خودم هم گاهی به تبع هیچانات ناشی از شیدایی حاصل خوابینش خواندنی ممکن است در تمجید به افراط رفته باشم که همین هم محصول شرایط متعددی است (تاثیر روانی لحظه دیدار با اثر + قدرت مقاومت شکن اثر "به زعم من" + میل به تشویق هنرمند + نیاز به دیده شدن خود و...) عوملی هستند که گاه عنان و اختیار از کف مخاطب می ریابند و به گفتاری می دارند که از مرز تعادل می گذرد. در مورد تشویق دلگرم کننده ات هم سپاس قلبی ام تقدیمت

## امیر عصارها:

سپاس از لینک هایی که برای معرفی آثار جناب فلاح با عنوان کلی خواندنی محبت فرمودید. اولین چیزی که با دیدن نمونه کی کار جناب فلاح به ذهنم رسید، نوشته هایی است که در کافی شاپ ها در سال های اخیر دیده ام. نوشته هایی عمدتاً عجولانه و از سر تفریح. شباهت غیر قابل انکاری در این نوع نوشته ها و آثار جناب فلاح هست. و تفاوت عمده اش احتمالاً در منسجم بودن آثار جناب فلاح است در مقایسه با جسته و گریخته بودن نوشته های کافی شاپی. منظورم از این نوشته، کاستن ارزش هنری آثار جناب فلاح نیست. نظری هم درباره کی نوع و میزان هنر (اگر بتوان اندازه اش گرفت) ندارم؛ شباهتی را که به محض دیدن اثر به ذهنم رسید رو بیان کردم. البته شاید در نظرات دیگر دوستان به این مورد اشاره شده باشد.

عه تا:

سلام امیر شاعر دوست داشتنی

به قید زندگی شهرستانی هنوز نمونه ای از کارهای کافی شاپی مورد اشاره ات ندیده ام ای کاش کمی بیشتر توصیف می کردی چون کنجکاوی انگیز و محرک فضولیت ذاتی ام شد. یعنی چه جوری هستن اینا که گفتی؟

## سید مرتضی معراجی:

سلام دوست عزیز و فرهیخته و فعال و دلسوزم اصل این کاری که به نام خواندنی معرفی شده است از نظر کسانی که کمی مطالعه کی ادبی داشته باشند (که مطمئناً جناب فلاح بدون تعارف از با سوادهای زیرک این حیطة هستند) کار با سابقه ایست که لا اقل نمونه کی آنها را به نام شعرهای مجلسی (تقنن های شاعرانه) جناب کاظم سادات اشکوری در کتاب با اهل هنرش سالها پیش جمع آوری و معرفی کرده اند هر چند اگر حتی به کتب عروض قدیم هم نگاه کنیم آن دواپر و شجره ها و ... همگی می توانند نمونه های خوبی باشند

و ... جالب این است که همین کارهای تفننی در غرب ( به طور وضوح گیوم آپولینر در عاشقانه هایش) از شعر ما و دقیقا از شعر ما گرفته برداری شده است و اینک دوباره البته با تلفیق با نقاشیخط و فنون نرم افزاری و ... به عنوان ابتکار مطرح می شود.

بنده در این مورد با جناب فلاح نیز سرریسته صحبت هایی رد و بدل کردم که ایشان رندانه بنده را به هواخوری و قدم زدن در خیابان دعوت کردند و بنده هم متوجه شدم و بس کردم و ایشان را لینک کردم . اینک هم به احترام شما و محبتتان و البته احساس مسئولیت در قبال جوانان دو کلمه ای نوشتم و مابقی بماند برای اهل فن .

---

## محمد آسیابانی:

اما خواندندنی در فرهنگ ما سابقه دارد (حال با کمی با تغییر) که مثلا می توان آثار درویش عبدالمجید طالقانی را مثال زد. این گونه از کارها را می توان ادامه سنت آنان دانست، (یا شاید بتوان گفت: ایده مثلا از آنهاست). اما چه تفاوتی دارد؟ به چند مورد اشاره می کنم:

1) اینکه کار امثال عبدالمجید از پس تفکر نمی آید ولی اینگونه کارها، حاصل ساعتها فلسفیدن است، (به خصوص آنکه جناب فلاح خود یک متفکر برجسته است).

2) هماهنگی بین فرم و محتوا در کار شعرا بی ازین دست مثال زدن است، خصوصا کار (اگر اسمش را اشتباه نکنم) خیابان ولیعصر آقای فلاح. اما کار قدما صرفا محدود میشد به خطاطی کردن شعر به صورت درخت یا ... حال چه اشعار فوق العاده ضعیف خودشان باشد چه غزلی از حافظ و ...

فکر کنم صحبت از تفاوتها بس است .

اما ادغام گونه ها و ژانرها در این آثار شکسته شدن قداست خواندن را باعث شده و این عجیب دارای حسن است: در همان اول کار خطوط و شکلها احساس را مستقیما درگیر می کند، حس زیبایی شناسی آدمی، ارضا می شود (کاری که در گذشته تنها با موسیقی درونی شعر امکان پذیر بود که آن هم فقط معدودی چند توانستند از پسش بر بیایند، تازه آن هم با به باد دادن خیلی از امکاناتی که داشتند، مثلا به باد دادن معنا، بعضا به باد دادن قافیه و ...). می توانید مثلا غزل: سمن بویان غبار غم چو بنشینند، بنشانند ... حافظ را با غزلهای شاخصش به لحاظ معنا مقایسه کنید. اما در نقد این گونه آثار واقعا نمی توان حرف معنا را پیش کشید، هر دالی به هزاران مدلول ختم می شود... مگر اینکه مخاطب با پیشینه مطالعاتی خود وارد شود (کلا بدون پیشینه مطالعاتی مخاطب نباید به سراغ اینگونه آثار بیاید. برای عوام نیست این آثار) و بنا بر آن دست به نقد بزند (البته مخاطب بیشتر تفسیر می تواند بکند تا نقد، واقعا دستش بسته است .)

با احترام (اما یک سوال بامزه: آقای فلاح شما برای خواص با بصیرت می سرايید یا برای خواص بی بصیرت؟) (شرمنده اگر پا را از گلیم فراتر گذاشته و شوخی کردم )

---

## محمد رحمی زاد:

برعکس همه می خواهیم خیلی ساده چند سوال طرح شود تا با جواب آنها بتوانیم از دید گاه .. یا وجهی دیگر هم که البته شامل ادبیات است نگاه کنیم

به راستی شعر شامل چه می شود

امروز پیش می آید که ما می گویم اگر انسان با مضمون هایی که که فر نها گریبانگیر آن بود ه در ادبیات برخورد کند به این نتیجه می رسد تنها در صورتی مضمون تکراری می تواند جای خواندن داشته باشد که چطور گفتن یا نحوه پرداخت آن متفاوت باشد .. واما عده ایی دیگر بر این باورند که با بلغور واژه .. وسوزه مثلا مدرن .. به نام ادبیات مدرن .. به خیالی فهرمان بی شکست گود ادبند

اما نه اولین چیزی که در تاریخ به ثابت رسیده این است که اولین مشخصه ی یک شعر خوب این است که در ذهن من مخاطب رسوب کند .. یا تصویری .. نمایی .. شلیکی که اتفاق افتاده در ذهن من بماند

و بعد ما وقتی دنبال ضرب المثل در ادبیات می گردیم به دهه های دور پناه می بریم .. وقتی دنبال شعر می گردیم هنوز حافظ .. ومولوی .. ورد است .. وقتی دنبال ...

اما در ادبیات تئوری اشتباهی که هست حقیر خیلی از مخاطب ها نه به عنوان صاحب نظر به عنوان مخاطب بعد از شاملو سطری از شاعران روز را حفظ که هیچ دست ذهن مرا نگرفتند تحریک کنند به مشت کردن برای انقلاب .. دست دل مرا نگرفتند بیزند به کافه ک تفکر .. دست کودکی مرا نبرند به پیوند بنفشه پروانه

ادبیات تئوری ایران مثل سینمای ایران است .. ما بزرگترین قدرت فیلم را در بازیگر می بینیم .. چند تا بازیگر یکدست داریم که که فیلم ما هستند .. اما در سینمای غرب این فیلم .. جلوه سینمایی .. فرم .. نماد .. تصویر و .. فیلم ماست که اصلا بازیگر هیچ جایگاهی ندارد

حال از این صاحبان ادبیان خواندندنی بپرسید تا حال چن شعر از شما را جوانها .. شاعران .. دوستان .. چند شعر از شما ورد زبان آنها ست یامناسب مرض قرن .. شعر تا فرمول راهی جدا گانه دارد این را تاریخ ثابت کرده است ومخاطبی که انسان است .. من به عنوان یک مخاطب وقتی شیرکو بی کس .. قباد جلی زاده .. فرهاد پیر بال .. شاملو .. بیژن نجدی .. تیراد نصری .. لطیف هه لمت ... و .. می خوانم آنوقت می بینم چقدر ما از ادبیات به نام تئوری .. وفرم .. وساختار .. وهزار چیز دیگر .. فاصله دارم ..

## محمد تقی جنت امانی:

فلاح را از سال های خیلی قبل می شناسم. و با آثار او اشنایم. تا ان جایی که یادم می آید و همه ی دوستان نیز به خوبی می دانند فلاح شاعر نوپایی نیست که تازه پا به عرصه ی شعر و شاعری گذاشته باشد و و مثل خیلی از همین شاعران مانیفست و .....ارایه داده باشد.

فلاح شاعری است که راه به راه با شعر نفس کشیده و همه ی مراحل شعر و شاعری را پیموده است. فلاح را قبل از هر چیزی باید خوب شناخت. او در شعر به جاهای خوبی رسیده است. بی شک در دهه ی هفتاد حوزه شاعران خوب پست مدرن بوده است. بنابراین فلاح با این تجربه ها توانست دست به کار جدیدی بزند. او شاعر هوشمندی است. با این اوصاف باید به سراغ خواندندگی رفت. من قبلن در این مورد نوشته ام.

خواندندگی فرم جدیدی از شعر است که حاصل ترکیب خط و گزراهای شعری است و البته کلمه نقش و نمود بیشتری پیدا می کند در مقابل گرافیک و.....

خواندندگی اتفاقی است که نیاز مخاطب و متن را برآورده می کند. اتفاقی که در ان کلمات در خواندندگی می رقصند در درون شاعر و در این هیجان و گیرودار ناگاه شکلی تازه ای به خود می گیرد که در یک ان در خلوت کاغذ ریخته می شود. قبل از ان که شاعر بخواهد فکر و اندیشه ای داشته باشد. یا ان که ان را در ذهنش بتراند. و درست در همین ان است در همین لحظه ی اتفاق شعر فرم و ساختار خواندندگی تشکیل و زاده می شود. و این جاست که خواندندگی شکل و تعریفی جدیدی را می طلبد. شکل تازه ای که نه گرافیک است و نه نقاشی و.....

خواندندگی تنها قالبی از شعر است. خطوطی را که دیگران ان را گرافیک و..... می نامند من تنها ان ها را قالبی می دانم و یا ظرفی که در شعر های دیگر مثل غزل و سپید و..... وجود دارد اما ناپیدا. ما به راحتی این قالب ها در غزل و رباعی و... را می شناسیم در خواندندگی نیز همین اتفاق افتاده است این بار اما قالب و ظرف پیداست. که به گونه ها ی متفاوت خود را نشان می دهد. اما ان چه پیداست شاعر از قبل به این قالب فکر نمی کند. درست مثل غزل و..... به همراه شعر قالب نیز خودش تعیین می شود بی ان که شاعر دخیل باشد. به نظر من مهرداد عزیز از قبل این خطوط و..... را در ذهنش ترسیم و کلمات را در ان نمی ریزد و یا از کلمه پر نمی کند. بلکه همه ی خواندندگی یک جا و در یک لحظه اتفاق می افتند.

خواندندگی تشکیل و زاده می شود. و این جاست که خواندندگی شکل و تعریفی جدیدی را می طلبد. شکل تازه ای که نه گرافیک است و نه نقاشی و.....

به نظر من در خواندندگی همه چیز یک جا و در یک لحظه متولد می شود. و بعد از اتفاق شاعر تنها کمی ان را بزک می دهد. اما کار همان کار است.

من خواندندگی را می پسندم. و با ان احساس راحتی می کنم. به امید روزی که فلاح عزیز موفق تر عمل کند. البته ناگفته نماند من نیز با چند نمونه از این گونه شعر لذتی نبردم. که این مورد می تواند در آثار خیلی ها رخ دهد. اما با نفس خواندندگی و..... موافقم. موفق باشید

## ایمان:

من از بحث ها و نقد ها لذت می برم ولی گاه دامنه موضوع انقدر گسترده است که از حوصله متن خارج می شود البته هژمونی بعضی اسامی و گاه نزدیکی نظرات با سلاقی مولف انکار ناپذیر است که در برخورد ی بهنجار معقول با فرایند ذهنی مولف هماهنگ است بهر حال اساتید بهتر در بیان حالات واحوالات شاعر وشعرش بر می آیند که همیشه عامل خواندنی شدن متون را منتقدین منجر گردیده اند اگرچه متن موجودی ارگانیک است و اگر شعر باشد قابلیت تکرار و ماندنی در اذهان ریتیمیک می باشد

ارگانیک بودن شعر نوعان تقابل مفاهیم با تصاویر است که در فرایند ذهن و خود متن از حالت ایستا خارج وشعر را تبدیل به عاملی داینامیک میکند

ما در این حالت ارگانیک با سه انتقال مفهوم وتصویر و تبدیل به شعر برخوردی جالب داریم ابتدا انتقالی آینه ای یعنی شاعر هرآنچه در پیرامون است عینان در متن وشعر رخ می دهد اگرچه ریتم آن را از حالت انجاد رئالی محض تبدیل به رخدادی شاعرانه میکند

مخاطب بی واسطه در جریان شعری واقع می شود

انتقال بعدی دورانی است یعنی تصاویر پیرامون و تخیلات در دگرپسسی متن و شعر تبدیل به موجودی جدید می شود که ما ترکیب های شاعرانه گاه سوررئالیستی را خواهیم دید که مخاطب در هاله ای مفهومی دارای لایه های متعدد قرار می گیرد دچار گاه معنی زدگی می گردد که شاعر می تواند با انتقال آینه ای مخاطب را در برداشت نهایی کمک کند

انتقال بعدی فرینهای انتقالی و گاه با حرکت معکوس است که شاعر دیگر به تعبیر بیرونی و سمبل های اشیا کاری ندارد شاعر سعی میکند با معیار من درون شعر همه چیز حتی مخاطب خود را تعریف کند و این بار عنصر انتقال دهنده و دگرپسسی خود مخاطب است یعنی برهم ریزی ساختارهای ذهنی اولیه مخاطب و انتقال مفاهیم

به صورت معکوس دچار توهم سمبلیته شود معیار ها را بر هم خورده می بیند ومفاهیم را نوعی توهم می پندارد مخاطب در این انتقال هم وجود دارد هم نیست

تنیدگی این سه انتقال در شعر شاید کشف معیار های آن شاید در حوصله اینجاخارجاست چون این سه معیار در هر سبک نوعی مختلف تعبیر می شود فرمالیست ها به نوعی ساختار شکنان به نوعی دیگر ولی خوشحال میشم در این زمینه بحثی جالب داشته باشیم

## فتح الله رنگویی:

گاهی وقتها فکرمی کنم تعارف کردن ما خیانت به دیگران است.

راستش بدلیل مشغله و گرفتاری و احترامی که برای آقای فلاح قائل بودم نمی خواستم ناسنجیده نظری داده باشم این بود که از جناب عه تا عذرخواهی کردم اما این جمله مرا وادار به نوشتن کرد "خواندیدی فراترازشعر هست" اگر تاثیرشگرف شعر بر وجود و هستی انسان تاریخ فلسفه ادبیات و سایر علوم را نادیده بگیریم شاید بتوان خیلی حرفهای دیگر هم زد یک بارشاملوی بزرگ در مورد شاهنامه اظهار نظری کرده که حتمن بخاطر آن تمام عمر خود را سرزنش کرد. "خواندیدی فراترازشعر هست" هرچقدر فکرش رامی کنم معنایی ملموس و عینی برای این جمله پیدا نمی کنم علیرغم احترامی که برای آقای فلاح قائلم نمی توانم انکار کنم که این جمله از معنا تهی است و این گونه نگریستن و مقایسه نمی تواند دیدگاه انسان مدرنی باشد که خود را جلوتر از تاریخ می بیند این فقط می تواند یک اظهار نظری باشد فاقد هرگونه اندیشیدگی دلم می خواهد آقای فلاح که اتفاقن خواندیدی هایش را دوست دارم و همیشه در چالش با آن لذت برده ام یکبار دیگر در مورد آنچه گفته بازنگری کند البته فکرمی کنم نظر آقای فلاح در مورد صورت شکل و ساختار شعر بوده نه جوهر و ذات آن خواندیدی آقای فلاح یا می تواند شعر باشد یا نه اگر آقای فلاح معتقد است که خواندیدی شعر است که دیگر فراترازشعر بودنش چیست و اگر می خواهد خارج از چارچوب شعر برای خود هویتی مستقل به دست دهد نیازه شناسندن دارو زمان برای اثبات وجود خود و این از حیطة اختیار آقای فلاح خارج است چون دیگران باید در موردش قضاوت کنند مقایسه اش بماند که قیاس مع الفارق است.

ضمن اینکه یادآوری می کنم منصفی ظهور شعر حقیقت هستی و زندگی است در فراشد زبان و زمان و تاریخ مصرفی ندارد که شعر زبان اصیل واژه ها و گفتگوی کلمات است با هستی نه زبان موسیقی و نت ها و نه زبان اشکال و دیگر تصاویر هنری این وجه افتراق و تمایز زبان شعر است با دیگر سبوه های زبان.

چنانچه با عجله نوشتم و در فرصتی اندک اگر می بینی جسارتی متوجه کسی است مختاری نظر را عمومی نکنی با سپاس .

## نیایش:

فرصت نکردم نظرات را بخوانم اما هر آنچه گفتنی بوده است مطمئنا بزرگان ادب و منتقدان گفته اند. اینکه خواندیدی خوب است یا بد ، از آن دفاع کنیم که نوعی سخن و نگارشی بدیع است و بر پایه ادبیات و گرافیک طرح ریزی شده و یا آنرا محکوم کنیم که ساختاری تصنعی با دستکاری های مدرنیته امروزی دارد کاری ست سخت و دشوار و نظرات متفاوت است . اما صفحه ی خواندیدی را که باز می کنی تو همچون مسافری هستی که راه هایی از کلمات با پیچ و خم های بسیار داری که هر کدام تو را به جایی می رساند و چشم اندازی نو در برابرت نمایان می سازد . آنچه جالب است اینکه در میانه ی راه به یاد می آوری که چیزی جا گذاشته ای ، بر می گردی و دوباره از ابتدای راه و این رفت و برگشت و از نو شروع کردن چندین بار تکرار می شود . و اما جالب تر آنکه به انتهای راه خواندیدی که می رسی با کوله پشتی پر از سوغات شیرین و تجربه های رنگی ، تازه می فهمی که تمام راه های خواندیدی به یک میسر اصلی ختم می شوند و آن از خود رها شدن است و تو خود را در میانه راه بی آنکه بخواهی بر جا نهاده ای و تهی از خود ، آزاد و سبکبال به انتها رسیده ای.

این حسی ست که از خواندیدی به من دست می دهد

## مهتاب کرانشه:

ممنون از دعوت شما. راستش من سالهاست که خواندیدی های آقای فلاح رو می خونم و این خواندن رو دوست دارم. باید بگم با اینکه این رسم نوشتار در تاریخ ادبی ما سابقه دار است اما ابتکارش در این سالها با آقای فلاح است. من خودم به شخصه مهرداد فلاح رو فرد مبتکری می دونم. چه از لحاظ زبان کارهاش و چه به خاطر همین فرم نوشتار. اما فکر می کنم اگر فرم های گرافیکی با مضمون و زبان هماهنگ باشه حتا در بین جامعه ادبی هم خواستاران بیشتری پیدا خواهد کرد و این امری ضروری است زیرا فرم های همینطوری و آنکه فقط صرفن یک طرحی گرافیکی ست نمی تواند بار یک شعر را بر دوش خود تحمل کند و این می شود که گاهی ساعت ها باید وقت بذاریم تا متن شعر را بخوانیم .

مهرداد فلاح (مهر):

کیوان اصلاح پذیر عزیز می گوید: "اگر خواندندینی بعنوان یک ژانر جدید( و نه جانشین ) مطرح شود نه تنها با آن نمی جنگم بلکه مخلصش هم هستم!"

مهرداد فلاح می گوید : اگر من در مصاحبه ای گفته ام که " خواندندینی شعر سطری را به جای دوری از تاریخ پرتاب کرده است" ( که البته این "دور" نمی دانم از کجا در آمده ! ) ، منظورم خیلی روشن این بوده که از خواندندینی به بعد ، دیگر نمی توان شعری با همان قیافه ی آشنای شعر سطری نوشت و مدعی پیشرو بودن در شعر شد . الان هم همین را می گویم و ادامه می دهم که شعر پیشرو پس از خواندندینی ، بی شک شعری دو ژانره و یا چند ژانره خواهد بود . در واقع من همیشه حتا به دوستان دوستدار خواندندینی هم توصیه کرده ام ( و از جمله به خود کیوان اصلاح پذیر) که در زمینه ی تولید شعر درآمیخته ( یعنی شعری که از درآمیختگی با نوع دیگری از هنر به دست می آید ) تلاش و کوشش کنند . چرا چون این خواست زندگی دوران ماست . حالا اگر کسی دوست دارد با خودش و شعرش لج کند و ذهنیتش را بر واقعیت های زندگی اش ارجح بشمارد ، خود داند !

حسنلوی عزیز می گوید : " آیا خواندندینی در لحظه سرودن هم این گونه نوشته می شود ؟ من فکر می کنم نه !"

متوجه نمی شوم که چه طور او توانسته با این قاطعیت به این "نه" برسد !؟ بد نیست توضیحی دست کم در باره ی نحوه ی خلق شدن همین شعر "ولیعصر استریت" بدهم . نخست این که کل پروسه ی نوشتن این اثر دو ماه بیشتر طول نکشید و البته از 3- 4 ماه ژیش تر ایده ی کلی کار به ذهنم آمده بود و دلم می خواست شعری بنویسم که انگاره ی زندگی یک انسان ایرانی این روزگار باشد و بعد پی بردم این خیابان بلند ( ولیعصر) می تواند قلب و مرکز چنین هدفی باشد و چون من خودم از دوران دانشجویی ام در سال های 55 تا 60 در همین خیابان در خوابگاهی ساکن بوده و یک عالمه این جا خاطره و تجربه داشته ام و اصلن ولیعصر خودش بود که نمی خواست از ذهنم بگریزد ، این شد که با هیجان فراوان دیدم چه بهتر از این که بیایم همین را به شکل یک خواندندینی بلند و پر حجم از نو و با همکاری دو زبان کلامی و گرافیکی باز بسازم و بگویم به روشنی که کار همین جور عینی و به راحتی تولید شد و من وقتی داشتم متن کلامی را می نوشتم ، شکل بصری خیابان با همه ی پیچ و خم هایش هم البته مطابق معنایی که در گزاره ها بود ، آفریده می شد . خلاصه این که البته در نسخه ی نهایی ، دیدم که پس زمینه ی خیابان هم انگاری می خواهد نقشی در کار داشته باشد و این شد که آن گزاره های ریز تر تولید شد...

به طبع دلم می خواست کارم همان گونه که داشت دغدغه های فردی ام را بازتاب می داد ، ماجراهای تاریخی این خیابان و کشور را هم باز تاب دهد و نیز درگیری های هستی شناختی ام را . به این ترتیب بود که فهمیدم ایستگاه نخستین می بایست حرکت از "من" به "دیگری" را در نظر داشته باشد و وقتی راه افتاد ، دیگر خودش بود که هر جا دلش می خواست مرا و تو را می برد! ...

پروین عابدی عزیز به نکته ی بسیار مهمی اشاره کرده و آن ویژگی "گشتالتی" خواندندینی ست . البته پیش تر دوستم فرید قدمی نیز بر همین نکته تاکید کرده بود در جلسه ای . خانم عابدی می گوید: "در کارهای آقای فلاح مخاطب به احتمال بسیار قوی ابتدا کل را در دریافت خواهد کرد و بعد جزء جزء و ریزه کاری های اشعار و حروف طراحی شده را... " و من عجیب با این حرفش هم رای ام و به دوستان هم توصیه می کنم بار دیگر و با این دید به خواندندینی نگاه کنند.

می گوید : "من وقتی اشعار جناب فلاح را بدون آن تصویر گری ها و کروکی ها می بینم زیباتر می خوانم و بهتر به ایشان و مفاهیم شعری ایشان وصل می شوم . اما وقتی بر می گردم به مدل ابتکاری ایشان دیگر مهرداد فلاحی نمی بینم . یا گویی نمی شناسم . احساس می کنم با شخصی غیر از ایشان سروکار دارم..."

با این هم کاملن هم رای ام!

وقتی سه سال پیش یا حتا پیش تر داشتم نخستین نونه های خواندندینی را می آفریدم ، خودم هم داشتم مهرداد فلاح دیگری را کشف می کردم و همین بود که به هیجانم می آورد و بهم انگیزه می داد.

حبیب شوکتی نیا ی عزیز می گوید : "دوستان مخالف اغلب با ذهنیتی بسته و سنتی به سراغ خواندندینی ها می روند . و از آنجایی که ما با فرمی مدرن از شعر روبه رو هستیم قاعدتن با نگاهی سنتی موفق به درک خوبی یا بدی این شیوه ی نو نخواهیم شد . ناگفته نگذارم این حرف بنده مصداق کسی چون بهزاد خواجهات نیست که او با شیوه های سنتی و مدرن شعر آشناست اما مخالفتش به نظر من بیشتر بر پایه ی رو دررویی استوارست. چه نظر شاعران بزرگ به ویژه در مورد هم (خوب یا بد) اغلب آغشته به نوعی دیپلماسی ست و این دیپلماسی هیچ قرابتی با تعارف ندارد..."

این را انگاری خودم نوشته باشم!

پرتقال سیاه عزیز می نویسد: "گاهی شاعر را گم می کنی در خواندنی. گاهی باید از دور بایستی و بی آن که به کلمه ها و معنای شان بپردازی شکل سطور را عمیق نگاه کنی. بعد سطر به سطر کلمه به کلمه واج به واج به شعر وارد شوی. و شکلی عمیقی در ذهن ات حک شود. تکه ای از روح شاعر..."

خب، این هم راهی ست برای خوابیدن یک خواندنی و خیلی هم به نظرم زیرکانه و هوشمندانه است و نشان می دهد که مخاطب خواندنی (مثل مخاطب هر کار هنری پیشرو) بهتر است با ذهنی باز و فارغ از تعاریف معمول برود سراغ متن. نمی دانم چرا برخی دوستان این همه واهمه دارند؟

این مهرداد فلاح نیست و نبوده که باعث این همه حرف و حدیث شده دوستان!

این خواندنی و کار مهرداد فلاح (فارغ از خوبی ها و بدی هایش) بوده که بحث برانگیز شده. همین عه تای عزیز (که من متأسفانه هنوز نه او را دیده و نه صدایش را شنیده ام) به سبب همین خواندنی بوده که برانگیخته شده. یادم نمی آید لی لی به لالای کسی گذاشته باشم. دوستانی که به سابقه ی ادبی ام آشنایی دارند، خوب می دانند که من هرگز حاضر نشده ام به دلیل این که کسی از کارم خوشش می آمده، تایید بی ربطی ازش کرده باشم. بر عکس و گاهی از روی حواس پرتی و یا مشغله ی زیاد، از یاد برده ام آن جور که ادب حکم می کند، دست کم خسته نباشیدی بگویم به دوستی که زحمتی کشیده و فکر و هوشی خرج شعر کرده...

مینا درعلی عزیز می نویسد: "من هم با این نظر موافقم که خواندن شعر های خطی ساده تر است و این نوع در هم تنیدگی و تلفیق کلمه - گرافیک در پاره ای موارد راه را بر خوانش سخت تر و دشوار تر می کند، گویی گرافیک مخاطب را به تقلایی کشفانه سوق می دهد و می بایست مخاطب خواندنی دو جندان انرژی بگذارد تا به سطری ساده دست یابد که نمونه هایش در کار فلاح می شود یافت اما از آن سو هم گرافیک قافیه را نباخته و در برخی خواندنی ها آنچنان با شکل ظاهری اش به مخاطب و فضا سازی کمک کرده که چالش برانگیز تر از کلمات شده اند که نمونه ی بارزان همین خیابان ولیعصر است..."

بله، همین است و من هم می دانم که خوابینندگان خواندنی را به زحمت می اندازم!

اصلن همیشه خوشم می آمده شعرم جوری باشد که در برخورد اول، مخاطبم حیران و هاج و واج بماند. مگر هنر پیشرو همیشه این چنین نبوده؟ مگر امروز هم با خواندن بکت و کافکا و هدایت به حیرت در نمی آیم؟ مگر شعرهای دارم دوباره کلاغ می شوم مهرداد فلاح و پاریس در رنو علی عبدالرضایی 10 - 12 سال پیش خوانندگان شعر فارسی را به حیرت در نیاورده و مگر نیما و فروغ و رویایی چنین نکرده اند!؟

علی مسعودی نیا ی عزیز می نویسد: "اعتقاد امروز من این است که به چالش کشیدن شکل ظاهری متن یک جورهایی فرار به جلوس است. شانه خالی کردن از اصل ماجراست. شانه خالی کردن از سرودن شعر است..."

نمی دانم او بر چه اساسی چنین حکم محکمی می دهد!

دست کم در باره ی من یکی نمی شود چنین حرفی زد. چرا؟ چون مثلاً در همین خواندنی "ولیعصر استریت" چند صد گزاره ی کلامی شعری هست که اگر یکی دوست داشته باشد هم چنان شعر سطری بخواند، می تواند این ها را بر اساس فونت و رنگ و تم و درونمایه شان از نو مرتب کند و به چند شعر بلند دست یابد.

جدا از این، یادم می آید این دوست باهوش و خلاق ما، چندین و چند بار در باره ی برخی از خواندنی ها نظر بسیار تیزبینانه و هودارانه ای داده بود. این هم یک نمونه اش: "عالی بود! متأسفانه دارم شدید طرفدارت می شوم. فکر کنم یک مدت نباید بیایم هواخوری. ممکن است هوس هوا خوری به سرم بزند! بی تعارف عالی بود... " که مربوط به خواندنی "یکی بیاید دست مرا بگیرد بگوید ادامه چه طور" است و این یکی هم در باره ی "شنا در خواب ولرم" ست: "من در این کار رگه های نوستالژیک خیره کننده ای می بینم که به تناسب جهات خوانش، می توانند نقش شان را در کل متن، پر رنگ یا کم رنگ کنند و این یعنی توانسته ای به جملگی جمله ها کاراکتر ببخشی و در حیطه ی اجرا، جبر تعقل را از پشت سطرها حذف کنی و تداعی را به اختیار خود سطر و ذهنیت خواننده بگذاری. در این کار، سطر ها با وسواس ناخودآگاهت، بسیار درخشان اجرا شده اند؛ مخصوصن تصویر کم نظیر "چادرشبی که بوی پستان مادر می دهد هنوز". بنا براین می توان گفت که علاوه بر حسامیزی معنایی، با فرم دیداری، موفق به اجرای نوعی حسامیزی تصویری شده ای. با توجه به نحوه ی افتتاح شعر - اگر سطرهای سبز را آغاز شعر بگیریم- عنصر روایت هم با ظرافت دلنشینی در متن تزریق شده است. ببخشید. این کار حیرت زده ام کرده".

مهرداد فلاح (مهر):

دوستی ابراز نگرانی کرده که چرا فلاح گفته است که خواندندنی چیزی فراتر از شعر است. نخست، من هرگز چنین چیزی نگفته‌ام. همیشه تاکید داشته‌ام خواندندنی نوعی شعر درآمخته و چند ژانری است. البته می‌دانم آن جمله که در بحثی با دوست دیگری طرح شد، گویای آن بوده که می‌بایست خواندندنی را نه شعر که ژانر هنری تازه‌ای دانست. پس بحث ارزش‌گذاری به هیچ وجه در میان نبوده.

به گمانم برخی از مشکلاتی که بعضی دوستان با این نوع شعر دارند، به ادعاهایی بر می‌گردد که من یا برخی از هواداران خواندندنی طرح کرده‌ایم. از جمله این که با ظهور خواندندنی، دیگر شعر به قیافه‌ی معمول از سکه و اعتبار ساقط می‌شود.

می‌خواهم بار دیگر و این بار با دقت و ریز بینی بیشتری به این امر بپردازم که چرا اصلن در شعر و دیگر ژانرهای هنری اتفاق‌های تازه می‌افتد.

آیا تازه شدن شعر فقط به این علت روی می‌دهد که من شاعر ناگهان عشقم می‌کشد که از روال خارج شوم و یا دلایل و اسباب پیچیده‌تری هم در میان است؟ شکی نیست که برخی اتفاق‌های تاریخ ساز در عرصه‌ی هنر، محصول اراده‌ی فراتر از اراده‌ی شخصی هنرمندان بوده است. خب، شکل زندگی و حتا ماهیت آن همپای تحولاتی که پیش می‌آید، دگرگون می‌شود و این دگرگونی گاه به ذهن انسان و تعاریفی که دارد هم سرایت می‌کند و ناگهان می‌بینی پدیده‌ی نوظهوری سر بر می‌آورد و همگان را به حیرت می‌اندازد...

مدام گفته‌ام که خواندندنی خواست زندگی امروز ماست و نه خواست شخصی بنده. در این صورت، باید دید که چرا در عرصه‌ی شعر فارسی و در ده پانزده سال گذشته این همه تازگی و تغییر روی داده است؟ گفتم که در بهترین شعرهای این سال‌ها (به ویژه در قلمرو شعر بلند) تجربه‌های مهمی شده که شعر را به محدوده‌های مرزی کشانده و قیافه و زبان و بیانش را چنان عوض کرده که ابتدا به عنوان شعر قابل‌بازشناسی نبوده. چه خوش‌مان بیاید چه نیاید این تجربه‌ها و آن شعرها تولید شده و نمی‌شود نادیده‌شان گرفت. فرض کنید در یک مسابقه‌ی دو امدادی شرکت کرده‌ایم. نفر قبلی تا جایی که قرار است و یا نیرویش اجازه می‌دهد می‌دود و چوبک را می‌دهد دست شما و... شما نمی‌توانید برگردید و دوباره از اول خط بدوید! باید کار را از جایی شروع کنید که نفر قبلی به آن جا رسیده. بر این اساس و با این دیدگاه است که در آمده‌ام و گفته‌ام با ظهور خواندندنی شعر به قیافه معمول دیگر نمی‌تواند ادعای پیشرو بودن کند.

---

مهدی گوران:

از آنجا که من در نقاشی هم دستی در کار دارم فکر می‌کنم که در این کار قبل از آنکه شاعر به گرافیکش بیاندیشد ابتدا با در نظر گرفتن یک مفهوم یا کلمه به گفتن اشعارش می‌پردازد و سپس در پایان یا لختی پیش از آن در اندیشه گرافیک کار می‌افتد هر چند از ابتدا نیز در اندیشه انجام چنین کاری بوده باشد....

چرا که ابزار طرح و نقش بسیار وسیع‌تر از ابزار شعر (کلمه) است... هر چند این تنها نظر شخصی بنده است و می‌تواند شاعری بر عکس این هم عمل کند ولی در آن صورت باید چنین فردی را تحسین کرد چرا که اجرا بدین شیوه آخر سخت‌تر به نظر می‌رسد... در مجموع بروز پدیده‌ای نو جای خرسندی دارد و هیچ جای نگرانی نیست چرا که اولاً صاحب شعر اندیشه انسان است و بس و از سویی معتقدم اگر هر چیزی وصله‌نا میمون باشد خود رود آنرا کنار خواهد زد و این آب زلال است که به دریا خواهد ریخت.

---

پرستو ارسطو:

خواندندنی تلفیقی از دو هنر شعر و گرافیک است که مرزهای بین جاده های شعری و نقاشی گرافیکی و فتوشاپ را برداشته و تبدیل به فرایندی شده فراتر از مرزهای شناخته شده ی شعری و هنر ترسیمی و عکاسی و کم کم در جامعه ی هنری ادبی جایگاه شامخ خود را می یابد و پر واضح است که هرکس که شاعر یا گرافیکست است سیستماتیک نمیتواند یک ژانر خواندندنی خلق کند چون در این سبک نوپا هنرمند با تعهد و مسئولیتی دوسویه روبروست متعهد ماندن در حوزه و راستای جوهره ی اصیل شعری و تبحر در هنر گرافیک، تا بتواند با پشتوانه ای از همکاری داشته های فلسفی و اندیشه هایی با بضاعت گسترده و وسیع و مهمتر از همه ذائقه ای تیز و ظریف برای

تلفیق و ترکیب این داشته ها ژانری ماندگار بوجود آورد.. شعر خواندندنی هنری است که میتواند در گسترش قابلیت ذاتی خود به فرامرزهایی از تصور غایی پانهد. کار هنرمند در خلق ژانر خواندندنی مشکل تر است زیرا انتخاب و رعایت کمیت عناصر سازنده ی چنین ژانری به سادگی انتخاب در شعر نیست از مضمون گرفته تا آشنایی زدایی در خواندندنی باید برای جذب ذهن خواننده ی تازه پا در خوابینش به این کمیت ها الویت بیشتری داد

ژانر خواندندنی مثل هر پدیده ی نوظهور در عرصه های هنر باید قابلیت ارضای مخاطب خود از کانالهای درکی ، حسی، سمعی، و بصری را داشته باشد

زیرا یک ژانر خوب خواندندنی خلق شده حادثه ای نیست که تنها در خطوط وواژه اتفاق بیافتد و کیفیت مقام و منزلت آن در گرو به چالش کشیدن مفاهیم و معانی نهفته در محتوا نیز هم هست و نقل و انتقال فحوای کلمه و واژه در فرم های در هم ریخته ی خط تنها شرط بوجود آوردن یک ژانر خواندندنی نبوده و کفایت نخواهد کرد

بی تردید سروان گرامی به اندازه کافی در مورد این پدیده اظهار نظر خواهند کرد و من به همین چند جمله بسنده میکنم  
پرستو فریدونی:

سلام مثل اینکه دیر رسیدم .اما اینطور که می بینم این اثر هنری نظری شخصی تر و جزئی تر را می خواهد...

به نظرم این اثر نه یک شاهکار است که بیش از حد به آن صحنه گذاشت و نه میشود آن را نادیده گرفت و بی تامل گذشت ... این هم چون هر پیشامد جدیدی مزایا و مشکلاتی را دارد .بالاخره انقدر باید در دنیای پیچیده ی ذهن و کلمات چرخ خورد و تامل کرد و پیاده شد و دوباره سوار شدی که چنین آثاری به وجود بیاید ...که ممکن است در آینده چیزی که بیشتر از لحاظ بصری و حسی مخاطب را ارضا کند به وجود آید...

این کار مطمئنا مخاطب زیادی ندارد .من هم با این سبک مخالف نیستم اما در خیلی جاها حس میکردم نیازی به این اشکال نیست که اینطور در جریان خواندن خسته کننده اند .و جاهای دیگری هم به من کمک کرد تا ارتباط پیدا کنم با حس سراینده .و کاش این کار جرقه ای باشد برای ساختاری که آنچه رتا مورد نظر شاعر است در فرمی دیگر بیان کند ..بدون این خستگی اضافی...

اما نکته ای مفید هم داشت که یادم افتاد به این حرف زبان شناسان و نظریه پردازانی چون دریدا و یاکوبست و فوکو...که ما نمی توانیم از حوزه ی زبان خارج شویم و درباره ی زبان صحبت کنیم ...اما گاهی رگه های کوچکی حس میکردم در پیچ و تاب های این خیابان ها ..که انگار داشتم از جایی دیگر میدیدم ..که دنیای متن با زبان چه میکند و در این گیر و دار چه لطمه ها و ترفندهایی دارد .که در دنیای بیرون متن هم همین میشود....

با سپاس

---

علی غلامی:

سلام ...

من مهردادفلاح را ندیده ام ، شعری هم از او خوانده ام ... ( به قول خودش اغلب آثارش به درستی چاپ و توزیع نشده است و حتا تجدید چاپ ) اما قبلا از گوشه و کنار اسمش را می شنیدم ، تا این که عه تا بزرگوار افتخار حضور و آشنایی مرا با خواندنی ها بوجود آورد . با مطالعه و لیعصر استریت و نقدها و جواب ها و تحلیل های فلاح ظرف همین چند روز آشنا شدم ، و با مطالعه مصاحبه ای که با فرهیختگان داشت ، به روحیه و شخصیت و توانایی های ایشان هم پی بردم ... شکی نیست شاعری با پیشینه ی فلاح هرگز در پی خودشیفتگی و خودنمایی بر نمی آید، چراکه توانسته است در شعر نو ساختار گرجایی محکمی در ردیف بهترین شاعران معاصر کسب کند . بنابراین اودر پی تحول و نوآوری در شعر است و در این راه هم در مسیر موفقیت گام برمی دارد. اما بعد از این مقدمه ... اولین موضوعی که توجه مرا جلب کرده این است که خود من نیز چیزی از خواندنی ها به نوعی هستم ، چرا که در اغلب شعر هایم از رنگ استفاده می کنم که مفاهیم و آژه های کلیدی را بهتر به خواننده ی بیننده منتقل نمایم ... ( به نظر من شاید در آینده انواع گوناگون شعر همچون ، شعر رنگ ، شعر موسیقی ، شعر سینما ، شعر نمایش ، شعر خط ، شعر نقاشی ، و همه هنر های هفتگانه که کلام در آن ها دخیل است در شعر ادغام شوند ، به کمک شعر بیایند و یا شعر به کمک آن ها بر خیزد و نوعی از شعر خواندنی شوند ... ) هنروانسان هنرمند در حال تغییر و تحول است ...

من از نگاه دیگری به خواندنی ها می نگرم . به نظر من خواندنی و لیعصر استریت شعر نمایشی آوانگارد ، متشکل از همه ی اصول و ساختار آن است . شعر نمایشی غیر داراماتیکی ( به معنی نمایش های مرسوم ) که بر صحنه ی صفحه به نمایش در آمده است .. دارای ابعاد و اصول و چهارچوب نمایش های آوانگارد پیشرو ...

نمایش شعری کشدار با کلام تک گویی غیر متعارف که تعمدن خواننده ، تماشاگر را به هراس های مطرح شده، اما پویا می کشاند ... ( نمایش شعری که تماشاگر خواننده آن جزئی از نمایش شعراست و اندیشه و خیالش در خدمت نمایش شعر ... ) نمایشی شعری دارای متن ( کلامی ) قوی ، دکوری نامنظم ( خیابان و شاخه های درخت ) طراحی صحنه مناسب ( حرکت شخصیت کلام ها بی در لباس های رنگی در صحنه ها ، خیابان اصلی و خیابان های فرعی ، چهارراه ها ، درخت ها ، میدان ها و ) ...

نورپردازی رنگ ها و کارگردانی نمایش شعر ... شخصیت اصلی نمایش شعر ( که می تواند خود شاعر باشد ) از صحنه آغازین وارد می شود و با عبور در صحنه ها با شخصیت ها و مکان های دیگر برخورد می کند ، و گره هایی ایجاد و سپس در پایان هر صحنه گره ها رامی گشاید، به تماشاگر خواننده که آن هم جزئی از نمایش شعراست این فرصت رامی دهد که خیال خویش را به پرواز در آورد، به هر کجا که می خواهد سر بزنند و به هر چه که لازم می داند بیندیشد و متحول شود ، که البته بیشتر او را افسرده و عصبی می نماید تا نتواند تصمیم قاطعی بگیرد ... تا به درک درستی برسد ... این نمایش شعردر ای آغاز ، میانه و پایانی است که به مرور شخصیت اصلی و مضمون اصلی و تماشاگر اصلی را به نقطه اوج می کشاند ... اما در پایان گره ای ایجاد می کند که همه ی موارد حل شده باقی نمانند ، راه را نشان می دهد ... برو ...

اگر بخواهم از طریق صحنه ها و شخصیت ها و کلام تصویر کنم ، کار به درازا می کشد و من این راه را به خواننده تماشاگر این نمایش شعری سپارم که مثل یک تماشاگر حرفه ای و شریک یک نمایش بنشیند و از آغاز با این شعر نمایش همراه شود ، گویی بر صندلی ای در صحنه تئاتر نشسته است ... خواهید دهید که علاوه بر لذتی که به دست خواهید آورد ، ذهن و خیالتان نیز با شعر نمایش همراه خواهد شد ، و دیگر نخواهید گفت که این خواندنی نه شعراست و نه گرافیک و معنی ندارد و موارد مطرح شده دیگر ... فعلا به همین جا بسنده می کنم و این را تذکر می دهم که یادمان باشد ، ما هنرمندان چوب خشک نیستیم که بی حرکت بنشینیم تا از ما وسیله ای بسازند ، ما دارای اندیشه و تفکر و ذهنی خلاق و خیال پردازیم که می توانیم به راحتی با هنر ی ارتباط بر قرار کنیم ... هر هنرنو اندیشی دارای این خصیصه است ... و ساختار شعر نمایش ( خواندنی ) نیز از نگاه من چنین است ...

حکمت:

به گمانم باید برای ارزیابی خواندنی های مهرداد فلاح از چرخه ی مباحث تئوریک خارج شد که تا آن جا که دیده ایم دیوار دعوی منکر و حاشای مدعی به این آسانی ها فرو ریختنی نیست. از یافتن یا تراشیدن تاریخچه برای آن هم باید پرهیز کرد و مبتکرانه بودن آن را پذیرفت. اگر چه نمونه هایی در آثار کهن برای همین طرز تازه می توان سراغ داد اما مختصات دنیای قدیم اجازه نمی داده که چنین شیوه ای در مغز خود، جرأت تبدیل به ژانر را بپروراند چه رسد به خیال و انگیزه ی برهم زدن رژه ی "ازلی و ابدی" حروف در ذهن و بر کاغذ. انقلاب اطلاعات و معجزه ی اینترنت و رایانه هم آن چنان سریع و غافل گیر کننده اتفاق افتاده که هر ادعایی را می توان بر دوش آن نهاد و منتظر داوری تاریخ ماند. روشن است که خواندنی هم، بسیاری از دعوی خود را بر دوش این انقلاب اطلاعات نهاده، از آن سوخت گرفته و گویا خود را زاده ی آن می بیند، اما در جناح مقابل این

برداشت، گروه دیگری ایستاده که همین پیش فرض ها را به سود نتیجه ی دیگری تعبیر می کند و به کار می بندد و شاید اقبال بیش تری هم یافته است.

مطابق این نظر، انقلاب رایانه ای در عالم شعر حتا با مجرد "حروف سربی" سر ستیز دارد چه رسد به اشکال در هم تنیده ی آن با گرافیک. القصه کار را یکسره از دست چشم گرفته و به گوش سپرده اند. فزونی گرفتن کتاب های صوتی و همه گیر شدنش گواه روشن این مدعاست. امروزه کم تر کسی است که شعرهای شاملو و فروغ و بسیاری دیگر را به صورت صوتی روی رایانه اش نداشته باشد. بسیاری از شاعران هم روزگار خودمان هم به صورت طبیعی این جهت را گرفته اند. همین جناب علی عبدالرضایی کانالی باز کرده و همه ی آثارش را دارد به ضرب صوت مبارک قالب می کند... که البته کاریست کردنی!

این ها که گفتم همه برای سنجش "درجه ی ریسک و هزینه ی فرصت" این وقت و توانی است که بر سر خواندنی گذاشته می شود؛ با خط کش هایی که در دست و دست رس داریم؛ نه داوری ارزشی در باره ی آن. و هم چنین پاسخی به این که چرا خواندنی هنوز از شخص و شخصیت فلاح تغذیه می کند و از شعر او که پر از نقطه های روشن بوده است؟ و چرا هنوز از قلم ها و نوق های دیگری نمی تراود با وجود جنبه های خلاقانه، مستعد و وسوسه کننده اش؟ "خداش عمر دهد آن که این عمارت کرد!"

میادا کسی داد بکشد که پس بیا و بگو نقاشی هم عمرش را می دهد به صدا. سطر می برد پاسخ و به گمانم حدس زدنی است و نا لازم...

البته قضا در کمین است و کار خود می کند و به گفته ی کیوان اصلاح پذیر باید منتظر برافتادن پرده ها و آن "نه تو مانی و نه من ها" بود.

اما شخصا خواندنی را گاهی برآورده کننده ی یکی از آرزوهای دیرین شعر می دانم. آرزویی که تردید ندارم حافظ بارها در اجرای چند بیت درخشان دچار آن بوده و می دیده که یک مصراع با دو مصراع مکمل می خواند و ناچار به تکرار بوده که عیبش می شمرده اند یا حذف که عذابش می داده یا تغییر که قانعش نمی کرده و چند مورد از اختلاف نسخ را باید در همین کد ره گرفت. خواندنی به آسانی یک مصراع را به چند مکمل ربط می دهد بی هیچ تکلف و تکراری. و این دست آورد کمی نیست. در انتظار چاپ خواندنی ها در کتابی با قطع بزرگ نظیر شاه نامه ی طهماسبی هستم شاید داوری هایم فارغ از ملالت عرضی ناشی از زیر و زبر کردن های نمایشگر، دقیق تر گردد.

روی هم رفته با وجود مهری که به پاره ای از خواندنی های جناب مهر دارم و ارجی که بر کوشش هایش می نهم، هم چنان درون فعال ترین رگ های مغزم زلال شعر های "سطری" جریان دارد و جای گزینی آن ها با این ها به گمانم: "تصور است که عقلش نمی کند تصدیق."

بسیار نوشتم به پاس خستگی ناپذیری ات در گشاده داشتن این پنجره عه تا